



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

يوم قرآن

محسن القرآني



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یوسف قرآن: تفسیر سوره یوسف

نویسنده:

محسن قرائتی

ناشر چاپی:

مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	یوسف قرآن: تفسیر سوره یوسف
۶	مشخصات کتاب
۶	سخن ناشر
۹	سیمای سوره یوسف
۱۰	آیات ۱ تا ۵ و از طرفی آنچه معیار این نهی است، طرح عشق از سوی زلیخا همسر عزیز مصر است که با بیان قرآنی، نقطه منفی در آن وجود ندارد.
۵۱	آیات ۲۱ تا ۲۵
۷۲	آیات ۳۱ تا ۳۵
۱۱۳	آیات ۵۱ تا ۵۵
۱۴۲	آیات ۶۶ تا ۷۰ بدی را با خوبی دفع کنید)
۱۵۱	آیات ۷۱ تا ۷۵ «انکم لسارقون»
۱۶۴	آیات ۸۱ تا ۸۵
۱۷۲	آیات ۸۶ تا ۹۰
۱۸۰	آیات ۹۱ تا ۹۵
۱۹۴	آیات ۹۶ تا ۱۰۰
۲۱۵	آیات ۱۰۶ تا ۱۱۱
۲۲۸	درباره مرکز

یوسف قرآن: تفسیر سوره یوسف

مشخصات کتاب

سرشناسه: قرائتی، محسن، ۱۳۲۴ -

عنوان و نام پدیدآور: یوسف قرآن: تفسیر سوره یوسف / محسن قرائتی.

وضعیت ویراست: ویراست ۳.

مشخصات نشر: تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری: ۲۰۰ ص؛ ۲۱×۱۱/۵ س م.

شابک: ۷۰۰۰ ریال ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۵۲-۳۷-۹:

یادداشت: چاپ قبلی: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۸۳ (۱۹۲ ص).

یادداشت: کتابنامه: ص. ۱۹۰ - ۱۹۲.

موضوع: تفاسیر (سوره یوسف)

موضوع: قرآن -- قصه‌ها

رده بندی کنگره: BP۱۰۲/۳۵/۱۰۴/۹۱۳۸۷

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۸

شماره کتابشناسی ملی: ۱۳۰۸۳۳۵

ص: ۱

سخن ناشر

در سال ۱۳۷۵ با هدف نشر آثار قلمی، صوتی و تصویری «مرآز فرهنگی درس‌هایی از قرآن»

حجه‌الاسلام والمسلمین محسن قرائتی تأسیس گردید و در این راستا فعالیت‌های گوناگونی را به

انجام رسانیده است. از جمله:

۱- تجدید چاپ آتب قبلی ایشان با ویراستاری جدید.

۲- نشر آتاب تفسیر نور آه تا آنون هشت جلد آن عرضه گردیده و قرار است در دوازده جلد پایان پذیرد.

جهت استفاده جوانان. CD ۳- عرضه یک دوره اصول عقائد اسلامی در قالب ده نوار ویدیویی و دو

تحت عنوان نرم افزار بلاغ. CD ۴- عرضه بیست سال برنامه درسهایی از قرآن، در قالب پنج

با امکان دسترسی به آلیه متون www.Qaraati.Net : ۵ - راه اندازی پایگاه اینترنتی به نشانی

تفسیری و آتب حجّه الاسلام قرائتی.

تفسیر قرآن برای « و « هزار و یک نکته از قرآن آریم » ۶- نشر برخی آتب قرآنی و تفسیری همچون

تألیف برخی همکاران مؤسسه. « جوانان

در ضمن این آتاب آه تفسیر سوره یوسف می باشد و در جلد ششم تفسیر نور نیز عرضه گردیده،

و زیباترین « احسن القصص » نام گرفته است، زیرا به تعبیر خود قرآن، داستان یوسف « یوسف قرآن »

داستان قرآن می باشد.

در پایان از همه جوانان و علاقمندان به قرآن آریم انتظار داریم آه نظرات و پیشنهادات خود را جهت

۱۴۱۸۵ ارسال نمایند. / رشد حرآت های قرآنی و تفسیری به نشانی: تهران - صندوق پستی ۵۸۶

مرآز فرهنگ یدرسهائی از قرآن

مقدمه

« بسم الله الرحمن الرحيم »

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على سيدنا ونبينا محمد وآله الطاهرين

گرچه سوره یوسف در جلد ششم تفسیر نور چاپ شده، لکن از آنجا آه داستان حضرت یوسف بسیار شیرین و پرجاذبه است و برای آشنایی نسل نو با تفسیر و نکات و اشارات و لطایف قرآن، بهترین راه را داستان های قرآن یافتیم، تصمیم گرفتم این قسمت از تفسیر نور را جداگانه چاپ کنم، تا آسانی آه حوصله مطالع هی تفسیر همه قرآن یا توان تهیه ی کدوره تفسیر آامل را ندارند، یکسره محروم نشوند و لااقل با بخشی از قرآن و تفسیر آن آشنا شوند.

جوانان ما پس از مطالعه این جزوه باور خواهند آرد آه چگونه خداوند در دوازده صفحه ی قرآن، داستانی را بیان آرده آه هزاران نکته در آن نهفته و حدود نهصد نکته ی آن را من با آمی اطلاعاتم بدست آورده و در این جزوه آوچک تقدیم شما می کنم.

من فکر می کنم مطالعه این سوره، راه خوبی برای ورود به دنیای تفسیر باشد، چنانکه در سال ۸۰ آه ستاد تفسیر قرآن آریم، این آتاب را به مسابقه گذارد و از مشتاقان تدبّر در آیات قرآن خواست تا اگر نکات تازه ای می یابند آن را برای ستاد ارسال و از جوایز ویزهای بهره مند گردند، حدود ۷۰ رساله واصل گردید آه مشتمل بر هزاران نکته بود و از میان آنها آنچه ضابطه مند، بدیع و غیر تکراری بود، با نظر آارشناسان فن استخراج گردید.

در چاپ حاضر آتاب یوسف قرآن، علاوه بر ۹۰۰ نکته و پیام قبلی، ۳۷۰ پیام استخراجی از جزوات ارسالی، الحاق گردید تا اولاً نکات جدید در اختیار همگان قرار گیرد و ثانیاً این موضوع آشکارتر شود آه تدبّر در قرآن م بتواند یافته های تازه ای را برای هر تدبّر آینده به ارمغان آورد.

پیام های برگرفته از آن جزوات، با علامت در پایان آن مشخص گردیده است.

در پایان ضمن تقدیر از همه عزیزانی آه مطالب خود را ارسال نموده و پوزش از عدم ذآر نام آنان، از

زحمات حجّه الاسلام و المسلمین مجتبی آلباسی و همکاران محترمشان در ستاد تفسیر، آه در

امر برگزاری مسابقه، مطالعه جزوات و استخراج نکات جدید متقبّل زحماتی شد هاند، تشکر نموده و

توفیق آنان را از خداوند متعال خواستارم.

قابل ذآر است آه برای برگزاری مسابقه سراسری تفسیر قرآن در سال ۱۳۸۳ ، مجدداً مطالب این آتاب توسط حجج اسلام آقایان آلباسی و سلیمانی مورد مطالعه و اصلاح قرار گرفت و نظرات آنان در این جزوه اعمال گردید.

همچنین از آسانی آه به نکات تازه یا اشکالاتی برخورد آرده و ما را آگاه سازند پیشاپیش تشکر می آنم.

محسن قرائتی

سیمای سوره ی یوسف

تفسیر سوره یوسف « سیمای سوره ی یوسف

سوره یوسف از سوره های مکی و دارای یکصد و یازده آیه است. نام حضرت یوسف، ۲۷ مرتبه در قرآن آمده، که ۲۵ مرتبه آن در همین سوره است. آیات این سوره، به هم پیوسته و در چند بخش

ص: ۲

جذاب و فشرده، داستان زندگی یوسف را از کودکی تا رسیدن او به مقام خزانه داری کشور مصر، عفت و پاکدامنی او، خنثی شدن توطئه های مختلف علیه او و جلوه هایی از قدرت الهی را مطرح می کند.

داستان حضرت یوسف علیه السلام فقط در همین سوره از قرآن آمده، در حالی که داستان پیامبران دیگر در سوره های متعدّد نقل شده است. داستان حضرت آدم و نوح هر کدام در دوازده سوره، داستان حضرت ابراهیم در هیجده سوره، داستان حضرت صالح در یازده سوره، داستان حضرت داوود در پنج سوره، داستان حضرت هود و سلیمان هر کدام در چهار سوره و داستان حضرت عیسی و زکریّا هر کدام در سه سوره ذکر شده است. (۱)

داستان حضرت یوسف در تورات، سفر پیدایش از فصل ۳۷ تا ۵۰ نیز نقل شده است، اما در مقایسه با آنچه در قرآن آمده، به خوبی اصالت قرآن و تحریف تورات معلوم می گردد. در میان آثار ادبی نیز داستان یوسف و زلیخا، دارای جایگاهی برگزیده است که از آن جمله می توان منظومه یوسف و زلیخا، از نظامی گنجوی و یوسف و زلیخا منسوب به فردوسی را نام برد.

قرآن در داستان یوسف علیه السلام بیشتر به شخصیت خود او در گذر از کوران حوادث می پردازد، در حالی که در داستان پیامبران دیگر، بیشتر به سرنوشت مخالفان و لجاجت و هلاکت آنان اشاره نموده است.

در برخی روایات، از آموزش سوره یوسف به زنان و دختران نهی شده است، ولی به نظر برخی صاحب نظران، این روایات اسناد قابل اعتمادی ندارند. (۲)

آیات ۱ تا ۵ و از طرفی آنچه معیار این نهی است، طرح عشق از سوی زلیخا همسر عزیز مصر است که با بیان قرآنی، نقطه منفی در آن وجود ندارد.

تفسیر سوره یوسف « آیات ۱ تا ۵

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» «الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ»

الف لام را. آن است آیات کتاب روشنگر.

«۲» «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»

همانا ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم، باشد که بیاندیشید.

ص: ۳

۱-۱) تفسیر حدائق.

۲-۲) تفسیر نمونه.

نکته ها:

درباره حروف مقطعه نظرات مختلفی بیان شده است، از جمله:

۱- قرآن، این معجزه الهی از همین حروف الفبا تألیف یافته که در اختیار همگان است.

۲- نام سوره ای است که با آن حروف آغاز شده است.

۳- نوعی سوگند و قسم الهی است.

۴- اسرار و رموزی بین خدا و پیامبر است.

امّا با توجه به اینکه از میان ۲۹ سوره ای که با حروف مقطعه آغاز شده، در بیست و چهار مورد پس از آن حروف، سخن از قرآن و معجزه بودن آن است، شاید بهترین وجه، همان نظر اول باشد.

قرآن به هر زبانی که نازل می شد، دیگران باید با آن زبان آشنا می شدند. اما نزول قرآن به زبان عربی دارای مزایایی است، از جمله:

الف: زبان عربی دارای چنان گستردگی لغات و استواری قواعد دستوری است که در زبان های دیگر یافت نمی شود.

ب: طبق روایات زبان اهل بهشت، عربی است.

ج: مردم منطقه ای که قرآن در آن نازل شد، عرب زبان بودند و امکان نداشت که کتاب آسمانی آنها به زبان دیگری باشد.

خداوند در مورد قرآن و باران، هر دو تعبیر به «نزول» نموده است، بین این دو مشابهت هایی است که ذکر می کنیم:

الف: هر دو از آسمان نازل می شوند. «و انزلنا من السماء ماء» (۳)

ب: هر دو طاهر و مطهرند. قرآن، برای رشد و پاکی روح از شرک و جهل و انحرافات، «یزکیهم» (۴) و باران وسیله پاکی جسم است. «لیطهرکم» (۵)

ج: هر دو وسیله ی حیاتند. باران وسیله حیات مادی و سرسبز شدن زمین مرده است، «لنحیی به بلده میتاً» (۶) و قرآن وسیله زنده شدن دل های مرده و خواب رفته است. «دعاکم لِمَا یحییکم» (۷)

د: هر دو مایه برکت اند. «کتاب انزلناه مبارک» (۸)، «ماء مبارکاً» (۹)

ه: قرآن چون باران، قطره قطره و آیه آیه نازل شده است. (نزول تدریجی)

پیام ها:

۱- قرآن، از همین حروف الفبا (الف، لام، را،...)، تألیف یافته است. اگر می توانید شما هم از همین حروف، کتابی مثل قرآن بیاورید. «الر» آری انسان از خاک می تواند خشت و آجر و کوزه بسازد، ولی قدرت الهی از خاک صدها نوع برگ و گل و میوه با رنگ ها و مزه های مختلف می سازد، همچنین انسان از حروف الفبا کلمات عاّدی می سازد، ولی خداوند از همین حروف قرآنی می سازد که نه تنها در هر صفحه آن بلکه در هر سطر و

کلمه و حرف آن نکاتی نهفته است.

۲- نزول قرآن به زبان عربی از یک سو و فرمان تدبّر در آن از سوی دیگر، نشانه ی آن است که مسلمانان باید با زبان عربی آشنا شوند. «قرآناً عربیّاً لعلکم تعقلون»

۳- قرآن، تنها برای تلاوت و تبرک نیست، بلکه وسیله ی تعقل و رشد بشر است. «لعلکم تعقلون»

۴- نوشته ها باید روشن و روشنگر، هدفدار و هدایتگر باشد. «الکتاب المبین... لعلکم تعقلون»*

«۳» «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ»

ما با این قرآن که به تو وحی کردیم بهترین داستان را بر تو بازگو می کنیم، در حالی که تو پیش از آن، از بی خبران بودی.

نکته ها:

«قَصَص» جمع «قَصّه» هم به معنای داستان و هم نقل داستان است.

قَصّه و داستان در تربیت انسان سهم بسزایی دارد. زیرا داستان، تجسم عینی زندگی یک اُمت و تجربه عملی یک ملت است. تاریخ آئینه ی ملت هاست و هر چه با تاریخ و سرگذشت پیشینیان آشنا باشیم، گویا به اندازه عمر آنان زندگی کرده ایم. حضرت علی علیه السلام به فرزندش امام حسن می فرماید: فرزندم! من در سرگذشت پیشینیان چنان مطالعه کرده ام و به آنها آگاهم، که گویا با آنان زیسته ام و به اندازه ی آنها

عمر کرده ام. (۱۰)

شاید یکی از دلایل اثرگذاری قَصّه و داستان بر انسان، تمایل قلبی او به داستان باشد. معمولاً کتاب های تاریخی و داستانی در

طول تاریخ فرهنگ بشری رونق خاصی داشته و قابل فهم و درک برای اکثر مردم بوده است، در حالی که مباحث استدلالی و عقلانی را گروه اندکی پیگیری می کرده اند.

ص: ۵

در روایات، به کلّ قرآن «احسن القصص» اطلاق شده است و این منافاتی ندارد که در میان کتب آسمانی، قرآن «احسن القصص» باشد و در میان سوره های قرآن، این سوره «احسن القصص» باشد. (۱۱)

تفاوت داستان های قرآن با سایر داستان ها:

۱- قصّه گو خداوند است. «نحن نقصّ»

۲- هدفدار است. هدفی بس بلند و آن ارشاد و هدایت انسان از طریق تجربه امت های گذشته است که چگونه بعضی به خاطر ایمان و صبر و تقوی عزیز شدند و گروه دیگری به خاطر هوسها و لجاجت ها و تکبرها و حسدها ذلیل گشتند. با نقل این داستان ها به انسان آرامش و دلداری می دهد تا در مقابل نا ملایمات پایدار بماند. قرآن در این باره می فرماید: «نقصّ علیک من انباء الرّسل ما نثبت به فؤادک» (۱۲)

۳- حقّ است، نه خیال. «نحن نقصّ علیک نبأهم بالحقّ» (۱۳)

۴- بر اساس علم است، نه گمان. «فلنقصنّ علیهم بعلم» (۱۴)

۵- وسیله ی تفکر است، نه تخدیر. «فانقص القصص لعلهم یتفکرون» (۱۵)

۶- وسیله عبرت است، نه تفریح و سرگرمی. «لقد کان فی قصصهم عبره» (۱۶)

داستان حضرت یوسف، «احسن القصص» است، زیرا:

۱- چون از سرچشمه وحی است، از معتبرترین داستان هاست. «بما اوحینا»

۲- در این داستان، جهاد با نفس که بزرگ ترین جهاد است، مطرح می شود.

۳- قهرمان داستان، نوجوانی است که تمام کمالات انسانی را در خود دارد. (صبر، ایمان، تقوی، عفاف، امانت، حکمت، عفو و احسان که در لابلای تاریخ یوسف خواهیم خواند.)

۴- تمام چهره های داستان، خوش عاقبت می شوند. یوسف به حکومت می رسد، برادران توبه می کنند، پدر بینایی خود را بدست می آورد، کشور قحطی زده نجات می یابد و دلتنگی ها و حسادت ها به وصال و محبت تبدیل می شود.

۵- در این داستان مجموعه ای از تضاد در کنار هم طرح شده اند: فراق و وصال، غم و شادی، قحطی و پرمحصولی، وفاداری و جفاکاری، مالک و مملوک، چاه و کاخ، فقر و غنا، بردگی و سلطنت، کوری و بینایی، پاکدامنی و اتهام ناروا بستن.

نه فقط داستان های الهی، بلکه تمام کارهای خداوند، «أحسن» است. زیرا:

۱- بهترین آفریدگار است. «احسن الخالقین» (۱۷)

۲- بهترین کتاب را دارد. «نزل احسن الحدیث» (۱۸)

۳- بهترین صورت گر است. «فاحسن صورکم» (۱۹)

۴- بهترین دین را ارائه می کند. «و من احسن دیناً مّمّن اسلم وجهه لله» (۲۰)

۵- بهترین پادشاه را می دهد. «لیجزیهم الله احسن ما عملوا» (۲۱)

و در برابر این بهترین ها، خداوند بهترین عمل را از انسان خواسته است. «لیلوکم ایکم احسن عملاً» (۲۲)

پیام ها:

۱- در داستان های قرآن، قصه گو خداوند است. ناگفته پیداست که هرچه قصه گو و نویسنده آن، معتبرتر و مطمئن تر باشد، اثر کلامش بیشتر خواهد بود. «نحن نقص»

۲- از نظر روانی و تربیتی، برای تأثیر بهتر، باید مقدمه چینی کرد. (قرآن قبل از شروع قصه، مقدمه چینی می کند که می خواهم قصه بگویم، آن هم بهترین قصه تا در انسان انگیزه شنیدن و خواندن را تقویت کند.) «نحن نقص علیک احسن القصص»*

۳- بهترین داستان، آن است که بر اساس وحی باشد. «احسن القصص بما اوحینا»

۴- پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از نزول وحی، نسبت به سرگذشت یوسف بی خبر و نا آشنا بود. «...لمن الغافلین»

۵- قرآن، برطرف کننده غفلت ها و بی خبری هاست. «من قبله لمن الغافلین»

«۴» «إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ»

آنگاه که یوسف به پدر خویش گفت: ای پدر! همانا من (در خواب) یازده ستاره با خورشید و ماه دیدم، آنها را در برابر خود سجده کنان دیدم.

نکته ها:

داستان حضرت یوسف با خوابی شروع می شود که او را بشارت می دهد و نسبت به آینده ای روشن امیدوار می سازد تا او را در مسیر تربیت الهی صابر و بردبار گرداند.

حضرت یعقوب، فرزند حضرت اسحاق و او نیز فرزند ابراهیم علیهم السلام است.

یوسف و بنیامین از یک مادر و سایر برادرانش از مادر دیگری بودند. (۲۳)

خواب اولیای الهی، متفاوت است؛ گاهی نیازمند تعبیر است، مثل خواب حضرت یوسف و گاهی به تعبیر نیاز ندارد، بلکه عین واقع است. مانند خواب حضرت ابراهیم که مأمور می شود تا اسماعیل را ذبح کند.

پیام ها:

۱- فرزندان، باید به درایت و دلسوزی پدر اعتماد و در مسائل زندگی با او مشورت کنند. «قال یوسف لابیہ»*

۲- پدران و مادران، معمولاً بهترین مرجع برای حل مشکلات فرزندان هستند. «یا اَبْت»

۳- پدران و فرزندان در خطاب به یکدیگر، از واژه هایی که نشانه ی صمیمیت، رحمت و شفقت است، استفاده کنند. «یا اَبْت»*

۴- والدین به خواب هایی که فرزندانشان برای آنان نقل می کنند، توجه کنند. «یا اَبْت»

۵- گاهی رؤیا و خواب دیدن، یکی از راه های دریافت حقایق است. «اُنّی رأیت»

۶- در خواب و رؤیا، اشیا، نماد حقایقی می شوند. (مثلاً خورشید نشان پدر، ماه تعبیر از مادر و ستارگان نشان برادران است). «رأیت احد عشر کوكباً...»

۷- رؤیای اولیای خدا، واقع نما است. «رأیت»

در این آیه «رأیت» تکرار شده است تا بگوید حتماً دیدم و گمان نشود ماجرا خیالی بوده است.

۸- یوسف علیه السلام در خواب چنان دید که خورشید و ماه و ستارگان، همانند موجودات دارای عقل، بر او سجده می

کنند. (ضمیر «هُم» در «رأیتهم» برای موجودات عاقل بکار می رود)*

۹- انسان های برگزیده، به مقامی می رسند که قبله گاه دیگر انسان ها می شوند. «رأیتهم لی ساجدین»*

۱۰- گاهی در نوجوان، استعدادی هست که بزرگترها را به تواضع وامی دارد. «ساجدین»

۱۱- شروع داستان با رؤیا و پایان آن با تعبیر شدن آن رؤیا، از بهترین روشها برای نوشتن داستان و سناریو است. «احسن القصص - رأیتهم لی ساجدین»*

ص: ۸

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «الرؤیا ثلاثه: بشری من الله، تحزین من الشیطان، و العذی يحدث به الانسان نفسه فیراه فی منامه» (۲۴) خواب بر سه قسم است: یا بشارتی از سوی خداوند است، یا غم و اندوهی از طرف شیطان است و یا مشکلات روزمره انسان است که در خواب آنرا می بیند.

برخی از دانشمندان و روان شناسان، خواب دیدن را در اثر ناکامی ها و شکست ها دانسته و همانند ضرب المثلی قدیمی استناد کرده اند که: «شتر در خواب بیند پنبه دانه» و برخی دیگر خواب را تلقین ترس گرفته اند، بر اساس ضرب المثلی که می گوید: «دور از شتر بخواب تا خواب آشفته نبینی» و بعضی دیگر خواب را جلوه غرائز واپس زده دانسته اند.

البته باید به این نکته توجه داشت که همه خواب ها با یک تحلیل، قابل بررسی نیستند.

کسانی که خواب می بینند چند دسته اند:

دسته اول، کسانی که روح کامل و مجردی دارند و بعد از خواب رفتن حواس، با عالم دیگری مرتبط شده و حقایق را صاف و روشن از دنیای دیگر دریافت می کنند. (نظیر تلویزیون های سالم، با آنتن های مخصوص جهت دار که امواج ماهواره ای را از نقاط دور دست می گیرد.) اینگونه خواب ها که دریافت مستقیم و صاف است، نیازی به تعبیر ندارد.

دسته دوم، کسانی هستند که دارای روح متوسط هستند و در عالم رؤیا، حقایق را ناصاف و همراه با تشبیه و تخیل دریافت می کنند. (که باید مفسری در کنار دستگاه گیرنده، ماجرای فیلم را توضیح دهد و به عبارتی، عالمی آن خواب را تعبیر کند.)

دسته سوم، کسانی هستند که روح آنان به قدری متلاطم و ناموزون است که خواب آنها مفهومی ندارد. (نظیر صحنه های پراکنده و پربرفک تلویزیونی، که کسی چیزی از آن سر در نمی آورد.) این نوع رؤیاها که قابل تعبیر نیستند، در قرآن به «اضغاث احلام» تعبیر شده است.

قرآن در سوره های مختلف، از رؤیاهایی نام برده که حقیقت آنها به وقوع پیوسته است. از جمله:

الف: رؤیای یوسف علیه السلام درباره سجده ی یازده ستاره و ماه و خورشید بر او که با رسیدن او به قدرت و تواضع برادران و پدر و مادر در برابر او تعبیر گردید.

ب: رؤیای دو یار زندانی یوسف که یکی از آنها آزاد و دیگری اعدام شد و قصه ی آن در آیه ۴۱ همین سوره خواهد آمد.

ج: رؤیای پادشاه مصر درباره گاو لاغر و چاق که تعبیر به قحطی و خشکسالی بعد از فراخ شد.

د: رؤیای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درباره عدد اندک مشرکان در جنگ بدر که تعبیر به شکست مشرکان شد. (۲۵)

ه: رؤیای پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله درباره ورود مسلمانان با سر تراشیده به مسجد الحرام، که با فتح مکه و زیارت خانه خدا تعبیر شد (۲۶)

و: رؤیای مادر حضرت موسی که نوزادش را در صندوق گذاشته و به آب بیاندازد. «اذ اوحینا الی اُمّک مایوحی ان اقد فیه فی الثابوت» (۲۷) که روایات بر این دلالت دارند که مراد از وحی در اینجا، همان رؤیاست.

ز: رؤیای حضرت ابراهیم در مورد ذبح فرزندش حضرت اسماعیل. (۲۸)

از قرآن که بگذریم در زندگی خود، افرادی را می شناسیم که در رؤیا از اموری مطلع شده اند که دست انسان به صورت عادی به آن نمی رسد.

حاج شیخ عباس قمی صاحب مفاتیح الجنان، به خواب فرزندش آمد و گفت: کتابی نزد من امانت بوده، آنرا به صاحبش برگردان تا من در برزخ راحت باشم. وقتی بیدار شد به سراغ کتاب رفت، با نشانه هایی که پدر گفته بود تطبیق داشت، آن را برداشت. وقتی می خواست از خانه بیرون برود، کتاب از دستش افتاد و کمی ضربه دید. او کتاب را به صاحبش برگرداند و چیزی نگفت، دوباره پدرش به خواب او آمد و گفت: چرا به او نگفتی کتاب تو

ضربه دیده تا اگر خواست خسارت بگیرد و یا رضایت دهد.

«۵» قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْضُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ

(يعقوب) گفت: ای پسر کوچکم! خوابت را برای برادرانت بازگو مکن، که برایت نقشه ای (خطرناک) می کشند. همانا شیطان، برای انسان دشمنی آشکار است.

نکته ها:

یکی از اصول زندگی، رازداری است. اگر مسلمانان به مفاد این آیه عمل می کردند، این همه کتب خطی، آثار علمی، هنری و عتیقه های ما، در موزه کشورهای خارجی جای نمی گرفت و به اسم کارشناس، دیپلمات و جهانگرد از منابع و امکانات و منافع ما آگاه نمی شدند و در اثر سادگی یا خیانت، اسرارمان در اختیار کسانی که دائماً در حال کید و مکر علیه ما هستند، قرار نمی گرفت.

حضرت یوسف، خواب خود را دور از چشم برادران، به پدر گفت، که این خود نشانه ی تیزهوشی اوست.

پیام ها:

۱- فرزندان را با مهربانی مورد خطاب قرار دهید. «یا بنی»*

۲- پدر و مادر بایستی رابطه ای صمیمانه با فرزندان داشته باشند تا فرزندان بتوانند سخن خود را با آنان مطرح کنند. «یا بنی»*

۳- خطر حسادت در محیط خانه و جامعه را به فرزندان گوشزد کنیم. «یا بنی لا تقصص...»*

۴- از کودکی و در خانواده، رازداری را به فرزندان بیاموزیم. «یا بنی لا تقصص»*

۵- دانسته ها و اطلاعات، باید طبقه بندی شود و اطلاعات محرمانه و غیرمحرمانه از هم جدا گردد. «لا تقصص»

۶- هر حرفی را به هر کسی نزنیم. «لا تقصص»

۷- کتمان فضایل به خاطر جلوگیری از حسادت ها، کاری روا و لازم است. «لا تقصص»*

۸- با پی بردن به استعداد یک فرزند، آن را با سایر فرزندان مطرح نکنیم. «لا تقصص»*

۹- در معرفی افراد تیزهوش و نابغه، باید احتیاط کرد. «لا تقصص»*

۱۰- اگر گاهی اوقات رؤیا، قابل گفتن نیست، پس بسیاری از دیده ها در بیداری، نیز نباید بازگو شود. «لا تقصص»

۱۱- حضرت یعقوب نیز دارای علم و موهبت تعبیر خواب بوده است. «لا تقصص رؤیاک»*

۱۲- پیشگیری بهتر از درمان است. (نگفتن خواب به برادران، نوعی پیشگیری از تحریک حسادت است) «لا تقصص رؤیاک علی اخوتک فیکیدوا»*

۱۳- در خانواده انبیا نیز، مسایل ضد اخلاقی همچون حسد و حيله میان فرزندان مطرح است. «یا بنی لا تقصص... فیکیدوا...»

۱۴- زمینه های حسادت را شعله ور نکنیم. «لا تقصص... فیکیدوا»

۱۵- حسادت، موجب نادیده گرفته شدن حقوق حتی حق خویشاوندی می گردد. «لا تقصص... فیکیدوا»*

۱۶- برادران یوسف علیه السلام که از خواب وی و مقام آینده او اطلاعی نداشتند، چنان کردند. اگر اطلاع می یافتند چه می کردند؟! «لا تقصص... فیکیدوا»*

۱۷- آینده نگری، صفتی ارزنده است. «لا تقصص... فیکیدوا»*

۱۸- افشای اسرار و برخی اخبار، تبعات بدی را به دنبال دارد. «لا تقصص... فیکیدوا» آری برخی اسرار به قدری مهم هستند که افشای آن زندگی فرد یا افرادی را به مخاطره می اندازد. *

۱۹- در موارد مهم و حساس باید خطر را قبل از وقوع آن گوشزد کرد. «فیکیدوا لک کیداً»*

۲۰- حضرت یعقوب در مورد کید برادران نسبت به یوسف در صورت بازگو شدن رؤیا اطمینان داشت. «فیکیدوا لک کیداً»*

ص: ۱۱

۲۱- در مسایل مهم، گاهی اظهار سوءظن و یا پرده برداشتن از خصلت ها مانعی ندارد. «فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا»

۲۲- لازم است والدین، از روحيات فرزندانشان نسبت به هم آگاه باشند تا بتوانند به طور شایسته مدیریت داشته باشند. «فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا»

۲۳- کید و حيله، کاری شیطانی است. «فَيَكِيدُوا... إِنَّ الشَّيْطَانَ»

۲۴- شیطان با استفاده از زمینه های درونی بر ما سلطه می یابد. (حسادت برادران، زمینه را برای بروز دشمنی شیطان نسبت به یوسف فراهم ساخت.) «فَيَكِيدُوا ... إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»

۲۵- شیطان دشمن انسان است، حتی اگر انسان پیامبرزاده باشد. «إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»*

۲۶- از کودکی، شیطان را به کودکان معرفی و نقش او را بیان نماید. «إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»*

۴- علوم مهم و دانش های کلیدی و اساسی را نباید به هر کس آموخت؛ اول باید افراد لایق را گزینش کرد و سپس علوم را در اختیار آنان قرار داد. (خداوند در این آیه، اول فرمود: «یجتیبک» یعنی تو را گزینش کرد، بعد فرمود: «یعلّمک» یعنی به تو آموزش داد.) «یجتیبک ربّک و یعلّمک»*

۵- علم، از بهترین هدایای الهی به برگزیدگان خود است. «یجتیبک ربّک و یعلّمک»

۶- انبیا، شاگردان خداوند هستند. «یعلّمک»

۷- تعبیر خواب، از اموری است که خداوند به انسان عطا می کند. «یعلّمک من تأویل الاحادیث»

۸- از جمله راههای ارتباط با غیب، رؤیاهای صادقانه است. «یعلّمک من تأویل الاحادیث»*

۹- علم آموخته شده به یوسف علیه السلام نیز محدود بوده است. (کلمه ی «من» در جمله ی «من تأویل الاحادیث»، به معنای بخشی از علم تعبیر خواب است)*

۱۰- مقام نبوت و حکومت، سرآمد نعمت هاست. (مراد از تمام کردن نعمت در «یتّم نعمته»، رسیدن یوسف به مقام نبوت است)

۱۱- در فرهنگ قرآن، اجداد در حکم پدر هستند. «آبویک من قبل ابراهیم و اسحاق» (با اینکه حضرت ابراهیم و اسحاق جدّ یوسف بود، ولی خداوند در این آیه به یوسف می فرماید: پدران تو ابراهیم و اسحاق.)

۱۲- علم و هدایت و لیاقت یک فرد علاوه بر خود او برای خانواده و خویشاوندان او نیز نعمت و موهبت الهی است. «یتّم نعمته علیک و علی آل یعقوب»*

۱۳- اتمام نعمت بر آل یعقوب نشان از توبه کردن و عاقبت به خیری برادران یوسف دارد. «یتّم نعمته علیک و علی آل یعقوب»*

۱۴- انتخاب انبیا، بر اساس علم و حکمت الهی است. زیرا در آغاز آیه می فرماید: خداوند تو را انتخاب کرد، «یجتیبک» ولی آخر آیه می فرماید: «علیم حکیم»

﴿۷﴾ لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِّلسَّائِلِينَ

به تحقیق در (داستان) یوسف و برادرانش نشانه هایی (از حاکم شدن اراده خداوندی) برای جویندگان است.

نکته ها:

در داستان زندگی حضرت یوسف، آیات و نشانه های زیادی از قدرت نمایی خداوند به چشم می خورد، که هر کدام از آنها مایه ی عبرت و پند برای اهل تحقیق و جستجو است؛ از آن جمله است: ۱- خواب پر راز و رمز حضرت یوسف. ۲- علم تعبیر خواب. ۳- تشخیص و اطلاع یافتن یعقوب از آینده فرزند خود. ۴- در چاه بودن و آسیب ندیدن. ۵- نابینا شدن و دوباره بینا شدن حضرت

ص: ۱۳

يعقوب عليه السلام. ۶- قعر چاه و اوج جاه. ۷- زندان رفتن و به

حکومت رسیدن. ۸- پاک بودن و تهمت ناپاکی شنیدن. ۹- فراق و وصال. ۱۰- بردگی و پادشاهی. ۱۱- زندان برای فرار از گناه. ۱۲- بزرگواری و عفو سریع برادران خطاکار و دهها نکته دیگر که در آیات آینده خواهیم خواند.

در کنار این نشانه‌ها، سؤال‌هایی قابل طرح است که پاسخ هر کدام روشنگر راه زندگانی است؛

۱- چگونه حسادت، انسان را به برادرکشی می‌کشاند؟!

۲- چگونه ده نفر در یک خیانت، هم رأی و هم داستان می‌شوند؟!

۳- چگونه یوسف با بزرگواری از مجازات برادران خیانتکار خود، صرف نظر می‌کند؟!

۴- چگونه انسان با یاد خدا، زندان را بر لذت گناه ترجیح می‌دهد؟

این سوره، در زمانی نازل شد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در محاصره شدید اقتصادی و اجتماعی قرار گرفته بود و این داستان برای حضرت، مایه دل‌داری شد که ای پیامبر! اگر بعضی بستگان ایمان نیاوردند ناراحت مباش، برادران یوسف او را به چاه انداختند! ولی عاقبت عزت نصیب یوسف شد. آری آینده‌ی روشن با تو است.

پیام‌ها:

۱- حسد، مرز خانواده و عواطف خویشاوندی را نیز درهم می‌شکند. برادران یوسف به خاطر حسادت، همه‌ی ارزشها را زیر پا گذاشتند و علیه برادر خود توطئه کردند. «لقد کان فی یوسف و اخوته»

۲- قبل از بیان داستان، شنونده را برای شنیدن و عبرت گرفتن آماده کنید. در این آیه می‌فرماید در داستان یوسف نشانه‌های مهمی برای جویندگان وجود دارد. «لقد کان فی یوسف و اخوته آیات للسانین»

۳- پرسش و طرح سؤال از جمله راههای رسیدن به حقیقت است. «آیات للسانین»*

۴- تا تشنه‌ی شنیدن و عاشقِ آموختن نباشیم، از درسهای قرآن استفاده کامل نمی‌بریم. «للسانین»

۵- داستان‌های قرآن، پاسخ سؤال‌های زندگی مردم را می‌دهد. «للسانین»

«۸» إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

آنگاه که (برادران او) گفتند: همانا یوسف و برادرش (بنیامین) نزد پدرمان از ما که گروهی نیرومند هستیم محبوب‌ترند.

همانا پدرمان(در این علاقه به آن دو) در گمراهی روشنی است.

نکته ها:

ص: ۱۴

«عُصْبَه» به گروه متحد و قوی می گویند، زیرا با وحدت و همبستگی همچون «اعصاب» یک بدن، از همدیگر حمایت می کنند.

دو نفر از پسران حضرت یعقوب، (یوسف و بنیامین) از یک مادر و بقیه از مادری دیگر بودند. علاقه پدر به یوسف، به دلیل خردسال بودن یا به دلیل کمالاتی که داشت، موجب حسادت برادران شده بود. آنها علاوه بر حسادت با گفتن: «و نحن عصبه» نشان دادند که دچار غرور و تکبر شده و در اثر این غرور و حسد، پدر را متهم به اشتباه و انحراف در مهر ورزی به فرزندان می کنند.

افرادی در جامعه، به جای آنکه خود را بالا ببرند، بزرگان را پایین می آورند. چون خود محبوب نیستند، محبوب ها را می شکنند.

فرق است میان تبعیض و تفاوت. تبعیض؛ برتری دادن بدون دلیل است. ولی تفاوت؛ برتری بر اساس لیاقت است. مثلاً نمره های یک معلم، تفاوت دارد، ولی این تفاوت حکیمانه است، نه ظالمانه. علاقه ی حضرت یعقوب به یوسف، حکیمانه بود نه ظالمانه، ولی برادران یوسف، این علاقه را بی دلیل پنداشتند و گفتند: «ان ابانا لفی ضلال مبین»

گاهی علاقه ی زیاد، سبب دردسر می شود؛ حضرت یعقوب، یوسف را خیلی دوست داشت و همین امر موجب حسادت برادران و افکندن یوسف در چاه شد. چنانکه علاقه زلیخا به یوسف، به زندانی شدن یوسف انجامید. لذا زندان بان که شیفته اخلاق یوسف شده بود، وقتی به او گفت: من تو را دوست دارم. یوسف گفت: می ترسم این دوستی نیز بلائی به دنبال داشته باشد. (۲۹)

پیام ها:

۱- حسادت موجب می گردد افراد بزرگسال سن و شخصیت خود را فراموش کرده و با کودکان کینه توزی کنند. (با توجه به اینکه یوسف کوچک تر بود، بزرگترها به او حسادت ورزیدند) «لیوسف... احبّ الی ابینا»*

۲- اگر فرزندان احساس تبعیض کنند، آتش حسادت در میان آنان شعله ور می شود. «احبّ الی ابینا منّا»

۳- عشق و علاقه به محبوب شدن، در نهاد هر انسانی وجود دارد. انسان ها از کم توجهی و بی مهری دیگران به خود، رنج می برند. «احبّ الی ابینا» (برادران یوسف، عشق پدر به یوسف را نوعی بی مهری به خود تصور می کردند)

۴- حضرت یعقوب به همه فرزندان محبت داشت. «احبّ الی ابینا منّا» (برادران می گفتند: یوسف محبوب تر است، یعنی ما نیز محبوب هستیم)*

۵- زور و قدرت، محبت نمی آورد. (برادران قدرت بیشتری داشتند، ولی محبوبیت بیشتری نداشتند) «لیوسف... احب... و نحن عصبه»

۶- اتحاد و با هم بودن، سبب احساس نیرومندی و قدرت می شود. «نحن عصبه»*

۷- گروه گرایی، اگر بدون رهبری صحیح و خدایسندانه باشد، عوامل سقوط را سریعتر فراهم می کند. («و نحن عصبه» نشان انسجام است، ولی انسجامی رها و بدون رهبری صحیح)*

۸- انسان برای ارتکاب خطا و گناه، اول خود را توجیه و کار خود را تئوریزه می کند. (برادران، هم خود را متحد و قوی می دانند، «و نحن عصبه» و هم پدر را منحرف، «انّ ابانا لفي ضلال» و با این دلیل، حسادت خود را توجیه می کنند.)*

۹- جوانان نوعاً خود را عقل کل دانسته و به نظرات پدران کمتر اهمیت می دهند. «نحن عصبه انّ ابانا لفي ضلال مبین»*

۱۰- احساس قدرت و نیرومندی عقل را کور می کند. «نحن عصبه انّ ابانا لفي ضلال مبین»*

۱۱- معیارهای نادرست، نتایج نادرست به دنبال دارد. (اگر عیار فقط قدرت و تعداد شد، نتیجه اش نسبت دادن انحراف به اقلیت می شود.) «انّ ابانا لفي ضلال مبین»*

۱۲- خودخواهان عوامل ناکامی را به جای آن که در خود جستجو کنند به دیگران نسبت می دهند. «انّ ابانا لفي ضلال مبین» (به جای آنکه بگویند ما حسودیم، گفتند: پدر ما در گمراهی است)*

۱۳- حسادت، مرز نبوت و ابوت (پیامبری و پدری) را نیز می شکند و فرزندان به پیامبری که پدرشان است، نسبت انحراف و بی عدالتی می دهند. «انّ ابانا لفي ضلال مبین»

۱۴- غفلت انسان ممکن است به جایی برسد که در عین انحراف و خطاکاری خود، دیگران را خطاکار قلمداد کند. (برادران یوسف به جای آنکه خود را حسود و توطئه گر بدانند، پدر را منحرف دانستند.) «انّ ابانا لفي ضلال مبین»*

«۹» اَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَ تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ

(برادران به یکدیگر گفتند: یوسف را بکشید یا او را به سرزمینی دور بیافکنید تا توجه پدرتان مخصوص شما شود و پس از انجام طرح (با توبه) گروهی شایسته باشید.

انسان در برخورد با نعمت، چهار حالت دارد: حسادت، بُخل، ایشار، غبطه. اگر پیش خود گفت: حال که ما فلان نعمت را نداریم، دیگران هم نداشته باشند، حسادت است. اگر گفت: فقط ما برخوردار از این نعمت باشیم ولی دیگران نه، این بُخل است. اگر گفت: دیگران از نعمت برخوردار باشند، اگر چه

به قیمتی که ما محروم باشیم، این ایثار است. اگر گفت: حالا که دیگران از نعمت برخوردارند، ای کاش ما هم بهره مند می شدیم، این غبطه است.

امام باقرعلیه السلام فرمودند: من گاهی به بعضی از فرزندانم محبت می کنم و آنها را روی زانو می نشانم، در حالی که استحقاق این همه محبت را ندارند، تا مبادا علیه سایر فرزندانم حسادت بورزند و ماجرای یوسف تکرار شود. (۳۰)

پیام ها:

۱- فکر خطرناک، انسان را به کار خطرناک می کشاند. «لیوسف... احب... اقتلوا»

۲- احساس تبعیض در محبت از طرف فرزندان، آنها را تا حد برادرکشی سوق می دهد. (گرچه شدت علاقه پدر به یوسف بی دلیل نبود، بلکه به خاطر کمالات او بود، ولی برادران احساس تبعیض کردند و خیال کردند علاقه ی بی دلیل است و همین احساس، آنان را به توطئه وادار کرد) «احب الی ایینا... اقتلوا»*

۳- از منظر کوتاه نظران، حذف فیزیکی و کشتن رقیب، بهترین راه است. «اقتلوا یوسف»*

۴- حسادت، انسان را تا برادرکشی سوق می دهد. «اقتلوا یوسف»

۵- گناهکاران یکدیگر را در انجام گناه وسوسه کرده و از همداستانی با یکدیگر نیرو می گیرند. (برادران به یکدیگر دستور بکشید و بیفکنید می دادند) «اقتلوا... او اطرحوه»*

۶- انسان، خواهان محبوبیت است و کمبود محبت مایه بزرگ ترین خطرات و انحرافات است. (برادران گفتند: با نابودی یوسف، توجه پدرتان مخصوص شما می شود.) «یخل لکم وجه ایبکم»

۷- حسودان گمان می کنند که: از دل برود هر آنچه از دیده برفت. «اقتلوا یوسف... یخل لکم وجه ایبکم» (برادران گمان می کردند اگر پدر یوسف را نبیند، از فکر یوسف بیرون خواهد رفت و تمام فکرش در ما متمرکز خواهد شد)*

۸- با اینکه قرآن راه کسب محبوبیت را ایمان و عمل صالح معرفی می کند؛ «ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الزحمن ودا»، (۳۱) اما شیطان، راه محبوب شدن را برادرکشی ترسیم می کند. «اقتلوا... یخل لکم وجه ایبکم»

۹- حسود خیال می کند با نابود کردن دیگران، نعمت ها برای او می شود. «اقتلوا... یخل لکم وجه ایبکم»

۱۰- شیطان با وعده ی توبه در آینده، راه گناه امروز را باز می کند. «و تکنونوا من بعده قوماً صالحین»

۱۱- علم و آگاهی، همیشه عامل دوری از انحراف نیست، بلکه ایمان و تقوا لازم است. آری، برادران با آنکه قتل یا تبعید

یوسف را بد می دانستند؛ «تكونوا من بعده قوماً صالحين» اما اقدام کردند.

ص: ۱۷

۱۲- سخن از توبه با قصد گناه قبل از انجام گناه، فریب دادن وجدان و گشودن راه گناه است. (برادران به یکدیگر می گفتند: شما یوسف را نابود کنید بعد با توبه از افراد صالح می شویم) «تکونوا من بعده قوماً صالحین»*

«۱۰» قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ

گوینده ای از میان آنان گفت: یوسف را نکشید و اگر قصد این کار را دارید، او را به نهان خانه چاه بیفکنید تا بعضی کاروان ها (که از آنجا عبور می کنند) او را بگیرند.

نکته ها:

کلمه «جُبِّ» به معنای چاهی است که سنگ چین نشده باشد. کلمه «غِيَابَتِ» نیز به طاقچه هایی می گویند که در دیواره ی چاه، نزدیک آب قرار می دهند که اگر از بالا نگاه شود دیده نمی شود.

نهی از منکر دارای آثار و برکاتی است که گاهی در آینده روشن می شود. در داستان یوسف، یکی از برادران نهی از منکر نمود و گفت: «لا تَقْتُلُوا»، یوسف را نکشید و برادران را از کشتن یوسف منصرف کرد و جان او را نجات داد و یوسف در سال های بعد که حاکم شد، مملکت را از قحطی نجات داد. همان گونه که آسیه، همسر فرعون با نهی از منکر «لا تَقْتُلُوا»، فرعون را از کشتن موسی منصرف کرد و جان موسی را نجات داد و او در سال های

بعد، بنی اسرائیل را از شر فرعون نجات داد.

پیام ها:

۱- گاهی نهی از منکر یک فرد می تواند نظر جمع را عوض کند و بر آن تأثیر بگذارد. (یکی گفت: نکشید، ولی نظر جمع را تغییر داد) «قال قائل»*

۲- نام گوینده ی سخن مهم نیست، محتوای کلام مهم است. (در این آیه نام گوینده بیان نشده ولی سخن او نقل شده است) «قال قائل...»*

۳- مرعوب اکثریت و هم رنگ جماعت نشویم. (برادری که نهی از منکر کرد، یک نفر بود ولی هم رنگ جماعت نشد، بلکه رأی آنان را تغییر داد.) «قال قائل لا تَقْتُلُوا»*

۴- اگر نمی توان جلو منکر را به کلی گرفت، به هر مقدار که ممکن است باید جلوی آن را گرفت. یکی از برادران توطئه کشتن یوسف را به قرار دادن او در چاه تبدیل کرد. «لا تَقْتُلُوا... والقوه»

آری، برای مبارزه با فساد، گاهی دفع افسد به فاسد لازم است. (او را نکشید، در چاهی قرار دهید) «لا تَقْتُلُوا یُوسُفَ وَ الْقَوَهَ فِی غِیَابَتِ الْجَبِّ»*

تفسیر سوره یوسف « آیات ۱۱ تا ۱۵

«۱۱» قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ

گفتند: ای پدر تو را چه شده که ما را بر یوسف امین نمی دانی، در حالی که قطعاً ما خیر خواه او هستیم؟!

نکته ها:

برادران یوسف پس از برنامه ریزی، برای گرفتن یوسف نزد پدر آمدند ولی پدر از تحویل دادن یوسف طفره می رفت تا جایی که گفتند: چرا به ما اطمینان نمی کنی؟

پیام ها:

۱- کسانی که پوچ ترند، ادعا و تبلیغات بیشتری می کنند. «أنا له لناصرحون»

۲- حتی به هر برادری نمی توان اطمینان کرد. (گویا یعقوب بارها از اینکه یوسف همراه برادرانش برود جلوگیری کرده است که برادران با گفتن «ما لك لا تأمنا» انتقاد می کنند.)

۳- فریب هر شعاری را نخوریم و از اسم های بی مسمی بپرهیزیم. (خائن نام خود را ناصح می گذارد) «لناصرحون»

۴- دشمن برای برطرف کردن سوءظن، هر گونه اطمینانی را به شما ارائه می دهد. «أنا له لناصرحون»

۵- خائن، تقصیر را به عهده ی دیگران می اندازد و می گوید این تقصیر مردم است که به ما اطمینان ندارند. «مالك لا تأمنا»

۶- از روز اول، بشر به اسم خیرخواهی فریب خورده است. شیطان نیز برای اغفال آدم و حوا گفت: من خیر خواه شما هستم. «أني لکما لمن الناصحين» (۳۲) «أنا له لناصرحون»

۷- حسد، آدمی را به گناهای همانند دروغ و نیرنگ، حتی نسبت به محبوب ترین نزدیکانش وادار می سازد. «أنا له لناصرحون»

«۱۲» أَرْسَلُهُ مَعَنَا غَدًا يَزْتَعِ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ

او را فردا با ما بفرست تا (در صحرا) بگردد و بازی کند و قطعاً ما نگهبانان (خوبی) برای او خواهیم بود.

نکته ها:

کودک و نوجوان بلکه همه ی انسان ها، نیازمند تفریح و ورزش هستند و چنانکه در این آیه قوی ترین منطقی که توانست حضرت یعقوب را تسلیم خواسته فرزندان کند، این بود که یوسف نیاز به تفریح دارد.

در روایات آمده است: مؤمن باید زمانی را برای تفریح و بهره برداری از لذت های حلال اختصاص دهد تا به وسیله ی آن، بر انجام سایر کارها موفق گردد. (۳۳)

نه تنها دیروز، بلکه امروز و حتی آینده نیز به نام ورزش و بازی، جوانان را از هدف اصلی جدا و در غفلت نگه خواهند داشت. بازی ها را جدی می گیرند تا جدی ها بازی تلقی شود.

استکبار و توطئه گران، نه تنها از ورزش سوءاستفاده می کنند، بلکه با هر نام پسندیده و مقبول دیگری نیز، اهداف شوم خود را تعقیب می کنند.

به نام دیپلمات خطرناک ترین جاسوس ها را به کشورها اعزام می کنند. به نام مستشار نظامی، توطئه گری می کنند و به اسرار نظامی دست می یابند. به نام حقوق بشر، از مزدوران خود حمایت می کنند. به نام دارو، برای مزدوران خود اسلحه می فرستند. به نام کارشناس اقتصادی، کشورهای ناتوان را ضعیف نگه می دارند. به نام سم پاشی، باغها و مزارع را از بین می برند و حتی به نام اسلام شناس، اسلام را وارونه

جلوه می دهند.

پیام ها:

۱- سفر فرزند باید با اجازه ی پدر باشد. «أَرْسِلْهُ»

۲- برادران از وسیله ای مباح و منطقی برای فریب دادن سوءاستفاده کردند. «أَرْسِلْهُ... یرتع و یلعب»

۳- اگر پدر و مربیان دلسوز برای اوقات فراغت و بازی کودکان و نوجوانان برنامه ریزی مناسب داشته باشند، دیگران نمی توانند از این فرصت سوء استفاده کنند. (برادران یوسف از نیاز یوسف به ورزش سوء استفاده کردند) «یرتع و یلعب»*

۴- در بازی و تفریح کودکان، مواظب آنان باشیم. «لحافظون»*

۵- گاه اصرار زیاد بر یک موضوع آن هم با شعارهای زیبا و ادعای حمایت ها، نشان دهنده نقشه و توطئه است. (در آیه قبل «انا له لناصحون» و در این آیه «انا له لحافظون»)*

«۱۳» قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَ أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الدَّبَّابُ وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ

(يعقوب) گفت: همانا اینکه او را ببرید مرا غمگین می سازد و از این می ترسم که گرگ او را بخورد و شما از او غافل باشید.

ص: ۲۰

پیام ها:

۱- تعهد و سوز داشتن نسبت به فرزند، یکی از خصلت های پیامبران است. «لیحزنی... اخاف»

۲- فراق و جدائی حتی برای انبیا حزن آور است. «لیحزنی»*

۳- امتحان الهی از همان چیزهایی است که افراد روی آن حساسیت دارند. (یعقوب نسبت به یوسف حساس بود و فراق یوسف، وسیله آزمایش او شد) «لیحزنی... اخاف»*

۴- پرده دری نکنید. «اخاف ان یاکله الذئب»

(پدر از حسادت فرزندان آگاه بود و به همین دلیل به یوسف فرمود: خوابی را که دیده ای برای برادرانت بازگو مکن. ولی در اینجا حسادت آنان را مطرح نمی کند، بلکه خطر گرگ و غفلت آنان از یوسف را بهانه می آورد.)

۵ - به فرزند خود، استقلال و اجازه بدهیم.

(عشق پدری به فرزند و دفاع از او در برابر احتمال خطر، دو اصل است، ولی استقلال فرزند نیز اصل دیگری است. یعقوب، یوسف را به همراه سایر برادران فرستاد. زیرا نوجوان باید کم کم استقلال پیدا کرده و از پدر جدا شود، برای خود دوست انتخاب کند، فکر کند و روی پای خود بایستد، هر چند به قیمت تحمّل مشکلات و اندوه باشد.)

۶- حساسیت ها را در نزد هر کس بازگو نکنیم و گرنه ممکن است علیه خود انسان مورد استفاده قرار گیرد. در اینجا پدر گفت: می ترسم گرگ او را پاره کند، آنها هم گفتند: یوسف را گرگ خورد. «أخاف أن یأکله الذئب»*

۷- غفلت موجب ضربه و آسیب پذیری می گردد. حضرت یعقوب فرمود: نگرانم زمانی که شما از یوسف غافلید، گرگ او را بخورد. «یأکله الذئب و انتم عنه غافلون»*

«۱۴» قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَخَاسِرُونَ

(فرزندان یعقوب) گفتند: اگر گرگ او را بخورد، با آنکه ما گروهی قوی هستیم، در آن صورت ما زیانکار (و بی کفایت) خواهیم بود.

پیام ها:

۱- گاهی بزرگترها از روی تجربه و آگاهی، احساس خطر می کنند، اما جوان ها به قدرت خود مغرورند و خطر را شوخی

می گیرند. «و نحن عصبه» (پدر نگران، ولی فرزندان مغرور قدرت خود بودند).

۲- قوی بودن، دلیلی بر امین بودن نیست. (برادران یوسف قومی بودند، «نحن عصبه»، ولی امین نبودند)*

ص: ۲۱

۳- برادران از این که گرگ یوسف را پاره کند ابراز نگرانی نکردند ولی در برابر این که نیرومندی و قدرت آنان مخدوش گردد عکس العمل نشان دادند. «ونحن عصبه انا اذا لخاسرين»*

۴- اگر کسی مسئولیتی را بپذیرد و خوب انجام ندهد، سرمایه، شخصیت، آبرو و وجدان خود را در معرض خطر قرار داده و زیانکار خواهد بود. «لخاسرون»

۵- ظاهر فریبی و ابراز احساسات دروغین، از دسیسه های افراد دور رو و منافق است. (برادران در حضور پدر گفتند: «انا اذا لخاسرون»

۶- برخی برای رسیدن به اهداف شوم خود حتی حاضرند از آبرو و شخصیت خود صرف نظر کنند. برادران گفتند: اگر با وجود ما گرگ او را بخورد، ما دیگر در جامعه آبرویی نخواهیم داشت. «انا اذا لخاسرون»*

«۱۵» فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ - وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ

پس چون او را با خود بردند و همگی تصمیم گرفتند که او را در مخفی گاه چاه قرار دهند، (تصمیم خود را عملی کردند) و ما به او وحی کردیم که در آینده آنها را از این کارشان خبر خواهی داد، در حالی که آنها (تو را) نشناسند.

نکته ها:

از آنجا که خداوند اراده کرده یوسف را حاکم کند، باید دوره هایی را ببیند. برده شود تا به بردگان رحم کند. به چاه و زندان افتد تا به زندانیان رحم کند. همانگونه که خداوند به پیامبرش می فرماید: تو فقیر و یتیم بودی تا فقیر و یتیم را از خود نرانی؛ «ألم يجدك يتيماً... فإما اليتيم فلا تقهر...» (۳۴)

پیام ها:

۱- اتفاق نظر و اجماع چند نفر، نشانه ی حقایق نیست. (در اینجا برادران یوسف جمع شده و اتفاق نظر داشتند، با اینکه کارشان صد در صد غلط بود.) «اجمعوا ان يجعلوه في غيابت الجب»

۲- زمانی به یوسف علیه السلام وحی شد که وی از خانواده دور شد و مورد بی مهری برادران قرار گرفت. «فلما ذهبوا به... اوحينا اليه»*

۳- امداد الهی، در لحظه های حساس به سراغ اولیای خدا می آید. «فی غیابت الجب و اوحينا اليه»

۴- بهترین وسیله ی آرامش یوسف در دل چاه، الهام خدا نسبت به آینده روشن اوست. «اوحینا الیه»

۵- یوسف در نوجوانی، شایستگی دریافت وحی الهی را دارا بود. «اوحینا الیه»

۶- خداوند اولیای خود را با سختی ها آزمایش و آنان را هدایت می کند. «اوحینا الیه»*

۷- آگاهی از آینده، موجب آرامش است. (آنچه سبب آرامش یوسف در چاه شد، وحی و بشارت به آینده روشن بود)
«اوحینا الیه لتبتننهم بامرهم هذا»*

۸- امید، بهترین سرمایه برای ادامه زندگی است. ما به یوسف وحی کردیم که در آینده از چاه نجات پیدا می کنی و برادران را از کارشان شرمنده خواهی کرد) «اوحینا الیه لتبتننهم بامرهم هذا»*

۹- وقتی پایان رذایل رسوایی است، انسان عاقل بایستی نفس خود را مهار کند. «لتبتننهم بامرهم...»*

۱۰- از کارهای زشت با اشاره و کنایه یاد کنید. (در اینجا توطئه ی قتل یوسف، با کنایه مطرح شده است) «بامرهم»*

۴- اشک قلابی و ساختگی: همین آیه که برادران یوسف گریه کنان نزد یعقوب آمدند که گرگ یوسف را درید. «بیکون»

پیام ها:

۱- توطئه گران، از نقش احساسات و زمان، غفلت نمی کنند. برادران ناباب، شبانه و در تاریکی آن هم گریه کنان نزد پدر برگشتند تا پدر را با این صحنه ها تحت تأثیر قرار دهند. «عشاء»

۲- گریه، همیشه نشانه ی صداقت نیست. به هر گریه ای اطمینان نکنیم. «بیکون»

«۱۷» قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّبُّ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا وَ لَوْ كُنَّا صَادِقِينَ

گفتند: ای پدر! ما رفتیم که مسابقه دهیم و یوسف را نزد وسایل خود (تنها) گذاشتیم، پس گرگ او را خورد و البته تو سخن ما را هر چند راستگو باشیم باور نداری.

پیام ها:

۱- دروغ، دروغ می آورد. برادران برای توجیه خطای خود، سه دروغ پی در پی گفتند: مسابقه رفته بودیم، یوسف را نزد وسایل گذاشتیم، گرگ او را خورد. «نستبق، ترکنا، فأكله الذب»

۲- دروغگو فراموش کار است. با وجود این که برادران، گفته بودند یوسف را برای بازی می برند؛ ولی در گزارش خود به پدر وی را مراقب اثاث خود اعلام کردند. «ترکنا یوسف عند متاعنا»*

۳- مسابقه در بازی، دارای سابقه ای طولانی است. «نستبق»

۴- دروغگو اصرار دارد که مردم او را صادق بپندارند. «و ما انت بمؤمن لنا و لو کنا صادقین»*

«۱۸» وَ جَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ

و پیراهن یوسف را آغشته به خونی دروغین (نزد پدر) آوردند. (پدر) گفت: چنین نیست، (که یوسف را گرگ دریده باشد)، بلکه نفسیتان کاری (بد) را برای شما آراسته است. پس صبری جمیل و نیکو لازم است و خدا را بر آنچه (از فراق یوسف) می گویند، به استعانت می طلبیم.

نکته ها:

سؤال: صبر بر مقدرات الهی زیباست، ولی صبر بر ظمی که در حقّ کودکی مظلوم روا شده، چه زیبایی دارد که یعقوب می گوید: «فصبر جمیل»؟

ص: ۲۴

جواب: اولاً- یعقوب از طریق وحی می دانست که یوسف زنده است. ثانیاً اگر یعقوب حرکتی می کرد آنان جسارت بیشتری پیدا کرده و بر سر چاه رفته، یوسف را از بین می بردند. ثالثاً نباید کاری کرد که راه توبه حتی بر ظالمان به کلی بسته شود.

پیام ها:

- ۱- مراقب جوسازی ها باشیم. (پراهن خونین را نزد پدر آوردن، یک نوع مغلطه و جوسازی است.) «بدم کذب»
- ۲- فریب برخی مظلوم نمایی ها را نخوریم. (یعقوب، فریب پیراهن خون آلود و اشک ها را نخورد بلکه گفت: امان از نفس شما.) «بل سولت لکم انفسکم»
- ۳- شیطان و نفس، گناه را نزد انسان زیبا جلوه می دهند و انجام آن را توجیه می کنند. «سولت لکم انفسکم»
- ۴- یعقوب علیه السلام می دانست یوسف را گرگ نخورده، لذا از برادران استخوان و یا بقایای جسد را مطالبه نکرد. «سولت لکم انفسکم»*
- ۵ - حوادث دو چهره دارد: بلا و سختی، «بدم کذب» صبر و زیبائی. «فصبر جمیل»*
- ۶- انبیای الهی در برابر حوادث سخت، زیباترین عکس العمل را نشان می دهند. «فصبر جمیل»*
- ۷- در حوادث باید علاوه بر صبر و توانایی درونی، از امدادهای الهی استمداد جست. «فصبر جمیل واللّه المستعان»
- ۸ - برای صبر باید از خداوند استمداد کرد. «فصبر جمیل و اللّه المستعان»*
- ۹- بهترین نوع صبر آن است که علیرغم آنکه دل می سوزد و اشک جاری می شود، خدا فراموش نشود. «واللّه المستعان»
- ۱۰- تحمیل توطئه فرزندان علیه برادر خود، سخت و درد آور است، لذا باید از خدا برای تحمیل آن استمداد کرد. «و اللّه المستعان»*
- ۱۱- حضرت یعقوب با جمله ی «و اللّه المستعان علی ما تصفون» به جای «علی ما فعلتم»، به برادران فهماند که مدّعی آنان باور کردنی نیست. *

«۱۹» وَ جَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ وَأَسْرُوهُ بِضَاعَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ

و (یوسف در چاه بود تا) کاروانی فرا رسید و مأمور آب را فرستادند (تا آب بیاورد)، پس او دلو خود را به چاه افکند، (یوسف به طناب دلو آویزان شد و به بالای چاه رسید) مأمور آب فریاد زد: مژده که این

پسری است. او را چون کالائی پنهان داشتند (تا کسی ادعای مالکیت نکند)، در حالی که خداوند بر آنچه انجام می دادند آگاه بود.

نکته ها:

خداوند، بندگان مخلص خود را تنها نمی گذارد و آنها را در شداید و سختی ها نجات می دهد. نوح را روی آب، یونس را زیر آب و یوسف را از چاه آب، نجات داد. همچنان که ابراهیم را از آتش، موسی را در وسط دریا و محمد صلی الله علیه و آله را درون غار و علی علیه السلام را در بستر که به جای پیامبر خوابیده بود، نجات داد.

با اراده الهی، ریسمان چاه وسیله شد تا یوسف از قعر چاه به تخت و کاخ برسد، پس بنگرید با حبل الله چه می توان انجام داد؟! «و اعتصموا بحبل الله...» (۳۹)

پیام ها:

- ۱- گاهی خودی ها انسان را در چاه می اندازند، ولی خداوند از طریق بیگانگان، انسان را نجات می دهد. «جائت سیاره»
- ۲- تقسیم کار، یکی از اصول مدیریت در زندگی جمعی است. («وارد هم» به معنای مسئول آب است و این بیانگر آن است که کاروانیان کارها را میان خود تقسیم کرده و شخصی را مسئول آب قرار داده بودند.)
- ۳- گروهی، انسان را به دید کالا می نگرند. «بضاعه»
- ۴- کتمان حقیقت، در برابر مردم امکان دارد، با خدا چه می کنیم که به همه چیز آگاه است. «اسرّوه... والله علیم»

«۲۰» وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ

و (کاروانیان) یوسف را به بهایی اندک چند درهمی فروختند و درباره او بی رغبت بودند.

نکته ها:

هر کس یوسف وجودش را ارزان بفروشد، پشیمان می شود. عمر، جوانی، عزت، استقلال و پاکی انسان، هر یک یوسفی هستند که باید مواظب باشیم ارزان نفروشیم.

پیام‌ها:

۱- معمولاً مالی که آسان به دست آید، آسان از دست می‌رود. چون یوسف را بدون زحمت به دست آوردند، او را ارزان فروختند. «و شَرَّوه بَشْمَن بَخْس»

ص: ۲۶

۲- نظام برده داری و برده فروشی، سابقه ای دراز دارد. در آن زمان یوسف را به عنوان برده فروختند. «و شروه»

۳- بی رغبتی به یوسف در مقطعی، به نفع آینده ی او شد. «و شروه بثمان بخص...»* (آری یوسف های هر زمان باید از بی اعتنایی مردم دلسرد نشوند).

۴- هر کس ارزش چیزی را نداند، آنرا ارزان از دست می دهد. «بثمان بخص» (چون کاروانیان، ارزش یوسف را نمی شناختند، او را ارزان فروختند).

۵- اشخاص ارزشمند بالاخره ارزششان آشکار خواهد شد، هر چند در زمانی مورد بی مهری قرار گیرند. (اگر امروز یوسف را به عنوان برده می فروشند، روزگاری او حاکم خواهد شد) «شروه بثمان بخص...»*

۶- تاریخ پول، به هزاران سال قبل باز می گردد. «دراهم»

۷- مردان ناآگاه و غافل، یوسف را به بهای کم فروختند، ولی زنان آگاه و عاشق، او را به فرشته ای کریم توصیف نمودند. «شروه بثمان بخص - إن هذا إلا ملك کریم»

امام صادق علیه السلام فرمود: «رُبَّ امرئه أفاقه من رجل»^(۱)

آیات ۲۱ تا ۲۵

تفسیر سوره یوسف « آیات ۲۱ تا ۲۵

«۲۱» وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِمَرْأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنَ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

و کسی از مردم مصر که یوسف را خرید، به همسرش گفت: مقام او را گرامی دار (او را به دید برده، نگاه مکن) امید است که در آینده ما را سود برساند یا او را به فرزندی بگیریم. و اینگونه ما به یوسف در آن سرزمین جایگاه و مکنت دادیم (تا اراده ما تحقق یابد) و تا او را از تعبیر خواب ها بیاموزیم و خداوند بر کار خویش تواناست، ولی اکثر مردم نمی دانند.

نکته ها:

جمله ی «عسی أن ینفعنا او نتخذہ ولدًا» در دو مورد در قرآن به کار رفته است: یکی در مورد حضرت موسی وقتی که صندوق او را از آب گرفتند، همسر فرعون به او گفت: این نوزاد را نکشید، شاید در آینده به ما سودی رساند. (۴۱) و دیگری در اینجاست که عزیز مصر به همسرش می گوید: احترام این برده را بگیر، شاید در آینده به درد ما بخورد. آری، به اراده ی خداوندی، محبت نوزاد و برده ای ناشناس، چنان در قلب حاکمان

مصر جای می گیرد که زمینه های حکومت آینده ی آنان را فراهم می سازد.

پیام ها: چه بسا زنی که از مرد فهیم تر باشد.

ص: ۲۷

۱- ۴۰) کافی، ج ۴، ص ۳۰۶.

۱- بزرگواری در سیمای یوسف نمایان بود. تا آنجا که عزیز مصر سفارش او را به همسرش می کند. «اکرمی مثواه»

۲- زن در خانه، نقش محوری دارد. «اکرمی مثواه»*

۳- اطرافیان و آشنایان را به نیکی با مردم دعوت کنیم. «اکرمی مثواه»*

۴- در معاملات آینده نگر باشید. «عسی ان ینفعنا»* (امید است که این نوجوان در آینده برای ما مفید باشد)

۵- با احترام به مردم، می توان انتظار کمک و یاری از آنان داشت. «اکرمی... ینفعنا» (امروز به او احترام کن، فردا به سود می دهد)

۶- دلها به دست خداوند است. مهر یوسف، در دل خریدار نشست. «عسی ان ینفعنا او نتخذہ ولداً»

۷- تصمیم های مهم را مرحله ای و پس از ارزیابی اتخاذ کنیم. (اول یوسف را به عنوان کمک کار در خانه می بریم، «عسی ان ینفعنا» کم کم او را به عنوان فرزند خود قرار می دهیم) «او نتخذہ ولداً»*

۸- فرزندخواندگی، سابقه تاریخی دارد. «نتخذہ ولداً»

۹- عزیز مصر فاقد فرزند بود. «نتخذہ ولداً»*

۱۰- عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد. (برادران او را در چاه انداختند و او امروز در کاخ مستقر شد) «کذلک مکنا لیوسف»*

۱۱- زبردستان را دست کم نگیرید، چه بسا قدرتمندان و حاکمان آینده باشند. «مکنا لیوسف فی الارض»*

۱۲- علم و دانش، شرط مسئولیت پذیری است. «مکنا... لنعلمه»

۱۳- پایان تلخی ها، شیرینی است. کسی که به نام برده با قیمت ارزان فروخته شد، امروز در کاخ جای گرفت. «شروه بئمن بئس - مکنا لیوسف»

۱۴- اراده ی غالب خداوند، یوسف را از قعر چاه به جاه کشاند. «مکنا لیوسف»

۱۵- سنت خداوند غلبه کامل خوبی ها و زیبایی ها بر زشتی هاست. «غالب علی امره»*

۱۶- آنچه را ما حادثه می پنداریم، در حقیقت طراحی الهی برای انجام یافتن اراده ی اوست. «والله غالب علی امره»

۱۷- چه بسا حوادث ناگوار که چهره واقعی آن خیر است. (یوسف در ظاهر به چاه افتاد، ولی در واقع طرح چیز دیگری است) «کذلک مکنا لیوسف... اکثر الناس لا یعلمون»*

۱۸- مردم، ظاهر حوادث را می بینند، ولی از اهداف و برنامه های الهی بی خبرند. «لایعلمون»

ص: ۲۸

«۲۲» وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ

و چون (یوسف) به رشد و قوت خود رسید به او حکم (نبوت یا حکمت) و علم دادیم و ما اینگونه نیکوکاران را پاداش می دهیم.

نکته ها:

کلمه ی «اشد» از «شد» به معنای «گره محکم»، اشاره به استحکام جسمی و روحی است.

پیام ها:

۱- علم و حکمت، ظرفیت و آمادگی می خواهد. «بلغ اشده آتیناه حکماً و علماً»

۲- حکمت، غیر از علم است. «آتیناه حکماً و علماً» (علم، دانش است، ولی حکمت، بینش و بصیرتی است که انسان را به حق می رساند. گاهی افراد آگاهی و دانش و سواد دارند ولی باز در تصمیم گیری ها دچار لغزش شده و بصیرت لازم را ندارند تا از انحراف نجات پیدا نمایند. خداوند به یوسف هم حکمت داد و هم علم.)

۳- علوم انبیا، اکتسابی نیست. خداوند می فرماید: ما به او علم و حکمت دادیم. «آتیناه حکماً و علماً»

۴- وجود علم و حکمت در کنار یکدیگر بسیار ارزشمند و کارساز است. «حکماً و علماً»*

۵- دلیل عزل و نصب ها را برای مردم بیان کنیم. (چون یوسف نیکوکار بود، به او علم و حکمت دادیم.) «آتیناه حکماً... کذلک نجزی المحسنین»*

آری، باید احسان کنیم تا لایق دریافت پاداش خاص الهی باشیم. «نجزی المحسنین»

۶- نیکوکاران، در همین دنیا نیز کامیاب می شوند. «کذلک نجزی المحسنین»

۷- هر کس که توان علمی و جسمی داشته باشد، مشمول لطف الهی نمی شود، بلکه محسن بودن نیز لازم است. «نجزی المحسنین»

«۲۳» وَ رَأَوْنَهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَقَتِ الْبَابَ وَ قَالَتْ هِيَ لَمْ كَقَالَ مَعِيَ اِنَّ اللَّهَ اِنَّهُ رَبِّي اَحْسَنَ مَثْوَايَ اِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ

و زنی که یوسف در خانه او بود، از یوسف از طریق مراوده و ملائمت، تمنای کام‌گیری کرد و درها را (برای انجام مقصودش) محکم بست و گفت: برای تو آماده‌ام. یوسف گفت: پناه به خدا که او پروردگار من است و مقام مرا گرامی داشته، قطعاً ستمگران رستگار نمی‌شوند.

نکته‌ها:

در تفسیر «معاذ الله انه ربی احسن مثوی» دو احتمال داده‌اند:

الف: خداوند، پروردگار من است که مقام مرا گرامی داشته و من به او پناه می‌برم.

ص: ۲۹

ب: عزیز مصر مالک من است و من سر سفره او هستم و درباره ی من به تو گفت: «اکرمی مَثواه» و من به او خیانت نمی کنم.

هر دو احتمال، طرفدارانی دارد که بر اساس شواهدی بدان استناد می جویند. ولی به نظر ما، احتمال اول بهتر است. زیرا یوسف به خاطر تقوای الهی مرتکب گناه نشد، نه به خاطر اینکه بگوید: چون من در خانه عزیز مصر هستم و او حقی بر من دارد، من به همسرش تعرّض و سوء قصد نمی کنم! چون ارزش این کار کمتر از رعایت تقوی است.

البته در چند جای این سوره، کلمه ی «رَبِّک» که اشاره به «عزیز مصر» است، به چشم می خورد، ولی کلمه ی «رَبِّی» هر کجا در این سوره استعمال شده، مراد خداوند است.

از طرفی دور از شأن یوسف است که خود را چنان تحقیر کند که به عزیز مصر «رَبِّی» بگوید.

پیام ها:

۱- گناهان بزرگ، با نرمش و مراوده شروع می شود. «راودته»

۲- پاک بودن مرد کافی نیست، زیرا گاهی زنها مزاحم مردان هستند. «و راودته»

۳- قدرت شهوت به اندازه ای است که همسر پادشاه را نیز اسیر برده خود می کند. «و راودته الّتی»

۴- سعی کنیم نام خلافکار را نبریم و با اشاره از او یاد کنیم. قرآن نامی از همسر عزیز را که عاشق یوسف شده نبرده است و به جای نام او، می فرماید: «الّتی»

۵ - پسران جوان را در خانه هایی که زنان نامحرم هستند، تنها نگذارید. زیرا احتمال دارد باب مراوده باز شود. «و راودته الّتی هو فی بیتها»

۶- معمولاً عشق در اثر مراوده و به تدریج پیدا می شود. وجود دائمی یوسف در خانه کم کم سبب عشق شد. «فی بیتها»

۷- مسائل مربوط به مفاسد اخلاقی را سربسته و مؤدبانه مطرح کنید. «راودته»*

۸ - حضور مرد و زن نامحرم در یک محیط در بسته، زمینه را برای گناه فراهم می کند. «غَلَقَتِ الابواب و قالت هیت لک»

۹- زشتی زنا، در طول تاریخ مورد پذیرش بوده است و به همین دلیل، زلیخا همه ی درها را با دست خود محکم بست. «غَلَقَتِ الابواب»

۱۰- همه ی درها بسته، اما در پناهندگی خدا باز است. «غَلَقَتِ الابواب... معاذ اللّهِ»

۱۱- موقعیت های امتحان الهی متفاوت است؛ گاه در چاه و گاه در کاخ. «راودته... قال معاذ اللّهِ»*

۱۲- تقوی و اراده ی انسان، می تواند بر زمینه های انحراف و خطا غالب شود. «معاذالله»

۱۳- توجه به خدا، عامل بازدارنده از گناه و لغزش است. «معاذالله»

ص: ۳۰

۱۴- اگر رئیس یا بزرگ ما دستور گناه داد، نباید از او اطاعت کنیم. «هیت لک قال معاذ الله» (به خاطر اطاعت از مردم، نباید نافرمانی خدا نمود. «لا طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق» (۴۲))

۱۵- به هنگام خطر گناه باید به خدا پناه برد. «قال معاذ الله»*

۱۶- در کاخ حکومتی نیز می توان پاک، عفیف، صادق و امین بود. «قال معاذ الله»*

۱۷- خطر غریزه ی جنسی به قدری است که برای نجات از آن باید خدا به فریاد برسد. «معاذ الله»*

۱۸- انسان هواپرست از رسوایی ظاهری هراس دارد، (زلیخا درها را محکم بست) ولی انسان خداپرست فقط از خدا می ترسد. «معاذ الله»*

۱۹- بهترین نوع تقوی آن است که به خاطر لطف و محبت و حق خداوندی گناه نکنیم، نه از ترس رسوایی در دنیا یا آتش در آخرت. «معاذ الله انه ربی احسن مثنوی»

۲۰- یاد کردن الطاف الهی، از عوامل ترک گناه است. «انه ربی احسن مثنوی»*

۲۱- یاد عاقبت گناه، مانع از ارتکاب آن است. «لا یفلح الظالمون»

۲۲- تشویق به زنا یا زمینه سازی برای گناه کردن جوانان پاک که در اینجا کار زلیخا بود، ظلم به خود، همسر، جامعه و افراد است. «لا یفلح الظالمون»

۲۳- گاهی یک لحظه گناه، می تواند انسان را از رستگاری ابدی دور کند. «لا یفلح»

۲۴- ارتکاب گناه، ناسپاسی و کفران نعمت ها است. «لا یفلح الظالمون»

۲۵- در هر کاری، باید عاقبت اندیشی کرد. «لا یفلح الظالمون»*

۲۶- یوسف علیه السلام در بحبوه درگیری با زلیخا به فکر فلاح بود. «لا یفلح الظالمون»*

۲۷- انسانی که مقام و منزلت خود را می داند خود را به بهای کم و زودگذر نمی فروشد. «لا یفلح الظالمون»*

۲۸- اگر از دری ظلم وارد شود، فلاح از در دیگر بیرون می رود. «لا یفلح الظالمون»*

«۲۴» وَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ

و همانا (همسر عزیز مصر) قصد او (یوسف) را کرد و او نیز اگر برهان پروردگارش را نمی دید (بر اساس غریزه) قصد او را می کرد. اینگونه (ما او را با برهان کمک کردیم) تا بدی و فحشا را از او دور کنیم، چرا که او از بندگان برگزیده ما است.

نکته ها:

ص: ۳۱

امام صادق علیه السلام فرمود: «برهان رب» همان نور علم، یقین و حکمت بود که خداوند در آیات قبل فرمود: «و آتیناه حکماً و علماً» (۴۳) و آنچه در بعضی روایات آمده که مراد از برهان، مشاهده قیافه ی پدر یا جبرئیل است، سند محکمی ندارد.

در قرآن بارها از همت و تصمیم دشمنان خدا برای توطئه نسبت به اولیای خدا، سخن به میان آمده که خداوند نقشه های آنان را نقش بر آب نموده است. مثلاً- در برگشت از جنگ تبوک منافقان خواستند با رم دادن شتر پیامبر، حضرت را به شهادت برسانند ولی نشد؛ «و هموا بما لم ينالوا» (۴۴) یا تصمیم بر منحرف کردن پیامبر گرفتند؛ «لهمت طائفه منهم ان يضلوك» (۴۵) و یا تصمیم بر تجاوز گرفتند که نشد. «اذ هم قوم ان يبسطوا

اليكم ايديهم فكف ايديهم عنكم» (۴۶)

یوسف، معصوم و پاکدامن بود؛ به دلیل گفتار خودش و گفتار همه ی کسانی که به نحوی با یوسف رابطه داشته اند و ما نمونه هایی از آن را بیان می کنیم:

۱- خداوند فرمود: «لنصرف عنه السوء والفحشاء انه من عبادنا المخلصين» (ما یوسف را با برهان کمک کردیم) تا بدی و فحشا را از او دور کنیم، زیرا او از بندگان برگزیده ی ماست.

۲- یوسف می گفت: «رب السیجن احب الی مما یدعوننی الیه» پرودگارا! زندان برای من از گناهی که مرا به آن دعوت می کنند بهتر است. در جای دیگر گفت: «انی لم اخنه بالغیب» من به صاحبخانه ام در غیاب او خیانت نکردم.

۳- زلیخا گفت: «لقد راودته عن نفسه فاستعصم» به تحقیق من با یوسف مراوده کردم و او معصوم بود.

۴- عزیز مصر گفت: «یوسف اعرض عن هذا و استغفری لذنبک» ای یوسف تو این ماجرا را مسکوت بگذار و به زلیخا گفت: از گناهت استغفار کن.

۵- شاهدی که گواهی داد و گفت: اگر پیراهن از عقب پاره شده معلوم می شود که یوسف پاکدامن است. «ان کان قمیصه...»

۶- زنان مصر که گفتند: «ما علمنا علیه من سوء» ما هیچ گناه و بدی درباره ی او سراغ نداریم.

۷- ابلیس که وعده ی فریب همه را داد، گفت: «الاء عبادك منهم المخلصين» من حریف برگزیدگان نمی شوم و این آیه یوسف را مخلص نامیده است.

پیام ها:

۱- اگر امداد الهی نباشد، پای هر کسی می لغزد. «هم بها لولا أن رآ برهان ربّه»

۲- در هر صحنه ای، امکان دیدن و دریافت جلوه ای که سبب نجات انسان باشد، وجود دارد. «همّ بها لولا ان رآ برهان ربّه»*

۳- انبیا در غرایز مانند سایر انسان ها هستند، ولی به دلیل ایمان به حضور خدا، گناه نمی کنند. «همّ بها لولا ان رآ برهان ربّه»

۴- غفلت از یاد الهی، زمینه ی ارتکاب گناه و توجّه به آن، عامل محفوظ ماندن در گناه است. «همّ بها لولا ان رآ برهان ربّه»*

۵ - مخلص شدن موجب محفوظ ماندن شخص از گناه می گردد. «لنصرف عند السوء... انه من عبادنا المخلصين»*

۶- خداوند، بندگان مخلص را حفظ می کند. «لنصرف عنه... انه من عبادنا المخلصين»

۷- بدی و فحشا با مخلص بودن یکجا جمع نمی شود. «لنصرف عند السوء... المخلصين»*

۸ - مخلص شدن مخصوص یوسف علیه السلام نیست، می توان با پیمودن راه آن حضرت به مقام مخلصین نزدیک شد. «انه من عبادنا المخلصين»* («من عبادنا» یعنی یوسف تنها نیست بلکه می توان مثل او شد).

«۲۵» وَ اسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصُهُ مِنْ دُبُرٍ وَ اَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَا الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ اَرَادَ بِاَهْلِكَ سُوءًا اِلَّا اَنْ يُسَجَنَ اَوْ عَذَابٌ اَلِيمٌ

و هر دو بسوی در سبقت گرفتند و آن زن پیراهن او را از پشت درید. ناگهان شوهرش را نزد در یافتند. زن (برای انتقام از یوسف یا تبرئه خود با چهره حقّ به جانبی) گفت: کیفر کسی که به همسرت قصد بد داشته جز زندان و یا شکنجه دردناک چیست؟

نکته ها:

«استباق» به معنای سبقت و پیشی گرفتن دو یا چند نفر از یکدیگر است، یوسف برای فرار از گناه به سوی در فرار کرد و زلیخا نیز به دنبال او می دوید. گویا به سوی در مسابقه گذارده اند. «قَدَّ» به معنای پاره شدن پارچه از طرف طول است. «لفاء» به یافتن ناگهانی چیزی گفته می شود.

پیام ها:

۱- پناه بردن به خدا و گفتن «معاذ الله» به تنهایی کفایت نمی کند، باید از گناه فرار کرد. «استباق»

۲- گاهی ظاهر عمل یکی است، ولی هدف ها مختلف است. (یکی می دود تا به گناه آلوده نشود، دیگری می دود تا آلوده

بکند) «استبقا»

۳- بهانه‌ی بسته بودن در برای تسلیم شدن در برابر گناه کافی نیست، باید به سوی درهای بسته حرکت کرد شاید باز شود.

«استبقا الباب»

ص: ۳۳

۴- از صحنه جرم سریع نگذریم، مجرم معمولاً از خود جای پا باقی می‌گذارد. «قَدَّت قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ»*

۵ - گاه بایستی سرزده به منازل و محل کار سرکشی کرد. «الْفَيَا»*

۶- گاهی شاکی، خود مُجرم است. در اینجا زلیخا که خود مجرم بود، از یوسف شکایت کرد. «قالت ما جزاء...»

۷- گنهکار برای تبرئه خود، از عواطف و احساسات بستگان خود استمداد می‌کند. زلیخا به شوهرش گفت: او به ناموس تو سوء قصد داشته است. «باهلک»

۸ - صاحبان قدرت اگر مقصّر باشند معمولاً دیگران را متهم می‌کنند. «اراد باهلک سوء»*

۹- چه بسا سخن حقی که از آن هدف باطلی دنبال شود. «اراد باهلک سوء الا ان یسجن»*

۱۰- زندان و زندانی نمودن مجرمان، سابقه تاریخی دارد. «ان یسجن»

۱۱- اعلام کیفر، نشانه‌ی قدرت همسر عزیز بود. «ان یسجن او عذاب الیم»

۱۲- زلیخا عاشق نبود، بلکه هوس باز بود؛ چرا که عاشق حاضر است جانش را فدای معشوق کند نه این که او را متهم و به زندان افکند. «اراد باهلک سوء الا ان یسجن»*

۱۳- عشق هوس آلود، گاهی عاشق را قاتل می‌کند. «ان یسجن او عذاب الیم»

۱۴- زلیخا دارای نفوذ در دستگاه حکومتی و خط دهنده بوده است و لذا در اینجا پیشنهاد زندان و شکنجه شدن یوسف را مطرح کرد. «الا ان یسجن او عذاب الیم»*

یوسف، ابتدا به سخن نکرد و شاید اگر همسر عزیز حرفی و تهمتی نمی زد، یوسف حاضر نمی شد آبروی او را بریزد و بگوید: «هی راودتنی»

هر کس پاکتر است، بیشتر در معرض تهمت است. در میان زنان، پاکدامن تر از مریم نبود، اما او را متهم به ناپاکی کردند، در میان مردان نیز کسی به پاکی یوسف یافت نمی شد، به او هم نسبت ناروای زنا دادند. اما خداوند در هر دو مورد به بهترین وجه، پاکی آنان را ثابت نمود.

در داستان یوسف، پیراهن او نقش آفرین است:

در اینجا؛ پارگی پیراهن از پشت، دلیل بی گناهی او و کشف جرم همسر عزیز گردید و در جای دیگر؛ پاره نشدن پیراهن موجب کشف جرم برادران او گردید. زیرا بعد از انداختن یوسف به چاه، وقتی برادران پیراهن او را آغشته به خون کرده و به پدر نشان دادند و گفتند: یوسف را گرگ خورده است، پدر پرسید: پس چرا پیراهن او پاره نشده است؟! در پایان داستان نیز، پیراهن یوسف، وسیله ی بینا شدن چشم پدر گردید.

پیام ها:

۱- متهم باید از خود دفاع و مجرم اصلی را معرفی کند. حضرت یوسف علیه السلام در برابر جمله «ما جزاء من اراد باهلك سوء» با گفتن «هی راودتنی»، پاسخ مناسبی به زلیخا داد و گفت او قصد گناه کرد.*

۲- کسی که در مقام قضاوت است باید شکایت شاکی و دفاع متهم را بشنود و مدارک را بررسی کند و سپس نظر دهد. (در این ماجرا همسر گفت که یوسف سوء قصد داشته، «اراد باهلك سوء» یوسف تهمت را رد کرد و گفت: «هی راودتنی» زن مقصر بوده است. شاهد نیز علامت صدق و کذب را از راه پاره شدن پیراهن جلو یا پشت سر مطرح کرد)*

۳- دفاع از بی گناه، واجب است و سکوت، همه جا زیبا نیست. «شاهد شاهد»

۴- کمک به روشن شدن حقیقت، کاری پسندیده است. «و شاهد شاهد»*

۵- در قضاوت، کسی که مستند حرف بزند و با قرائن آن را تأیید کند در حکم شاهد است. «شاهد شاهد»*

۶- خداوند از راهی که هیچ انتظارش نمی رود، افراد را حمایت می کند. «شاهد شاهد من اهلها»

۷- آنجا که خدا بخواهد، بستگان مجرم علیه او شهادت می دهند. «شاهد شاهد من اهلها»

۸- در شهادت و داوری، مراعات حسب، نسب، موقعیت و خویشاوندی متهم، جایز نیست. «شاهد شاهد من اهلها»

۹- شهادت خویشان علیه یکدیگر، سبب اطمینان بیشتری می شود. «شاهد من اهلها»*

۱۰- در قضاوت، بیش از توجه به گفته های شاکی و متهم، به بررسی مدارک و اسناد توجه شود. «قالت ما جزاء... قال هی راودتنی... شهد شاهد... ان کان قمیصه...»*

ص: ۳۵

۱۱- قضاوت و تشخیص جرم، کارشناس نیاز دارد. «شاهد شاهد... ان کان قمیصه...»*

۱۲- در جرم شناسی از قرائن و آثار ظریف به جای مانده، مجرم شناخته و مسایل کشف می شود. «ان کان قمیصه...»

۱۳- بکارگیری روشهای جرم شناسی برای تشخیص جرم و مجرم، لازم است. «ان کان قمیصه قد من دبر...»

«۲۸» فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قَدْ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِ كُنَّ إِنَّ كَيْدَ كُنَّ عَظِيمٌ

پس همین که (عزیز مصر) پیراهن او را دید که از پشت پاره شده است، (حقیقت را دریافت و) گفت: بی شک این از حيله شما زنان است. البته حيله شما شگرف است.

نکته ها:

با اینکه قرآن، کید شیطان را ضعیف می داند: «ان کید الشیطان کان ضعیفاً» (۴۷) ولی در این آیه، کید زنان بزرگ شمرده شده است. به گفته ی تفسیر صافی، این به خاطر آن است که وسوسه شیطان لحظه ای، غیابی و سارقانه است، ولی وسوسه زن، با لطف، محبت، حضوری و دائمی است.

گاهی خداوند کارهای بزرگ را با وسیله های کوچک انجام می دهد. مثلاً سرنگونی ابرهه را با پرندگان ابابیل، حفظ جان پیامبر اسلام را با تار عنکبوت، آموزش دفن میت را با کلاغ، اثبات پاکی مریم علیها السلام را با سخن گفتن نوزاد، پاکی یوسف را با پاره شدن پیراهن، ایمان آوردن یک کشور را با سفر هدیه و کشف اصحاب کهف را با نمونه پول، تحقق بخشیده است.

پیام ها:

۱- قضاوت بر اساس ادله و بدور از حب و بغض ها، مقتضای عدالت است. «فلما رأى قمیصه... قال انه من کید کن»*

۲- استدلال منطقی، هر انسان منصفی را مطیع و متقاد می کند. (عزیز مصر، مطیع سخن شاهد شد) «شاهد شاهد... قال انه من کید کن»*

۳- آثار و مدارک صحنه ی جرم باید به دقت مشاهده و بررسی شود. «قد من دبر»*

۴- وقتی به نتیجه قطعی رسیدیم، در اعلان حکم تردید نکنیم. «فلما رأى... قال»*

۵- عزیز مصر دارای عدالت نسبی و انصاف در برخورد با موضوعات بوده است. (چون بدون تحقیق کسی را متهم نکرد و

پس از آن نیز حقّ را به یوسف داد) «فلَمَّا رَأَى... أَنَّهُ مِنْ كِيدِ كَنَّ»*

۶- حقّ و حقیقت، همیشه پشت پرده نمی ماند و مجرم روزی رسوا می شود. «أَنَّهُ مِنْ كِيدِ كَنَّ»

ص: ۳۶

۷- سخن حق را گرچه تلخ و بر ضرر باشد بپذیریم. (عزیز پذیرفت که مقصر همسر اوست) «آنه من کیدکن»*

۸- از مکر زنان ناپاک بترسید که حيله ی آنان خطرناک است. «ان کیدکن عظیم»

۹- مکر و حيله هر قدر هم بزرگ باشد، قابل کشف و افشاست. «فلما رأی... قال انه من کیدکن ان کیدکن عظیم»

«۲۹» یوسفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ

(عزیز مصر گفت:) یوسف از این مسئله صرف نظر کن و (آن را بازگو نکن و به همسرش نیز خطاب کرد و گفت: و) تو برای گناهت استغفار کن، چون از خطاکاران هستی.

پیام ها:

۱- عزیز مصر می خواست مسئله مخفی بماند، ولی مردم دنیا در تمام قرن ها از ماجرا با خبر شدند، تا پاکی یوسف ثابت شود. «یوسف اعرض عن هذا»

۲- عزیز مصر به خاطر جایگاهش از یوسف خواست تا از جریان صرف نظر کند. «اعرض عن هذا»*

۳- عزیز مصر نیز همچون سایر کاخ نشینان، نسبت به مسئله ی ناموس و غیرت تساهل کرد و به استغفار اکتفا کرد و از توییح همسر به صورت جدی خودداری نمود! «و استغفری»

۴- رهبران غیرالهی، قدرت بر خورد قاطع و عادلانه نسبت به بستگان متخلف خودشان را ندارند. «و استغفری»

۵- تلاش زن برای برقراری رابطه با غیر همسر خویش، امری ناروا و نامشروع است. «و استغفری لذنبک»

۶- روابط لجام گسیخته جنسی و هوسرانی، در بین غیر متدینین به ادیان الهی نیز کاری ناپسند شمرده می شود. «استغفری لذنبک»*

«۳۰» وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

زنانی در شهر (زبان به ملامت گشودند و) گفتند: همسر عزیز با غلامش مراده داشته و از او کام خواسته است. همانا یک غلام او را شیفته خود کرده است. به راستی ما او را در گمراهی آشکار می بینیم.

نکته ها:

ص: ۳۷

«شغاف» به پیچیدگی بالای قلب یا پوسته نازک روی قلب، که همچون غلاف آنرا در برمی گیرد، گفته شده است. جمله ی «شَغَفَهَا حُبًّا» یعنی علاقه ی یوسف به قلب زلیخا گره خورده و عشق، شدید شده است. (۱)

آیات ۳۱ تا ۳۵

تفسیر سوره یوسف « آیات ۳۱ تا ۳۵

«۳۱» فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ

پس چون (همسر عزیز) نیرنگ (وبدگویی) زنان (مصر) را شنید، (کسی را برای دعوت) به سراغ آنها فرستاد و برای آنان (محفل و) تکیه گاهی آماده کرد و به هر یک چاقویی داد (تا میوه میل کنند) و به یوسف گفت: بر زنان وارد شو. همین که زنان او را دیدند بزرگش یافتند و دست های خود را (به جای میوه) عمیقاً بریدند و گفتند: منزّه است خداوند، این بشر نیست، این نیست جز فرشته ای بزرگوار.

نکته ها:

دو گروه درباره یوسف گفتند: علاقه ی بیش از حدّ به او نشانه ی گمراهی است: یکی برادرانش که به جهت محبّت پدر به یوسف، پدر را گمراه خوانده و گفتند: «انّ ابانا لفي ضلال مبين» و دیگری زنان مصر که به جهت علاقه ی شدید زلیخا به یوسف، زلیخا را گمراه خوانده و گفتند: «أنا لنراها في ضلال مبين».

هر کس یوسف را برای خود می خواست؛ یعقوب او را فرزند خود می داند؛ «یا بُنّی» کاروان او را سرمایه خود می داند؛ «شروه بثمان بخص» عزیز مصر او را فرزند خوانده می داند؛ «ننخذه ولدا» زلیخا او را معشوق خود می داند؛ «شغفها حبّاً» زندانیان او را تعبیر کننده خواب خود می دانند؛ «نبئنا بتأویله» ولی خداوند او را برگزیده و رسول خود می داند؛ «يجتبيك ربك» و آنچه برای یوسف ماند، همین مقام رسالت

بود. «والله غالب علی امره»

پیام ها:

۱- اخبار مربوط به خانواده مسئولان، زود شایع می گردد، پس باید مراقب رفتارهای خود باشند. «قال نسوه... امرأت العزیز»

۲- بستن درها برای انجام گناه نیز مانع رسوایی نمی شود. «غلقت الابواب... قال نسوه... امرأت العزیز تراود»

۳- خطاهای افراد خانواده به مرد و سرپرست خانواده منتسب می شود. «امرئه العزیز تُراود فتاها»*

کلمه ی «قَطْعن ایدیهنّ» را دو گونه می توان معنا کرد: یکی آن که به جای میوه دست خود را بریدند و دیگر آنکه از میوه خوردن دست کشیدند.

کلمه «حاشا» به معنی در حاشیه و کنار بودن است. رسم بوده که هرگاه می خواستند شخصی را از عیبی منزّه بدانند، اوّل خدا را تنزیه می کردند سپس آن شخص را. (۴۹)

همسر عزیز مصر زن سیاستمداری بود و با مهمانی دادن توانست مشت رقبا را باز کند و آنان را غافلگیر نماید.

پیام ها:

- ۱- گاهی هدف از بازگو کردن مسایل دیگران، دلسوزی نیست، بلکه حسادت و توطئه و نقشه علیه آنان است. «بمکرهنّ»
- ۲- شاید زنان مصر با انتشار خبر عشق زلیخا به یوسف علیه السلام می خواستند بدین وسیله یوسف را مشاهده کنند. «بمکرهنّ»*
- ۳- گاهی باید پاسخ مکر را با مکر داد. (زنان با بازگو کردن راز همسر عزیز مصر، نقشه کشیدند و او با یک میهمانی، نقشه آنان را پاسخ داد.) «ارسلت الیهنّ»
- ۴- زلیخا برای کنترل جوسازی علیه خود، به توجیه افراد عمده ای که در جوسازی و انتشار اخبار دخیل بودند پرداخت. (واضح است که دعوت شدگان همه ی زنان منطقه نبودند) «فلما سمعت بمکرهنّ ارسلت الیهنّ»*
- ۵- مجرم، گاه برای تنزیه خود، برای دیگران نیز زمینه سازی جرم می کند تا آن را عادی جلوه دهد. «فلما سمعت بمکرهنّ ارسلت الیهنّ»*
- ۶- سرویس جداگانه برای هر میهمان کاری پسندیده و ارزشمند است. «آتت کلّ واحده منهنّ سکیناً»*
- ۷- اطاعت از مولی و صاحب تا وقتی معصیت نباشد لازم است. «قالت اخرج علیهنّ فلما رأین»*
- ۸- شنیدن کی بود مانند دیدن. «فلما رأینه اکبرنه»*
- ۹- انسان به طور فطری در برابر بزرگی و بزرگواری، تواضع می کند. «اکبرنه»
- ۱۰- زلیخا خواست به زنان مصر تفهیم کند که شما یک لحظه یوسف را دیدید، طاقت از کف دادید؛ او شبانه روز در خانه من است؟! «فلما رأینه اکبرنه و قَطْعن ایدیهنّ»*
- ۱۱- زود انتقاد نکنید، شاید شما هم اگر به جای او بودید مثل او می شدید. «قَطْعن ایدیهنّ» (انتقاد کنندگان وقتی یوسف را دیدند، همه مثل زن عزیز مصر گرفتار شدند.)

۱۲- انسان تا وقتی در معرض امتحان قرار نگرفته ادعایی دارد؛ اما گاهی که مورد آزمایش قرار می گیرد، ناخودآگاه ماهیت خود را نشان می دهد. «فلما رأینہ اکبرنہ و قَطَّعن ایدیہنّ»*

ص: ۳۹

۱۳- عشق که آمد، انسان بریدن دست خودش را نمی فهمد. «قَطْعَن ایدیَهَن» (اگر شنیده اید که حضرت علی علیه السلام به هنگام نماز، از پایش تیر را کشیدند و متوجه نشد، تعجب نکنید. زیرا اگر عشق سطحی دنیوی تا بریدن دست پیش می رود، عشق معنوی و عمیق به جمال واقعی، چه خواهد کرد!).

۱۴- یوسف در زیبایی بی نظیر و در عین حال در عفت الگویی برای همگان است. «فلما رأينه اکبرنه... قلن حاش لله»*

۱۵- جمال یوسف علیه السلام موجب گرفتاری او شد، ولی علم و تقوایش موجب نجات او گردید. (آری جمال معنوی مهم تر از جمال ظاهری است)*

۱۶- مردم مصر در آن زمان، به خداوند و فرشتگان ایمان داشتند. «حاش لله... ملک کریم»

«۳۲» قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنِّي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا ءَامُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَيَكُونَا مِنَ الصَّاغِرِينَ

(همسر عزیز مصر به زنانی که دست خود را بریده بودند،) گفت: این همان کسی است که مرا درباره او ملامت می کردید. و البته من از او کام خواستم، ولی او پاکی ورزید. و اگر آنچه را به او دستور می دهم انجام ندهد، حتماً زندانی خواهد شد و از خوارشدگان خواهد بود.

نکته ها:

شرایط اجتماعی و روانی، در نوع عکس العمل افراد تأثیر دارد. همسر عزیز آنگاه که از افشای کار زشت خود می ترسد، درها را می بندد، «غَلَقَتِ الابواب»، اما هنگامی که زنان مصر را همراه و همداستان خود می بیند، علناً می گوید: «أنا راودته» من او را فرا خواندم. در جامعه نیز وقتی حساسیت به زشتی گناه از بین برود، گناه آسان می شود. شاید برای جلوگیری از همین امر است که در دعای کمیل می خوانیم:

«اللهم اغفر لي الذنوب التي تهتك العِصم» خداوندا! گناهانی که پرده حیا را پاره می کند برایم بیامرزد. زیرا گناه در ابتدا انجامش برای انسان سنگین است، اما همین که پرده حیا برافتاد آسان می شود.

پیام ها:

۱- دیگران را ملامت نکنیم که خود گرفتار می شویم. «فذلکن الذی لمتنی فيه»

۲- عشق گناه آلود، سبب رسوائی می شود. «لقد راودته»

۳- دروغگو رسوا می شود. کسی که دیروز گفت: یوسف قصد سوء داشته؛ «اراد باهلیک سوء» امروز می گوید: «لقد راودته»
من قصد کام گرفتن از او را داشتم.

۴- عفت و پاکی، ناپاکان را رسوا می کند. «و لقد راودته عن نفسه»*

ص: ۴۰

۵- گاهی دشمن هم به پاکی شخص مقابل، گواهی می دهد. «فاستعصم» (وجدان مجرم نیز گاهی بیدار می شود).

۶- پاکی، لازمه ی نبوت است. «و کذلک یجتبیک... فاستعصم...»

۷- چه پاکانی که به خاطر خود کامگان به زندان می روند. «فاستعصم... لیسجنن»

۸- گناهکاران (عاشقان) به دنبال هدف خویش هستند و از هر وسیله ای استفاده می کنند. «و لئن لم یفعل ما آمره لیسجنن»*

۹- قدرت اگر با ایمان و تقوا همراه نباشد برای هوای نفس مورد استفاده قرار می گیرد. «ما آمره لیسجنن»*

۱۰- زلیخا در حکومت مصر، دارای نفوذی ویژه بود. «لیسجنن»*

۱۱- سوء استفاده از قدرت، حربه ی طاغوتیان است. «لیسجنن»

۱۲- تهدید به حبس و تحقیر، حربه و شیوه ی طاغوتیان است. «لیسجنن... الصاغرین»

۱۳- هوای نفس به قدری نیرومند است که حتی با رسوایی نیز به راه خود ادامه می دهد. «راودته... و لئن لم یفعل ما آمره...»*

۱۴- عاشق شکست خورده، دشمن می شود. «قالت... لیسجنن و لیکوناً من الصاغرین»

۱۵- روحیه کاخ نشینی، غیرت را می میراند. (با آنکه عزیز مصر خیانت همسر خود را فهمید و از او خواست که توبه کند، ولی باز هم میان او و یوسف فاصله نیانداخت).

۱۶- هواپرستان و طاغوتیان، تقوا و کفّ نفس را وسیله ی خواری و ذلت می دانند. «من الصاغرین»*

﴿۳۳﴾ قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَضْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ

(یوسف) گفت: پروردگارا! زندان برای من از آنچه مرا به سوی آن می خوانند محبوب تر است. و اگر حيله آنها را از من باز نگردانی، به سوی آنها تمایل می کنم و از جاهلان می گردم.

نکته ها:

یوسف سراپا جوانمرد بود؛ یکبار فدای حسادت برادران شد و خصومت نکرد. بار دیگر هدف عشق زلیخا شد، ولی گناه

نکرد. بار سوم به هنگام قدرت، از برادران انتقام نگرفت. بار چهارم همین که کشور را در خطر دید به جای برگشت به وطن، تقاضای تدبیر امور و نجات کشور را داد.

برای هر کس، محبوبی است؛ برای یوسف پاکدامنی از زندان محبوب تر است، برای گروهی دنیا محبوب تر؛ «الَّذِينَ يَسْتَجِيبُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (۵۰) اما برای مؤمن، خداوند محبوب تر است. «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدَّ حُبًّا لِلَّهِ» (۵۱)

ص: ۴۱

۱- توجه به ربوبیت خدا، از آداب دعاست. «رَبِّ»

۲- اولیای خدا، فشار زندگی شرافتمندانه را، از رفاه در گناه بهتر می دانند. «رَبِّ السَّجْنِ احِبِّ الّی»

۳- هر آزادبودنی ارزش نیست و هر زندان بودنی عیب نیست. «رَبِّ السَّجْنِ احِبِّ»

۴- انسان با استمداد از خداوند، می تواند در هر شرایطی از گناه فاصله بگیرد. «رَبِّ السَّجْنِ احِبِّ» (هجرت از محیط گناه لازم است.)

۵- رنج و سختی نمی تواند مجوز ارتکاب گناه باشد. «رَبِّ السَّجْنِ احِبِّ...»

۶- دعا و نیایش و استمداد از خداوند، یکی از راههای مصون ماندن از گناه و انحرافات جنسی است. «رَبِّ السَّجْنِ احِبِّ...»

۷- شخصیت انسان به روح اویستگی دارد، نه جسم او. اگر روح آزاد باشد، زندان بهشت است و اگر روح در فشار باشد، کاخ هم زندان می شود. «السَّجْنِ احِبِّ»

۸- جداسازی محیط به خاطر مصون ماندن افراد از گناه، کاری شایسته است. (یوسف خواهان جدا شدن بود، حتی اگر به قیمت زندان رفتن باشد)»*

۹- رضایت خداوند بر رضایت مردم و جمع ترجیح دارد. «رَبِّ السَّجْنِ احِبِّ الّی مِمَّا یَدْعُونِی الیه»*

۱۰- هیچ کس بدون لطف خداوند، محفوظ نمی ماند. «و الّا- تصرف عنی...» در شرایط بحرانی تنها راه نجات، اتکا به خداوند است.

۱۱- گاهی آزمایش های الهی هر لحظه سخت تر می شود. (یوسف قبلاً گرفتار یک زن بود، حال گرفتار چندین زن شده است.) «کیدهنّ، الیهنّ»

۱۲- یوسف درباره ی گناه کلمه ی تمایل، «اصب الیهنّ» ولی درباره ی زندان کلمه ی محبوب تر را بکار می برد و این نشان می دهد که پاکی و عصمت در عمق جان یوسف نهادینه شده بود. «رَبِّ السَّجْنِ احِبِّ الّی... احِبِّ الیهنّ»*

۱۳- تمایل به گناه و پیروی ناصحیح از غرائز، نوعی جهل است. «أکن من الجاهلین»

۱۴- گناه، موجب سلب علوم خدادادی و موهبت های الهی است. (در آیات قبل خواندیم: «آتیناه حکماً و علماً» و در اینجا یوسف می فرماید: «أکن من الجاهلین»

۱۵- جهل تنها بیسوادی نیست، انتخاب لذت آنی و چشم پوشی از رضای خدا، جهل محض است. «أکن من الجاهلین»

۱۶- عمل نکردن به دانسته ها، انسان را در ردیف جاهلان قرار می دهد. «اکن من الجاهلین»*

ص: ۴۲

﴿۳۴﴾ فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

پس پروردگارش (در خواست) او را اجابت کرد و حيله زنان را از او برگرداند، زیرا که او شنوای داناست.

پیام ها:

۱- دعای مردان خدا مستجاب می شود. «فاستجاب له»

۲- گاهی شدايد و سختی ها زمينه ی پیدا شدن امداد الهی و راه نجات است. «رَبِّ السَّجْنِ... فاستجاب»*

۳- پاکدامنی و عفاف، موجبات استجاب دعا را فراهم می سازد. «رَبِّ السَّجْنِ احَبَّ... فاستجاب»*

۴- درخواست خالصانه از خداوند، استجاب و عنایت او را در پی دارد. «رَبِّ... فاستجاب»*

۵- دعای یوسف برای مصون ماندن از کید زنان مصر، سریعاً مستجاب شد. (حرف «فاء» در «فاستجاب»، رمز سرعت است.)*

۶- گاه دشمن کاری را می کند که به نفع مؤمن تمام می شود. (گرچه دشمن یوسف را به زندان انداخت، ولی این کار موجب خلاصی یوسف از زلیخا شد.) «فصرف عنه کیدهن»*

۷- لازمه ی عصمت، نبوت نیست. (یوسف هنوز پیامبر نشده بود، اما از گناه معصوم بود.) «فصرف عنه کیدهن»*

۸- استجاب دعا، دلیل بر شنوایی و بینایی و علم خداوند است. «فاستجاب... هو السميع العليم»

۹- کسانی که مورد مراجعه مردم هستند باید در آغاز خوب بشنوند، سپس با دانش خود به حلّ و فصل مشکل پردازند؛ چنانکه خداوند نیز در مقام اجابت دعا چنین است. «فاستجاب... هو السميع العليم»*

﴿۳۵﴾ ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيْسُ جُنَّتَهُ حَتَّىٰ حِينٍ

سپس بعد از آن همه نشانه ها و شواهدی که (برای پاکی یوسف) دیدند، اینگونه برایشان جلوه کرد که او را تا مدتی زندانی کنند.

پیام ها:

۱- یک دیوانه، سنگی را در چاه می اندازد، صد نفر عاقل نمی توانند آنرا در آورند. یک زن عاشق شد، مردان متعدّد و رجال مملکتی نتوانستند این رسوایی را چاره اندیشی کنند. «بدا لهم من بعد ما رأوا»

ص: ۴۳

۲- کاخ نشینی معمولاً با بی پروایی و پرویی همراه است. «من بعد ما رأوا الايات ليسجننه» با این همه دلیل بر پاکی یوسف، باز هم او محکوم به زندان می شود.

۳- زیبایی، همیشه خوشبختی آور نیست، گاهی دردسر هم دارد. «ثم بدا لهم... ليسجننه»

۴- معمولاً در دربارها و کاخهای طاغوتیان، دادگاه و محاکمه غیابی و تشریفاتی است، تا بی گناهان محکوم شوند. «ليسجننه» (البته در مواردی این گونه نیست)

۵- در جامعه ی آلوده، هوسرانان آزاد و تقوایندگان در زندانند. «ليسجننه»*

۶- افراد خاطی به ویژه قدرتمندان کمتر مسئولیت عمل خود را می پذیرند و می خواهند دیگران را قربانی کنند. «ليسجننه»*

۷- در نظام های طاغوتی، معصوم تر مظلوم تر است. «ليسجننه»*

۸- پاک بودن و پاک ماندن زحمت دارد. «ليسجننه»*

۹- جلوگیری از رسوایی خاندان عزیز مصر و پایان یافتن شایعات، هدف حکمرانان مصر از زندانی ساختن یوسف بود. «ليسجننه حتی حين»*

۱۰- وقتی دستگاه قضایی بر طبق خواسته سیاستمداران و افراد ذی نفوذ تصمیم می گیرد، مدّت زمان زندان نیز نامشخص است. «حتى حين»*

۳- انسان لایق همه جا می تواند مثر مثر باشد، حتی در زندان. یوسف در زندان هم خدماتی داشت. «بئنا بتأویله»*

۴- نیکوکاران با صفای دل چیزهایی درک می کنند که دیگران آن را نمی یابند. «بئنا بتأویله انا نراک من المحسنین»*

۵- اگر مردم به کسی اعتماد پیدا کنند، تمام رازهای خود را با او در میان می گذارند. «انا نراک من المحسنین»

۶- انسان های وارسته، در زندان نیز روی افراد تأثیر می گذارند. «انا نراک من المحسنین»

۷- حتی مجرمان و گناهکاران نیز برای نیکوکاران، جایگاه شایسته ای قایلند. «انا نراک من المحسنین»

۸- نیکوکاری یوسف علیه السلام قدم اول او در جذب و تبلیغ بود. (احسان و خدمت رسانی به زندانیان، سبب جذب قلوب و دریافت لقب محسن از زندانیان شد) *

۱۰- بدون تمکن مالی و آزادی هم می توان محسن بود. (یوسف در زندان نه ثروت داشت، نه آزادی) «انا نراک من المحسنین»*

۱۱- اول نیکوکاری خود را اثبات کنیم، سپس به تبلیغ دین پردازیم. (یوسف که در نظر مردم نیکوکار شناخته شد، قبل از تعبیر خواب دوستان زندانی، به تبلیغ و ارشاد آنان پرداخته و به یکتاپرستی دعوت نمود) *

۱۲- دادن آگاهی های صحیح از مصادیق احسان است. (زندانیان گفتند: ما را از اسرار خوابی که دیده ایم آگاه ساز، زیرا تو از نیکوکارانی). «انا نراک من المحسنین»*

«۳۷» قَالَ لَمَّا يَا تَيْكَمَا طَعَامًا تُزْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكَ مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ

(یوسف به آن دو نفر که خواب دیده بودند) گفت: من قبل از آنکه جیره غذایی شما برسد، تأویل خوابتان را خواهم گفت. این از اموری است که پرودگام به من آموخته است. همانا من آئین قومی را که به خدا ایمان ندارند و به قیامت کفر می ورزند، رها کرده ام.

نکته ها:

در ترجمه ی بخش اول آیه، این احتمال نیز وجود دارد که معنای آیه اینگونه باشد: من از جانب خداوند می دانم غذایی که برای شما خواهند آورد چیست؟ پس می توانم خواب شما را تعبیر کنم. یعنی یوسف علاوه بر تعبیر خواب، از چیزهای دیگر

نیز خبر می داده است. مثل حضرت عیسی که از غذای ذخیره شده در منازل و یا آنچه می خوردند، خبر می داد.

ص: ۴۵

سؤال: چرا حضرت یوسف علیه السلام خواب آنان را فوری تعبیر نکرد و آن را به وقتی دیگر و ساعتی بعد موکول کرد؟

پاسخ: فخررازی در تفسیر کبیر، چند وجه برای این موضوع بیان کرده است:

۱- می خواست آنها را در انتظار قرار دهد تا کمی تبلیغ و ارشاد کند، شاید شخص اعدامی ایمان آورد و با حسن عاقبت از دنیا برود.

۲- می خواست با بیان نوع غذایی که نیامده، اعتماد آنان را جلب کند.

۳- می خواست آنها را تشنه تر کند، تا بهتر بشنوند.

۴- چون تعبیر خواب یکی از آنها اعدام بود، حضرت کمی طفره رفت تا آن شخص قالب تهی نکند.

پیام ها:

۱- گاهی برای تأثیرگذاری بیشتر، لازم است انسان قدرت علمی و کمالات خود را به دیگران عرضه کند. «قال... تَبَأْتُكَمَا بَتَأْوِيلَهُ»

۲- از علم خود برای بهره رساندن به دیگران استفاده کنیم. «تَبَأْتُكَمَا... مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي»*

۳- معلومات و دانسته های خود را از خدا بدانیم. «مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي»

۴- هدف از آموزشها نیز پرورش است. «عَلَّمَنِي رَبِّي»

۵- خداوند حکیم است و بی جهت دری را به روی کسی باز نمی کند. آری کسی که از ظلمات کفر فرار کند، به نور علم می رسد. «عَلَّمَنِي رَبِّي اَنِّي تَرَكْتُ...» (دلیل علم من ترک کفر است.)

۶- از فرصت ها، بهترین استفاده را بکنیم. «تَبَأْتُكَمَا بَتَأْوِيلَهُ... اَنِّي تَرَكْتُ مَلَّةً» (یوسف قبل از تعبیر خواب، کار فرهنگی و اعتقادی خود را شروع کرد.)

۷- اساس ایمان، تبری و تولی است. در این آیه برائت از کفار، «اَنِّي تَرَكْتُ» و در آیه بعد پیروی از ولایت اولیای الهی مطرح است. «وَاتَّبَعْتُ»

۸- باید از انتساب مستقیم افراد به انحراف پرهیز کرد و با روش غیر مستقیم تبلیغ کرد. (یوسف نفرمود: شما از کفر دست بکشید، بلکه فرمود: من راه کفر را رها کردم) «اَنِّي تَرَكْتُ مَلَّةً قَوْمِ لَا يُؤْمِنُونَ»*

۹- در تمام ادیان، عقیده به توحید و معاد در کنار یکدیگر بوده است. «قَوْمِ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ»

«٣٨» وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مِمَّا كَانُوا لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكُمْ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ

ص: ٤٦

و آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب را پیروی کرده ام. برای ما سزاوار نیست که چیزی را شریک خداوند قرار دهیم. این از فضل خدا بر ما و بر مردم است ولی بیشتر مردم سپاس گزاری نمی کنند.

نکته ها:

اصالت خانوادگی، همچنان که در ساختار شخصیت افراد مؤثر است، در پذیرش مردم نیز اثر دارد. لذا حضرت یوسف برای معرفی خود، به پدران خود که انبیای الهی هستند تکیه می کند، تا هم اصالت خانوادگیش را ارائه دهد و هم قداست دعوت خود را. این همان روشی است که پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در معرفی خود به کار می برد و می فرمود: من همان پیامبر امی هستم که نام و نشانم در تورات و انجیل آمده است. حضرت

سیدالشهدا حسین بن علی علیهما السلام در کربلا و امام سجاد علیه السلام نیز در برابر مردم شام، خود را چنین معرفی کردند: «أنا ابن فاطمه الزهراء»

کلمه «مله» در قرآن به معنای آیین بکار رفته است. سیمای «مله ابراهیم» اینگونه ترسیم شده است:

«با تمام قوا در راه خدا جهاد کنید و اهل نماز و زکات و اعتصام به خدا باشید. در دین سختی و حرجی نیست، تسلیم خدا باشید، این است ملت پدران ابراهیم.» (۵۳)

پیام ها:

۱- رسیدن به حق، در گرو شناخت باطل و ترک آن است. «ترکت ملة قوم لا يؤمنون و اتبعت ملة...»

۲- جد انسان، در حکم پدر انسان است و کلمه «أب» به او نیز اطلاق شده است. «مله آبائی ابراهیم و اسحاق و یعقوب»

۳- انبیا باید از خاندان پاک باشند. «آبائی ابراهیم و...»

۴- پیامبران الهی از وحدت هدف برخوردارند. «مله آبائی ابراهیم و اسحاق و...»

۵- حضرت یوسف برای اولین بار (ظاهراً) در زندان نَسَب خود را فاش کرد. «آبائی ابراهیم و اسحاق و یعقوب»*

۶- در کنار راههای منفی، راه مثبت را نیز نشان دهیم. «ترکت ملة... و اتبعت ملة...»

۷- افتخار به پدران و پیروی از آنان در صورتی که راه حق و توحید را پیموده باشند پسندیده و رواست. «واتبعت ملة

آبائی...»*

۸- پدران انبیاء علیهم السلام مشرک نبوده اند. «ما كان لنا ان شرک»*

۹- پرهیز از شرک و مبارزه با آن، پایه و اساس ادیان الهی است. «ما کان لنا ان نشرک»*

ص: ۴۷

۱۰- شرک، در تمام ابعادش منفور است. باید هم ذات مقدّس خدا را یکتا بدانیم، «قل هو الله أحد» هم در عبادت کسی را جز خدا در نظر نگیریم، «لا یشرک بعباده ربّه احداً» (۵۴) و هم در صفات و کمالات، هیچ چیزی را خدا نپنداریم، «لیس کمثله شیء» (۵۵) و به اصطلاح توحید در ذات و صفات و عبادات. «من شیء»

۱۱- پرهیز از شرک و گرایش به توحید و تعالیم انبیا و پیروی از فرامین آنان، توفیقی الهی است. «ذلک من فضل الله»

۱۲- اکثریت، معیار شناخت صحیح نیست. «اکثر الناس لا یشکرون»

۱۳- پشت کردن به راه انبیا، بزرگ ترین کفران نعمت است. «لایشکرون»

«۳۹» يَا صَاحِبِي السِّجْنِ ءَأَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ

ای دو یار زندانی من! آیا خدایان متعدّد و گوناگون بهتر است یا خداوند یکتای مقتدر؟

نکته ها:

انسان ها سه دسته اند: گروهی قالب پذیرند، مثل آب و هوا که از خود شکلی ندارند و در هر ظرفی به شکل همان ظرف در می آیند. گروهی نفوذ ناپذیر و مقاوم هستند، همچون آهن و فولاد که در برابر فشار بیرونی ایستادگی می کنند. اما گروهی امام و راهبرند که دیگران را به رنگ حقّ درمی آورند. یوسف نمونه ای از انسان های دسته سوّم است که در زندان نیز از مشرک، موحد می سازد.

در قرآن در آیات مختلف، از روش مقایسه و پرسش استفاده شده است که به نمونه هایی از آن درباره خداوند اشاره می کنیم:

۱- «قل هل من شرکائکم من یبدأ الخلق ثمّ یعیده» (۵۶)؛ آیا از شرکایی که برای خدا گرفته اید کسی هست که بیافریند و سپس آنرا برگرداند؟

۲- «قل هل من شرکائکم من یهدی الی الحقّ» (۵۷)؛ آیا از شرکایی که برای خدا قرار داده اید کسی هست که به حقّ راهنمایی کند؟

۳- «قل أغير الله أبغی ربّاً و هو ربّ کلّ شیء» (۵۸)؛ آیا غیر خدای یکتا پروردگاری بپذیرم در حالی که او پروردگار همه چیز است؟

۴- «ألله خیرٌ أمّا یشکون» (۵۹)؛ خداوند بهتر است یا آنچه شریک او می گردانید؟

پیام‌ها:

۱- مردم را با محبت و عاطفه، صدا بزنیم. «یا صاحبی»

ص: ۴۸

۲- برای بیدار ساختن فطرت افراد از چاشنی محبت و احسان استفاده کنیم. «یا صاحبی...»*

۳- انسان در برابر هم نشینان خود نیز مسئول است. «یا صاحبی السجن»*

۴- از مکان ها و زمان های حساس برای تبلیغ استفاده کنیم. «یا صاحبی السجن ءارباب متفرقون...» (یوسف در زندان همین که می بیند به تعبیر خواب او نیاز دارند، فرصت را غنیمت شمرده و تبلیغ می کند.)

۵- پرسش و مقایسه، یکی از راه های ارشاد و هدایت است. «ءارباب متفرقون خیر...»

۶- اعتقاد به توحید اساس ایمان است. (یوسف سرآغاز دعوت خود را توحید قرار داد) «ءارباب متفرقون خیر...»*

۷- خدایان متعدّد، عامل تفرقه و پراکندگی، و خدای واحد عامل یگانگی است. «ءارباب متفرقون خیر أم الله...»*

۸- فطرت بشر از تفرقه و تشّت بیزار است و یوسف از همین امر برای اثبات توحید بهره گرفته است. «ءارباب متفرقون خیر أم الله الواحد...»*

۹- وحدت و یگانگی، زمینه ساز قدرت و غلبه است. «الواحد القهار»*

«(۴۰) مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

شما غیر خدا چیزی را عبادت نمی کنید مگر اسم هایی (بی مسمی) که شما و پدرانتان نامگذاری کرده اید (و) خداوند هیچ دلیلی (بر حقایق) آن نفرستاده است. کسی جز خدا حق فرمانروایی ندارد، او دستور داده که جز او را نپرستید. این دین پا بر جا و استوار است، ولی اکثر مردم نمی دانند.

پیام ها:

۱- معبودهای غیر خدا واقعی نیستند، بلکه ساخته خیال مشرکان و نیاکان آنهاست. «ما تعبدون... الا اسماء سمیتموها انتم و آباؤکم»

۲- بسیاری از قدرت ها، سازمان ها، مؤسسات، سمینارها، قطعنامه ها، ملاقات ها و حمایت ها و محکومیت ها و عناوین و القاب دیگر، اسم های بی مسمی و بت های مدرن روزگار ما هستند که بشر به جای خدا، دنباله رو آنان شده است. «ما تعبدون... اسماء سمیتموها»

۳- سابقه و قدمت دلیل حقیقت نیست، گرچه شرک سابقه دارد ولی دلیل حقیقت نیست و شما هیچ دلیلی ندارید.
«سَمِّتُمُوهَا اَنْتُمْ وَاَبَائِكُمْ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ بِهَا مِنْ سُلْطٰنٍ»*

۴- عقاید باید متکی بر دلیل و برهان عقلی یا نقلی باشد. «من سلطان»

ص: ۴۹

۵- در برابر هیچ فرمان غیر الهی، کرنش نکنیم. زیرا فرمان دادن تنها حق خداوند است. «ان الحكم الا لله»

۶- عبادت خالصانه (توحید) راه مستقیم و پابرجاست. «الا تعبدوا الا اياه ذلك الدين القيم»*

۷- هر قانونی جز قانون الهی متزلزل است. «ذلك الدين القيم»

۸- جز بر عقیده محکم و استوار نباید اعتماد کرد. زیرا اعتماد به مکتب بی دلیل، محکوم است. «ذلك الدين القيم»*

۹- بیشتر مردم به استواری دین خدا جاهلند. «ذلك الدين القيم و لكن اكثر الناس لا يعلمون» (یا جاهل بسیط که به جهل خود آگاه است یا جاهل مرکب که خیال می کند می داند ولی در واقع نمی داند)

۱۰- جهل و نادانی، زمینه ساز پیدایش شرک است. «لا يعلمون»

تفسیر سوره یوسف « آیات ۴۱ تا ۴۵

«۴۱» يَا صَاحِبِ السِّجْنِ أَمَّا أَحَدُكُمْ فَيسْقَى رَبَّهُ خَمْرًا وَ أَمَّا الْآخَرُ فَيُصَلَّبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ

ای دوستان زندانیم، امّا یکی از شما (آزاد می شود) و به ارباب خود شراب می نوشاند و دیگری به دار آویخته می شود و (آنقدر بالای دار می ماند که) پرندگان (با نوک خود) از سر او می خورند. امری که درباره آن از من نظر خواستید، حتمی و قطعی است.

نکته ها:

کلمه ی «رَبِّ» به حاکم، مالک و ارباب نیز اطلاق می شود. مثل، «رَبِّ الدار» یعنی صاحب خانه. پس جمله ی «فیسقی ربّه خمرًا» یعنی به ارباب خود شراب می دهد.

پیام ها:

۱- کرامت افراد را رعایت کنیم و آنان را با ادب صدا بزنییم هر چند در خط فکری ما نباشند. «یا صاحبی» یعنی ای دوستان و همراهان زندانی من!

۲- در پاسخ گویی به مراجعان، باید نوبت مراعات شود. «امّا احدکما...» (تعبیر اول برای کسی است که زودتر خوابش را برای یوسف گفته است.)

۳- بعضی از رؤیایا اگر چه از شخص غیر موحد باشد، می تواند تعبیر مهمی داشته باشد. «فیسقی ربّه خمرًا»

۴- خبرِ خوش را، اوّل بگوئید. «احد كما فيسقى... الاخر فيصلب»*

۵- معبر می تواند تعبیر خواب را بگوید هر چند ناگوار باشد. («فیصلب» یعنی به دار آویخته شد)*

۶- تعبیر خواب یوسف پیش بینی و حدس نبود، بلکه خبر قطعی بود. «قُضی الامر»

ص: ۵۰

«۴۲» وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ

و (یوسف) به آن زندانی که می دانست آزاد می شود گفت: مرا نزد ارباب خود بیاد آور. (ولی) شیطان یادآوری به اربابش را از یاد او برد، در نتیجه (یوسف) چند سالی در زندان ماند.

نکته ها:

کلمه ی «ظَنَّ» به معنای اعتقاد و علم نیز استعمال شده است. زیرا در آیه قبل، یوسف به صراحت وقاطعیت از آزادی یکی واعدام دیگری خبر داد. پس «ظَنَّ» در اینجا به معنی گمان آزاد شدن همراه با شک و تردید نیست.

کلمه ی «بضع» به عدد زیر ده گفته می شود و اکثر مفسرین مدت زندان حضرت یوسف را هفت سال گفته اند. (والله اعلم)

در بعضی تفاسیر، جمله ی «فانساه الشیطان» را اینگونه ترجمه کرده اند که «شیطان یاد پروردگار را از ذهن یوسف برد و او به جای استمداد از خداوند به ساقی شاه توجه کرد» و این برای یوسف ترک اولی بود و لذا سال های دیگری را نیز در زندان ماند. ایا صاحب المیزان می نویسد: اینگونه روایات خلاف قرآن است، چون قرآن در آیه ۲۴ همین سوره، یوسف را از مخلصین دانسته و شیطان طبق آیات قرآن بر مخلصین نفوذ

ندارد.

به علاوه در دو آیه بعد آمده که «قال الذی نجا منهما وادكر بعد امه» فراموش کننده بعد از مدت ها یوسف را به خاطر آورد، از این معلوم می شود که فراموشی مربوط به ساقی بوده است نه یوسف.

پیام ها:

۱- انبیا نیز از طرق معمول، مشکلات خود را حل می کنند، و این با توحید و توکل منافاتی ندارد. «اذكرني عند ربك» (یوسف مظلومیت خود را به عزیز مصر یادآور می شود)

۲- هر تقاضایی رشوه نیست. «اذكرني عند ربك» یوسف برای تعبیر خواب، مزد و رشوه ای درخواست نکرد، بلکه گفت: مظلومیتم را به شاه برسان.

۳- برای اثبات بی گناهی و پاکی، از هر طریق سالم برای رساندن شکوای خود به گوش مسئولین بهره ببریم. «اذكرني عند ربك»*

۴- کاخ نشینی و رفاه، زمینه ساز فراموش کردن درد و رنج گرفتاران و بیچارگان است. «ناج... فانساه الشیطان ذکر ربّه» معمولاً افراد پس از نجات از سختی ها و رسیدن به آسایش، پست، مقام و رفاه، دوستان قدیمی و بسیاری از چیزها را به

فراموشی می سپارند.

ص: ۵۱

۵ - خروج یوسف از زندان و رفع اتهام از او، با اهداف شیطان ناسازگار بود، لذا دسیسه نمود و ساقی را به فراموشی انداخت.
«فانساه الشیطان»

«۴۳» وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعَ عِجَافٍ وَ سَبْعَ سُنبُلَاتٍ حُضِرٍ وَأُخْرَى بَسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ

و (روزی) پادشاه (مصر) گفت: من هفت گاو فربه که هفت گاو لاغر آنها را می خورند و هفت خوشه سبز و (هفت خوشه) خشکیده ی دیگر را (در خواب) دیدم، ای بزرگان قوم! اگر تعبیر خواب می کنید درباره ی خوابم به من نظر دهید.

نکته ها:

تاکنون در این سوره، چند خواب مطرح شده است؛ خواب خود یوسف، خواب دو رفیق زندانی و خواب پادشاه مصر. خواب اول سبب در دسر برای یوسف ولی تعبیر خواب دیگران، سبب عزت او شد.

در تورات آمده است: پادشاه یک نوبت در خواب دید، گاوهای لاغر گاوهای فربه را می خورند و نوبت دیگر، خوشه ی سبز در کنار خوشه های خشکیده را دید. (۶۰)

در روایت آمده که خواب دیدن سه نوع است: گاهی بشارت الهی، گاهی ایجاد وحشت از شیطان و گاهی خواب های بی سروته و پریشان. (۶۱)

پیام ها:

۱- خداوند با خواب دیدن یک شاه ظالم، (به شرطی که تعبیر کننده اش یوسف باشد) ملتی را از قحطی نجات می دهد. «قال الملک انی اری»

۲- پادشاه مصر، رؤیای شگفت خویش را به طور مکرر دیده بود. «(أری) فعل مضارع نشانه تکرار و قرینه ای بر واقع نمایی است»

۳- اشیا و حیوانات، در عالم رؤیا نماد و سمبل برای حوادث شخصی هستند. (مثلاً گاو لاغر، سمبل قحطی و گاو چاق، سمبل فراوانی است) «سبع بقرات سمان یا کلن سبع عجاف»*

۴- رؤسا و قدرتمندان با اندک خاطره ی ناگواری، احساس خطر می کنند که مبادا قدرت از آنها گرفته شود. «قال الملک انی اری... أفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ»

۵ - حاکمان نیاز به مشورت افراد خیره در امور مختلف دارند. «یا ایها الملأأفتونی»*

ص: ۵۲

۶- برای تعبیر خواب، باید به اهل آن مراجعه کرد و نباید به تعبیر هر کس توجه نمود. «أفتونی ... ان کنتم للرؤیا تعبرون»

«۴۴» قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ

(اطرافیان پادشاه) گفتند: خواب هایی پریشان است و ما به تعبیر خواب های آشفته دانا نیستیم.

نکته ها:

کلمه ی «اضغاث» جمع «ضغث» به معنای مخلوط کردن و «ضغث» به معنای دسته چوب مختلط است.

کلمه ی «احلام» جمع «حلم» به معنای خواب پریشان است. «اضغاث احلام» یعنی خواب های پراکنده و درهمی که تعبیر کننده خواب نمی تواند سرنخی از آنرا به دست آورد.

پیام ها:

۱- ندانستن و جهل خود را توجیه نکنیم. (اشراف چون تعبیر صحیح خواب را نمی دانستند به جای آنکه بگویند نمی دانیم، گفتند: خواب شاه پریشان است.) «قالوا اضغاث احلام»

۲- چه بسا خواب هایی که به نظر پراکنده می رسند، قابل تعبیرند. «قالوا اضغاث احلام...»*

۳- کار را باید به کاردان سپرد. (کارشناس تعبیر می کند، ولی غیر کارشناس می گوید خواب پریشان و غیر قابل تعبیر است.) «ما نحن بتأویل الاحلام بعالمین»

«۴۵» وَ قَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَ اذْكَرَ بَعْدَ اُمَّهِ اَنَا اُنْبِئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ

و آن کس از آن دو (زندانی) که نجات یافته بود، پس از مدّتی (یوسف را) به خاطر آورد، و (به عزیز مصر) گفت: مرا (به سراغ یوسف) بفرستید تا (از تعبیر خواب) شما را با خبر کنم.

نکته ها:

«أُمَّه» گرچه به معنای اجتماع مردم است، ولی در اینجا به اجتماع روزها (مدّت ها) اطلاق شده است. (۶۲)

پیام‌ها:

۱- خوبی‌ها، دیر یا زود اثر خود را نشان می‌دهند. ساقی دربار که رفیق زندانی یوسف بود به یاد تعبیر خواب‌های یوسف.
«ادّکر بعدُ أمّه»

ص: ۵۳

- ۲- فقط هنگام نیاز به فکر دوستان نباشیم. (همین که به تعبیر خواب نیاز پیدا کردند، یاد یوسف افتادند.) «وَادَّكِرْ بَعْدَ اُمَّه»*
- ۳- رسیدن به مقام و موقعیت، معمولاً انسان‌ها را نسبت به گذشته دچار فراموشی می‌کند. «وَادَّكِرْ بَعْدَ اُمَّه»*
- ۴- کسی که دیگران را به کاری راهنمایی کند، گویا خود او آن کار را انجام داده است. «أَنَا اِتَّبِئْكُمْ»
- ۵- هم زندانی یوسف علیه السلام به اندازه‌ای به خبرگی یوسف اعتماد داشت که از طرف خود به پادشاه وعده قطعی به تعبیر خواب داد. «أَنَا اِتَّبِئْكُمْ بِتَأْوِيلِهِ»*
- ۶- آگاهان را به جامعه معرفی کنیم، تا مردم از آنان بهره‌مند شوند. «فارسلون»
- ۷- بعضی از کارشناسان در انزوا به سر می‌برند از آنان غافل نشویم. «فارسلون»
- ۸- باید به سراغ استاد برویم، نه آنکه استاد را احضار کنیم. «فارسلون»*

علیاً» (۷۰) و برای کسانی که در آن درجه نیستند، بودن با صدیقین است. «فاؤلئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين والصدّيقين...» (۷۱)

«صدّیق»، از القابی است که پیامبر صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام داده است. (۷۲)

جمله ی «لعلّهم یعلمون» احتمال دارد به معنی واقف شدن مردم به وجود ارزشی یوسف باشد. یعنی به سوی مردم برگردم تا آنها بدانند که توجه گوهری هستی.

پیام ها:

۱- قبل از درخواست، سزاوار است از کمالات شخص تجلیل شود. «یوسف ایها الصدیق»

۲- سؤالات و مشکلات خود را از افراد خوش سابقه، صدیق، راستگو و راست کردار بپرسیم. «ایها الصدیق أفتنا...»

۳- حکومت ها نیازمند نظرات دانشمندان و نخبگانند. «أفتنا...»*

«۴۷» قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأْبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تَأْكُلُونَ

(یوسف در جواب) گفت: هفت سال پی در پی کشت کنید و آنچه را درو کردید، جز اندکی را که می خورید، در خوشه اش کنار بگذارید.

نکته ها:

یوسف علیه السلام بدون گلابیه و شکوه از رفیق که چرا او را فراموش کرده و بدون آنکه قید و شرطی برای تعبیر خواب پادشاه تعیین کند، فوری به تعبیر خواب پرداخت، زیرا کتمان دانش به ویژه در هنگام نیاز جامعه به آن، امری به دور از شأن انسان های پاک و نیکوکار است.

یوسف به جای تعبیر خواب، راه مقابله با قحطی را با برنامه ای روشن بیان کرد تا نشان دهد علاوه بر علم تعبیر خواب، قدرت برنامه ریزی و مدیریت نیز دارد.

پیام ها:

۱- طرح و برنامه های سازنده خود را بدون منت و چشم داشت عرضه کنیم. «قال تزرعون»*

۲- برای نجات جامعه بایستی از مشکلات شخصی چشم پوشید. (یوسف از زندانی بودن خود که مسئله ی شخصی است، سخنی نگفت، بلکه به فکر حلّ مشکل مردم بود) «قال تزرعون...»*

۳- مدیریت بحران و اداره جامعه در شرایط حاد و دشوار از وظایف اصلی حکومت است. «قال تزرعون...»*

ص: ۵۵

- ۴- حکومت‌ها باید قحطی و خشکسالی را پیش‌بینی کنند و در ایام فراخی با تدبیر از فشار مشکلات بکاهند. «تزرعون...»*
- ۵- به هنگام مناسب بودن شرایط حداکثر بهره‌برداری را باید نمود. «تزرعون...»*
- ۶- در مواقعی که بحرانی در پیش است باید بر ظرفیت تولید و کار افزود. «تزرعون...»*
- ۷- مردان خدا، باید برای رفاه مردم فکر کنند و طرح درازمدت و کوتاه‌مدت داشته باشند. «قال تزرعون سبع سنین»
- ۸- زمان، عنصر بسیار مهمی در برنامه‌ریزی و مدیریت است. «سبع سنین»*
- ۹- فقط تشریح وضعیّت کافی نیست، باید طرح و برنامه داد. «تزرعون سبع سنین دأباً...»*
- ۱۰- برنامه‌ریزی در تولید، «تزرعون سبع سنین» و صرفه‌جویی و ذخیره‌سازی، «فَذَرُوهُ... الا قليلاً» یک ضرورت است. (در حالی که جوامع بدون توجه به این مراحل فقط مصرف می‌کنند).*
- ۱۱- کنترل حکومت بر روند تولید و توزیع، در شرایط بحرانی امری ضروری است. «تزرعون... فذروه...»
- ۱۲- گندم در خوشه، ماندگارتر است. «فذروه فی سنبله»
- ۱۳- می‌توان با برنامه‌ریزی، خود را برای مقابله با حوادث طبیعی همچون قحطی، زلزله و سیل آماده کرد. «فذروه فی سنبله»
- ۱۴- برنامه‌ریزی و آینده‌نگری، منافاتی با توکل و تسلیم در برابر امر خدا ندارد. «فذروه فی سنبله» (با تدبیر، به استقبال تقدیر برویم).
- ۱۵- طرحها باید قابلیت عملی داشته باشند. «فذروه فی سنبله» (بهترین شیوه عملی در آن زمان بدون سیلو و تکنولوژی، واگذار کردن گندم در خوشه بود).
- ۱۶- هر تلخی‌ای بد نیست. همین قحطی مقدمه‌ی حاکمیت یوسف شد و همچنین مقدمه صرفه‌جویی و کار بیشتر در میان مردم گشت. «تزرعون، فذروه، الا قليلاً»
- ۱۷- برنامه‌ریزی بلندمدت برای مقابله با مشکلات اقتصادی جامعه، لازمه مدیریت کشور است. «تزرعون... فذروه... الا قليلاً»
- ۱۸- صرفه‌جویی امروز، خودکفایی فردا و اسراف امروز، نیازمند شدن فردا را بدنبال دارد. «قلیلاً ممّا تأکلون»
- ۱۹- رؤیای کافران نیز می‌تواند بیانگر واقعیت‌ها و حاوی دستورالعمل‌هایی برای حفظ جامعه باشد. (کلّ آیه)
- ۲۰- امروز باید برای فردای بهتر کوشش کرد. «تزرعون... ثمّ یأتی من بعد ذلک»*

«۴۸» ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَنَعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تُوْحَصِّنُونَ

سپس بعد از آن، هفت سال سخت می آید که مردم آنچه را برایشان از پیش ذخیره کرده اید خواهند خورد جز اندکی که (برای بذر) حفظ می کنید.

«۴۹» ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْرِضُونَ

سپس بعد از آن، سالی فرا می رسد که به مردم در آن سال باران می رسد (و مشکل قحطی تمام می شود) و در آن سال مردم (به خاطر وسعت و فراوانی، از میوه ها و دانه های روغنی) عصاره می گیرند.

نکته ها:

«یغاث الناس» یا از «غوث» است، یعنی مردم از جانب خداوند یاری می شوند و یا از «غیث» است، یعنی باران می بارد و حوادث تلخ پایان می پذیرد. (۷۳)

هفت گاو فربه و لاغر و هفت خوشه سبز و خشک که در خواب آمده بود، توسط یوسف به ۱۴ سال نعمت و قحطی تعبیر شد، امّا سال پانزدهم که سال نزول باران و فراوانی بود و در خواب پادشاه نیامده بود، خبر از غیب است که یوسف از جانب خداوند مطرح کرد، تا زمینه برای اعلام نبوّتش فراهم باشد. «ثمّ یاتی من بعد ذلک عام...»

شرایط یک مدیریت کارآمد در جامعه:

۱- اعتماد مردم. «أنا لنراک من المحسنین»

۲- صداقت. «یوسف ایها الصدیق»

۳- علم و دانایی. «علّمنی ربّی»

۴- پیش بینی صحیح. «فذرّوه فی سنبله»

۵- اطاعت مردم. زیرا مردم طرح یوسف را اجرا کردند.

پیام ها:

۱- مردم را نسبت به شداید و سختی های آینده آگاه کنیم تا آمادگی مقابله با آن را داشته باشند. «ثمّ یاتی من بعد ذلک سبع

شداد»*

۲- پس انداز و برنامه ریزی برای ایام سختی و ناتوانی ارزشمند است. «سبع شداد یا کلن ما قَدِّمتم»

۳- آینده نگری و برنامه ریزی می تواند ملتی را از طوفان های سخت حوادث عبور دهد. «یا کلن ما قَدِّمتم»*

۴- در مصرف، مقداری را برای بدر و سرمایه ذخیره کنید. («مما تحصنون» یعنی در حصن و حرز ذخیره کردن).

۵- در شرایط سخت باید پایه ها و سرمایه های اصلی را حفظ کرد. «مما تحصنون»*

۶- روش های نگاهداری و تبدیل مواد غذایی را بیاموزیم تا از بین نروند. «مما تحصنون»*

۷- بعد از سختی، آسانی است. «ثم یأتی... عام فیہ یغاث الناس»*

۸- مردم را به آینده امیدوار کنیم تا بتوانند سختی ها را تحمل کنند. «ثم یأتی من بعد ذلک عام فیہ یغاث»*

۹- پیش بینی وضع هوا و بارندگی امری مفید در برنامه ریزی کشاورزی است. «یأتی... عام فیہ یغاث»*

۱۰- رؤیایها می تواند بازگو کننده ی رخدادهای آینده و رموز راهگشا برای انسان باشد. «یغاث الناس و فیہ یعصرون»

۱۱- برای دفع مشکل مردم اقدام کنیم، هر چند مردم منطقه و کشور ما نباشند. (طرح یوسف برای وطن خودش نبود)*

۱۲- علم و دانش، رمز پیشرفت و بقای حکومت ها و امتیّت و رفاه جامعه است. (طرح و برنامه یوسف برای مبارزه با قحطی و خشکسالی، از دانش و هوش او حکایت دارد)*

«۵۰» وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ اِلَيَّ رَبِّكَ فَسَدِّئْ لَهُ مَا بَالَ النِّسْوَةَ الَّتِي قَطَّعْنَ اَيْدِيَهُنَّ اِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ

و پادشاه گفت: او را نزد من آورید، پس چون فرستاده ی شاه نزد وی آمد (یوسف) گفت: نزد آقای خود برگرد و از او پرس که ماجرای آن زنانی که دستانشان را بریدند چه بود؟ همانا پرودگار من، به حيله آنان آگاه است.

نکته ها:

یوسف با تعبیر خواب پادشاه و ارائه برنامه ای سنجیده، آن هم بدون توقع و قید و شرط، ثابت کرد که او یک مجرم و زندانی عادی نیست، بلکه انسانی فوق العاده و داناست.

وقتی فرستاده ی شاه به سوی یوسف آمد، فوراً از خبر آزادی استقبال نکرد، بلکه درخواست کرد که پرونده سابق دوباره بررسی شود، زیرا او نمی خواست مشمول عفو شاهانه شود، بلکه می خواست بی گناهی و پاکدامنی او ثابت شود و به شاه بفهماند که در رژیم او تا چه اندازه فساد و بی عدالتی حاکم شده است.

شاید یوسف به خاطر رعایت احترام عزیز مصر، از همسر او نام نبرد و اشاره به مجلس میهمانی کرد. «قَطَّعْنَ اَيْدِيَهُنَّ»

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: از صبر یوسف در شکستم که وقتی مصر نیاز به تعبیر خواب پیدا کرد نگفت تا از زندان آزاد نشوم نمی گویم، اما زمانی که خواستند او را آزاد کنند، بیرون نیامد تا رفع تهمت شود. (۷۴)

پیام ها:

۱- مغزهایی که کشور بدانها احتیاج دارد و زندانی هستند، اگر مرتکب جنایتی نشده اند، باید با کمک دولت آزاد شوند. «قال الملک ائتونی به»

۲- برای استفاده از مغزهای متفکر (بویره در شرایط بحرانی) درنگ جایز نیست. «قال الملک ائتونی به»*

۳- حاکمان، نیازمند انسان های اندیشمند، با تدبیر و بزرگ هستند. «قال الملک ائتونی به»*

۴- اگر خدا بخواهد پادشاه را نیازمند برده زندانی می کند. «قال الملک ائتونی به»*

۵- یوسف علیه السلام، پادشاه مصر را ارباب خود نمی دانست. «ارجع الی ربک»*

۶- احترام رهبران و حاکمان را هر چند کافر باشند نزد زیردستانشان باید نگاهداشت. «ارجع الی ربک»*

۷- آزادی، به هر قیمتی ارزش ندارد. اثبات بی گناهی مهم تر از آزادی است. «ارجع الی ربک فسنله»

۸- زندانی که علیرغم آزادی، پیشنهاد بررسی پرونده را می دهد، پاک است. «فسنله»

۹- یوسف، اول ذهن مردم را پاک کرد، بعد مسئولیت پذیرفت. «ما بال النسوه»

۱۰- دفاع از آبرو و حیثیت، واجب است. «ما بال النسوه»

۱۱- گاهی دادخواهی از حاکمان غیر الهی جایز است. «فسنله ما بال النسوه...»*

۱۲- در موارد حساس (مانند موقعیت یوسف علیه السلام در برابر پادشاه) نبایستی به جهت حفظ آبروی برخی، حقایق را پنهان کرد. «ما بال النسوه...»*

۱۳- اشاره یوسف به «قَطَّعَنَ أَيْدِيَهُنَّ» شاید به این جهت بود که این واقعه جنبه عمومی تری داشت و قابل انکار نبود. «ما بال النسوه اللاتی قَطَّعَنَ أَيْدِيَهُنَّ»*

۱۴- در توطئه حبس یوسف، تمام زنان نقش داشته اند. «کیدهن»

۱۵- گناهان و مسائل اخلاقی را در لفافه و پوشش بگوئیم. «ان ربی بکیدهن علیم»*

۱۶- گرچه کید دشمن عظیم است، اما خداوند نیز به همه کیدها آگاه است و دوستان خود را از کیدها حفظ می کند. «انّ

رَبِّي بَكِيدَهْنَ عَلِيمٌ»*

(۷۴) تفسیر اَطیب البیان.

ص: ۵۹

تفسیر سوره یوسف « آیات ۵۱ تا ۵۵

«۵۱» قَالَ مَرَا حَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدْتَنِّي يُوسُفَ عَنِ نَفْسِهِ قَلَنْ حَرَّاشَ لِلَّهِ مَرَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتْ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصِيْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ

(پادشاه به زنان) گفت: وقتی از یوسف کام می خواستید چه منظور داشتید؟ زنان گفتند: منزّه است خدا، ما هیچ بدی از او نمی دانیم. همسر عزیز گفت: اکنون حقیقت آشکار شد، من (بودم که) از او کام خواستم و بی شک او از راستگویان است.

نکته ها:

«خطب» دعوت شدن برای امر مهم را گویند. «خطیب» کسی است که مردم را به هدفی بزرگ دعوت می کند. کلمه ی «حصحص» از «حصه» یعنی جدا شدن حق از باطل است. (۷۵)

در این ماجرا یکی از سنت های الهی محقق شده است، که به خاطر تقوای الهی، گشایش ایجاد می شود. «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» (۷۶) هر کس از خدا پروا کند، برای او راه خروج و گشایش قرار می دهد و از جایی که حسابش را نمی کند، به او روزی می رساند.

پیام ها:

۱- گاهی که گره کور می شود، شخص اول کشور باید خود پرونده را بررسی و دادگاه تشکیل دهد. «قال ما خطبكن»

۲- افراد متهم را دعوت کنیم تا از خود دفاع کنند. «ما خطبكن» حتی زلیخا نیز حضور داشت. «قالت امراه العزيز»

۳- به دنبال تلخی ها شیرینی ها است. در برابر تهمت سوء قصد، «اراد باهلك سوء»، همه اقرار کردند که هیچ سوء قصدی از او سراغ نداریم. «ما علمنا عليه من سوء»

۴- زنان مصر نه تنها بر خطاکار نبودن یوسف اعتراف کردند، بلکه هر نوع بدی و انحرافی را از او نفی کردند. («من سوء» یعنی هیچ عیب و گناهی بر او نیست)*

۵- حق برای همیشه، مخفی نمی ماند. «الآن حصحص الحق»

۶- روشن شدن برخی پرونده ها و حقایق نیاز به زمان دارد. «الآن حصحص الحق»*

۷- وجدان ها، روزی بیدار شده و اعتراف می کنند. «أنا راودته» چنانکه فشار جامعه و محیط، گردنکشان را به اعتراف وادار

می کند. (همسر عزیز همین که دید تمام زنان به پاکدامنی یوسف اقرار کردند، او نیز به اعتراف گردن نهاد.)

۸ - عزیز مصر خواست مراوده ی زلیخا با یوسف علیه السلام مخفی بماند، ولی خداوند آن را بر همه ی عالمیان و برای همیشه آشکار کرد تا پاکی یوسف اثبات گردد. «قالت... أنا راودتُهُ»*

ص: ۶۰

۹- آنگاه که خدا بخواهد، دشمن، خود وسیله ی نجات و رفع اَتهام می شود. «انَّه لَمِنَ الصَّادِقِينَ»*

«۵۲» ذَلِكْ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخْنُهِ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ

(یوسف گفت:) این (اعاده حیثیت) برای آن بود که (عزیز) بداند من در نهان به او خیانت نکرده ام و قطعاً خداوند نیرنگ خائنان را به جایی نمی رساند.

پیام ها:

۱- شخص کریم درصدد انتقام نیست، بلکه به دنبال اعاده ی حیثیت و کشف حقیقت است. «ذَلِكْ لِيَعْلَمَ»

۲- سوء ظن ها را از اذهان برطرف کنیم. «ذَلِكْ لِيَعْلَمَ...»*

۳- سوء قصد به همسر مرد، خیانت به مرد است. «لَمْ أَخْنُهِ»

۴- خیانت، ناپسند است، هر چند در حَقِّ کافر باشد. «لَمْ أَخْنُهِ»*

۵- نشان ایمان واقعی، خیانت نکردن در پنهانی و خفاست. «لَمْ أَخْنُهِ بِالْغَيْبِ»

۶- خائن برای کار خویش با توجیه خلافتش، نقشه می کشد. «كَيْدَ الْخَائِنِينَ»

۷- یوسف تلاش می کرد تا پادشاه را متوجه سازد که اراده ی خداوند و سنّت الهی، نقش تعیین کننده ای در حوادث و رخدادها دارد. «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي...»

۸- خائن، به نتیجه نمی رسد و خوش عاقبت نیست. آری! اگر پاک باشیم؛ «لَمْ أَخْنُهِ بِالْغَيْبِ» خداوند اجازه نمی دهد، ناپاکان آبروی ما را برباد دهند. «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ»

۹- از سنن الهی، عدم موفقیت خائنان و شکست و رسوایی آنان است. «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ»*

«۵۳» وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ

و من نفس خود را تبرئه نمی کنم، چرا که نفس آدمی بدون شک همواره به بدی امر می کند، مگر آن که پروردگارم رحم

کند که همانا پروردگار من آمرزنده ی مهربان است.

نکته ها:

در قرآن برای نفس، حالاتی بیان شده است از جمله:

۱- نفس اماره که انسان را به سوی زشتی ها سوق می دهد و اگر با عقل و ایمان مهار نشود، انسان یکباره سقوط می کند.

ص: ۶۱

۲- نفس لَوّامه، حالتی است که انسان خلافکار خود را ملامت و سرزنش می کند و اقدام به توبه و عذرخواهی می کند. (در سوره قیامت آمده است)

۳- نفس مطمئنّه، حالتی است که تنها انبیا و اولیا و تربیت شدگان واقعی آنان دارند و در هر وسوسه و حادثه ای، پیروزمندانه بیرون می آیند و دل بسته ی خدایند. (در سوره فجر آمده است)

یوسف علیه السلام خیانت نکردن و سربلندی خود را در این آزمایش، مرهون لطف و رحم خداوند می داند و به عنوان یک انسان که دارای طبیعت انسانی است، خود را تبرئه نمی کند.

در روایات متعدّد، خطرات نفس مطرح شده و راضی بودن از نفس را نشانه ی فساد عقل و بزرگ ترین دام شیطان دانسته اند. (۷۷)

امام سجاده علیه السلام در مناجات الشاکین، برای نفس پانزده خطر بیان نموده که توجه به آن مفید است.

پیام ها:

۱- هرگز خود را به پاکی مستائیم و تبرئه نکنیم. «ما أَبْرء نفسی»

۲- شرط کمال آن است که حتّی اگر همه مردم او را کامل بدانند، او خود را کامل نداند. در ماجرای حضرت یوسف؛ برادران، همسر عزیز مصر، شاهد، پادشاه و زندانیان همه گواهی به کمال او می دهند، ولی خودش می گوید: «ما أَبْرء نفسی»

۳- خطر هوای نفس جدّی است، آنرا ساده نگیریم. «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ» در آیه، چهار نوع تأکید بکار رفته است. (انّ، لام تأکید، صیغه ی مبالغه و جمله ی اسمیه)

۴- انبیا با آنکه معصومند، اما غرائز انسانی دارند و با نیروی ایمان آن را مهار می کنند. «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ»

۵- هم از پاکی و عفت خود در برابر تهمت ها باید دفاع کرد، «أَنْتِ لَمْ أَخْنِ بِالْغَيْبِ» و هم به شرور نفس اعتراف نمود و به خدا پناه برد. «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ»*

۶- نفس، خواهش خود را تکرار می کند تا انسان را گرفتار کند. «لَأَمَّارَةٌ»

۷- انسان اگر در مدار لطف حقّ قرار نگیرد، به طور طبیعی و غریزی گرایش منفی دارد. «لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ»

۸- تنها رحمت او مایه نجات است. اگر انسان به حال خود رها شود، سقوط می کند. «إِلَّا مَا رَحِمَ»

۹- یوسف، تحت تربیت مخصوص خداوند است. (کلمه ی «رَبِّی» تکرار شده است.)

۱۰- رَبِّی باید رحمت و بخشش داشته باشد. «إِنَّ رَبِّی غَفُورٌ رَحِيمٌ»

۱۱- علی رغم تمام خطرات، از رحمت او مأیوس نشویم. «اِنَّ رَبِّيْ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ»

۱۲- بخشودگی، مقدمه دریافت رحمت الهی است. اوّل می فرماید: «غفور» بعد می فرماید: «رحیم»

ص: ۶۲

«۵۴» وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ اَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ

و پادشاه گفت: یوسف را نزد من آورید تا وی را (مشاور) مخصوص خود قرار دهم. پس چون با او گفتگو نمود، به او گفت: همانا تو امروز نزد ما دارای منزلتی بزرگ و فردی امین هستی.

نکته ها:

در «لسان العرب» آمده: هرگاه انسان کسی را محرم اسرار خود قرار دهد و در امور خویش او را مداخله دهد، گفته می شود: «استخلصه».

یوسف علیه السلام وقتی از زندان آزاد می شود بر در زندان جملاتی چند می نویسد که سیمای زندان در آن جملات ترسیم شده است: «هذا قبور الاحياء، بيت الاحزان، تجربه الاصدقاء و شماته الاعداء» یعنی؛ زندان گورستان زندگان، خانه غمها، محل آزمودن دوستان و شماتت دشمنان است. (۷۸)

پادشاه وقتی پی به صداقت و امانت یوسف می برد و در او خیانتی نمی یابد، او را برای خود برمی گزیند. اگر خداوند از بنده خیانت نبیند چه خواهد کرد؟! حتماً او را برای خود بر خواهد گزید که قرآن درباره پیامبران چنین تعبیری دارد: «و أنا اخترتك فاستمع لما يوحى» (۷۹)، «و اصطنعتك لنفسى» (۸۰)

پادشاه با کلمه «لدینا» اعلام کرد که یوسف در حکومت ما جایگاه دارد نه تنها در دل من، پس همه مسئولین باید از او اطاعت کنند.

قدرت داشتن و امین بودن در کنار هم ارزشمند است، زیرا اگر امین باشد ولی امکانات نداشته باشد، قدرت انجام کاری را ندارد و اگر مکین باشد اما امین نباشد، حیف و میل بیت المال می کند.

پیام ها:

۱- خداوند اگر بخواهد، اسیر دیروز را امیر امروز قرار می دهد. «قال الملك ائتونی به استخلصه لنفسی»

۲- در برابر خدمات افراد باید عکس العمل نشان داد و از آنان تقدیر کرد. «ائتونی به استخلصه لنفسی» * (پادشاه در برابر تعبیر خواب یوسف، دستور داد او را آزاد کنند و از او تجلیل کرده و مقام و منصبی به او داد).

ص: ۶۳

۳- افراد مشرک و کافر هم از کمالات معنوی لذت می برند. فطرت کمال دوستی، در هر انسانی وجود دارد. «استخلصه لِنَفْسِ»

۴- برای تصدّی اعطای پست های مهم و کلیدی علاوه بر تدبیر و کاردانی، محبوبیت و مقبولیت نیز بسیار مهم است. (یوسف در اثر عفت، تدبیر، تعبیر خواب و بزرگواری، محبوبیت خاصی پیدا کرد، لذا عزیز مصر گفت او برای خودم باشد) «استخلصه لِنَفْسِ»*

۵- پاکی، امانت، صداقت و عفاف، پادشاهان را نیز به تواضع وا می دارد. «استخلصه لِنَفْسِ»*

۶- در گزینش ها، مصاحبه حضوری نیز مفید است. «فَلَمَّا كَلَّمَهُ»

۷- تا مرد سخن نگفته باشد، عیب و هنرش نهفته باشد. «فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ»

۸- برای اعطای مسئولیت های بسیار مهم، گاه لازم است شخص اوّل مملکت، خود مصاحبه حضوری کند. «فَلَمَّا كَلَّمَهُ»*

۹- پست های بزرگ و کلیدی را به افراد شایسته و امتحان داده واگذار کنیم. «فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ أَنْكَ الْيَوْمَ...»*

۱۰- انسان صادق و امین حتّی در جمع کافران نیز مقبول و مورد احترام است. («لدینا» شامل همه ی کارگزاران می شود) «أَنْكَ الْيَوْمَ لَدِينَا مَكِينٌ أَمِينٌ»*

۱۱- زنان مصر، جمال یوسف دیدند دل از کف دادند و دست بریدند؛ پادشاه امانت و پاکی او را دید مُلک مصر را در اختیارش نهاد، اگر همه ی کمالات یوسف آشکار می شد، چه می کردند؟*

۱۲- وقتی به امانت و توان و صداقت کسی اطمینان پیدا کردیم، در واگذاری مسئولیت به او درنگ نکنیم. «أَنْكَ الْيَوْمَ لَدِينَا مَكِينٌ أَمِينٌ»* (عزیز مصر، با قاطعیّت حکم صادر کرد.)

۱۳- مشاور خاصّ مسئولین کشوری، باید اهل تقوی، تدبیر، قدرت برنامه ریزی و امانت باشد. «استخلصه لِنَفْسِ... مَكِينٌ أَمِينٌ» (یوسف جامع همه اینها بود.)

۱۴- به کسی که اطمینان وایمان پیدا کردید، قدرت بدهید. «لدینا مَكِينٌ أَمِينٌ»

۱۵- قدرت یوسف علیه السلام بدون قید و شرط بوده است. («مکین» بدون هیچ شرط و محدودیتی)*

«۵۵» قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْمُ

(یوسف) گفت: مرا بر خزانه های این سرزمین (مصر) بگمار، زیرا که من نگهدارنده دانا هستم.

نکته ها:

سؤال: چرا حضرت یوسف پیشنهاد اعطای مسئولیت برای خود را مطرح کرد؟ یا به تعبیر دیگر؛ چرا یوسف طلب ریاست کرد؟

ص: ۶۴

پاسخ: او از خواب پادشاه، احساس خطر و ضرر برای مردم کرد و خود را برای جلوگیری از پیش آمدهای ناگوار اقتصادی لایق می دانست، پس برای جلوگیری از ضرر، آمادگی خود را برای قبول چنین مسئولیتی اعلام کرد.

سؤال: چرا یوسف علیه السلام از خود تعریف و تمجید کرد، مگر نه این است که قرآن می فرماید: «فلا تزكوا انفسكم» (۸۱) خود را نستایید؟

پاسخ: ستایش یوسف، ذکر قابلیت ها و توانایی های خود، برای انجام مسئولیت بود، که می توانست جلو آثار سوء قحطی و خشکسالی را بگیرد، نه به خاطر تفاخر و سوء استفاده.

سؤال: چرا یوسف علیه السلام با حکومت کافر همکاری کرد؟ مگر قرآن از آن نهی نکرده است. «ولا- ترکنوا الی اللذین ظلموا...» (۸۲)

پاسخ: حضرت یوسف، برای حمایت از ظالم این مسئولیت را نپذیرفت، بلکه به منظور نجات مردم از فشار دوران قحط سالی، به این کار اقدام نمود. یوسف هرگز حتی یک کلمه تملق هم نگفت. رجال سیاسی، معمولاً به هنگام خطر مردم را رها کرده و فرار می کنند، ولی یوسف باید مردم را حفظ کند. بگذریم از اینکه اگر نمی توان رژیم ظالمی را سرنگون کرد و تغییر داد، باید به مقداری که امکان دارد از انحراف و ظلم جلوگیری

کرد و بخشی از امور را به دست گرفت و فعالیت نمود. (۸۳)

در تفسیر نمونه آمده است: مراعات «قانون اهم و مهم» از نظر عقل و شرع یک اصل است. شرکت در نظام حکومتی شرک، جائز نیست ولی نجات یک ملتی از قحطی مهم تر است. به همین دلیل، یوسف علیه السلام مسئولیت سیاسی نپذیرفت، تا مبادا کمک به ظالم شود، مسئولیت نظامی نپذیرفت، تا مبادا خون به ناحق ریخته شود. فقط مسئولیت اقتصادی آن هم برای نجات مردم را برعهده گرفت. (۸۴) و امام رضا علیه السلام فرمود: هنگامی

که ضرورت ایجاب کرد که یوسف سرپرستی خزائن مصر را بپذیرد، خود پیشنهاد داد. (۸۵)

علی بن یقین نیز به سفارش امام کاظم علیه السلام در دستگاه خلافت بنی عباس وزیر بود. وجود اینگونه مردان خدا می تواند پناهگاه مظلومان باشد. امام صادق علیه السلام فرمود: «کفّاره عمل السلطان، قضاء حوائج الاخوان» کفاره ی کار حکومتی، بر آوردن نیازمندی برادران دینی است. (۸۶)

از امام رضاعلیه السلام پرسیدند: شما چرا ولایتعهدی مأمون را پذیرفته اید؟ در جواب فرمود: یوسف علیه السلام که پیامبر بود در دستگاه مشرک رفت، من که وصی پیامبرم، در دستگاه شخصی که اظهار مسلمانی می کند رفته ام بگذریم که پذیرفتن من اجباری است، در حالی که یوسف علیه السلام با اختیار و به خاطر اهمیت موضوع، آن مسئولیت را پذیرفت. (۸۷)

هنگامی که یوسف مقام و منزلت پیدا کرد، تقاضای دیدار والدین نکرد، بلکه تقاضای مسئولیت خزانه داری نمود، زیرا دیدار جنبه ی عاطفی داشت و نجات مردم از قحطی، رسالت اجتماعی او بود.

امام صادق علیه السلام خطاب به گروهی که اظهار زهد کرده و مردم را دعوت می کردند که همانند آنان زندگی را بر خود سخت بگیرند... فرمود: شما در باره ی یوسف پیامبر، چگونه فکر می کنید که به پادشاه مصر گفت: «اجعلنی علی خزائن الارض» و کار یوسف به آنجا رسید که همه ی کشور و اطراف آن تا یمن را در اختیار گرفت... در عین حال نیافتیم کسی را که این کار را بر او عیب گرفته باشد. (۸۸)

در روایتی از امام رضاعلیه السلام آمده است: یوسف علیه السلام در هفت سال اول، گندم ها را جمع آوری و ذخیره می کرد و در هفت سال دوم که قحطی شروع شد، آنها را به تدریج و با دقت در اختیار مردم، برای مصارف روزمره زندگی شان قرار می داد و با دقت و امانتداری، کشور مصر را از بدبختی نجات داد.

یوسف در هفت سال دوره ی قحطی، هرگز با شکم سیر زندگی نکرد، تا مبادا گرسنگان را فراموش کند. (۸۹)

در تفسیر مجمع البیان و المیزان از نوع عملکرد یوسف علیه السلام اینگونه یاد می شود: وقتی قحط سالی شروع شد؛ حضرت یوسف در سال اول، گندم را با طلا و نقره، در سال دوم، گندم را در مقابل جواهر و زیورآلات، در سال سوم، گندم را با چهارپایان، در سال چهارم، گندم را در مقابل برده ها، در سال پنجم، گندم را با خانه ها، در سال ششم، گندم را با مزارع و در سال هفتم، گندم را با برده گرفتن خود مردم

معامله نمود. وقتی سال هفتم به پایان رسید، به پادشاه مصر گفت:

همه ی مردم و سرمایه هایشان در اختیار من است، ولی خدا را شاهد می گیرم و تو نیز گواه باش، که همه ی مردم را آزاد و همه ی اموال آنان را برمی گردانم و کاخ و تخت و خاتم (مهر وانگشتر) ترا نیز پس می دهم. حکومت برای من وسیله ی نجات مردم بود، نه چیز دیگر، تو با آنان به عدالت رفتار کن.

پادشاه با شنیدن این سخنان، چنان خود را در برابر عظمت معنوی یوسف کوچک و حقیر یافت که یکباره زبان به ذکر گشود و گفت: «أشهد أن لا إله إلا الله و أنك رسوله» من هم ایمان آوردم، ولی تو باید حاکم باشی. «أنك اليوم لدینا مکین أمين»

در انتخاب و گزینش افراد، به معیارهای قرآنی توجه کنیم. علاوه بر «حفیظ و علیم» بودن، معیارهای دیگری در قرآن ذکر شده است، از آن جمله:

۱- ایمان. «افمن كان مؤمناً کمن كان فاسقاً لا یستون» (۹۰)

۲- سابقه. «والسابقون السابقون . اولئك المقربون» (۹۱)

۳- هجرت. «والذین آمنوا و لم یهاجروا ما لکم من ولایتهم من شیء» (۹۲)

۴- توان جسمی و علمی. «و زاده بسطه فی العلم و الجسم» (۹۳)

۵- اصالت خانوادگی. «ماکان ابوک امرء سوء» (۹۴)

۶- جهاد و مبارزه. «فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیماً» (۹۵)

پیام ها:

۱- هر جا لازم باشد، باید داوطلب مسئولیت های حساس شد. «قال اجعلنی...»

۲- نبوت با حکومت و سیاست سازگار است، همچنان که دیانت، از سیاست جدا نیست. «اجعلنی علی خزائن الارض»

۳- در به کارگیری افراد لایق علاقه شخصی او در نظر گرفته شود. «اجعلنی علی خزائن الارض...»*

۴- ابتدا احراز شایستگی، سپس درخواست مسئولیت. «استخلصه لنفسی... اجعلنی علی خزائن...»*

۵- وقتی در کاری مهارت داریم، اعتماد به نفس داشته باشیم و خود را عرضه کنیم. «اجعلنی علی خزائن الارض»*

۶- در هر موقعیتی که فرد قرار دارد باید به نظرات افراد پایین تر و مشاوران امین توجه داشته باشد. (پادشاه مصر به پیشنهاد یوسف که گفت: «اجعلنی علی خزائن الارض»، توجه کرد و آن را پذیرفت.)*

۷- تابعیت منطقه ای، اصل نیست. یوسف مصری نبود، ولی در حکومت مصر وارد شده و مسئولیت گرفت. (ملی گرای
ممنوع است.) «اجعلنی علی خزائن الارض»

۸- به هنگام ضرورت، بیان لیاقت و شایستگی خود، منافاتی با توکل و زهد و اخلاص ندارد. «اَنتی حفیظ علیم»

۹- از مجموعه دو وصفی که پادشاه از یوسف علیه السلام بیان کرد؛ «مکین ، امین» و دو صفتی که یوسف برای خود بیان نمود؛ «حفیظ ، علیم» اوصاف کارگزاران شایسته بدست می آید. «مکین امین» یعنی قدرت و امانت، «حفیظ علیم» یعنی پاسداری و تخصص.

ص: ۶۸

ب: از بین رفتنی نیستند. «خالدین فیها» (۹۸)

ج: در یک مکان محدود نیستند. «تَبَوُّاً مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ» (۹۹)

د: به محاسبه ما در نمی آیند. «اجرهم بغير حساب» (۱۰۰)

ه: عوارض و آفات و امراض ندارند. «لا يصدعون عنها» (۱۰۱)

پیام ها:

۱- سَنَّتْ خَدَاوَنَد، عَزَّتْ بَخْشِي بَه اَفْرَادِ پَاكَدَامِن وَبَاتَقَوَا اَسْت. «كَذَلِكْ»

۲- گرچه در ظاهر پادشاه مصر به یوسف گفت: «أَنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ» ولی در واقع خداوند به یوسف مکت داد. «مَكَّنَّا»

۳- حَقَّ تَصَرَّفَ، اَز شَتُونِ حُكُومَتِ اَسْت. «مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْاَرْضِ يَتَّبِعُونَ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ»*

۴- حُوزَه اِخْتِيَارَاتِ يُوسُفَ كَسْتَرَدَه بُوَد. «حَيْثُ يَشَاءُ»

۵- قَدْرَتِ اِگَر دَر دَسْتِ اَهْلَشْ بَاشَد رَحْمَتِ اَسْت وَگَر نَه زِيَانْبَخْشِ خَوَاهَد بُوَد. «نَصِيبٌ بِرَحْمَتِنَا»

۶- دَر جِهَانِ بَيْنِي الْهِي، هِيچِ كَارِي بَدُونِ پَادَاشِ نَمِي مَانَد. «لَا نَضِيعُ»

۷- تَضِيعُ حُقُوقِ مَرْدَمِ، يَا اَز سَرِ جَهْلِ اَسْت يَا بَخْلِ وَ يَا نَاتَوَانِي وَ يَا... كِه هِيچْكَدَامِ دَر بَارَه خَدَاوَنَد وَجُودِ نَدَارَد. «لَا نَضِيعُ»

۸- رَسِيدَن بَه حُكُومَتِ وَ قَدْرَتِ دَر دُنْيَا، مَنَافَاتِي بَا نِيكُوكَارِي وَ اِيْمَانِ وَ تَقَوَا نَدَارَد. «مَكَّنَّا لِيُوسُفَ... اَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»*

۹- مَشِيَّتِ الْهِي، نِظَامِ دَارِ وَ قَانُونِ مَنَدِ اَسْت. اِگَر مِي فَرْمَايَد: «مَنْ نَشَاءُ»، هَر كِه رَا بَخَوَاهِيْم، بَه دُنْبَالَشِ مِي فَرْمَايَد: خَوَاسْتِ مَا بِي جِهْتِ نِيَسْتِ بَلَكِه بَر اَسَاسِ نِيكُوكَارِي مَرْدَمِ اَسْت. «لَا نَضِيعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»

۱۰- نِيكُوكَارَانِ، عِلَاوَه بَر بَهْرَه مَنَدِ شَدَن اَز پَادَاشِ دَر حَيَاتِ دُنْيَا اَز پَادَاشِ هَايِ بَر تَر اِخْرُويِ نِيَز بَر خُورْدَارِ خَوَاهَنَد شَد. «لَا نَضِيعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِينَ وَ لِأَجْرِ الْآخِرَةِ خَيْرٌ»

۱۱- اِگَر نِيكُوكَارِ دَر اَيْنِ دُنْيَا بَه پَادَاشِ وَ مَقَامِي نَرَسِيدِ، نَغْرَانِ نَبَاشَد كِه دَر جَايِ دِيگَرِ جَبْرَانِ مِي شُود. «لَا نَضِيعُ... وَ لِأَجْرِ الْآخِرَةِ خَيْرٌ»*

۱۲- پَادَاشَهِي وَ حُكُومَتِ نِيَز دَر بَرَابَرِ اَجْرِ اِخْرَتِ نَاجِيَزِ اَسْت. «وَ لِأَجْرِ الْآخِرَةِ خَيْرٌ...»*

۱۳- اِمكَانَاتِ مَادِي وَ حُكُومَتِ ظَاهِرِي بَرَايِ مَرْدَانِ خَدَا لَدَّتْ اَوْرِ نِيَسْتِ، اَنچَه بَرَايِ اَنَانِ مَطْلُوبِ وَ دُوسْتِ دَاشْتَنِي اَسْت

آخرت است. «ولأجر الآخرة خير»

ص: ٦٩

۱۴- اگر شما به سراغ تقوی بروید ما نیز رحمت خود را به شما نازل می کنیم. «نصیب برحمتنا... للذین... و کانوا یتقون»

۱۵- ایمان، همراه با تقوی چاره ساز است و گرنه سرنوشت مؤمن گناهکار، مبهم است. «آمنوا و کانوا یتقون»

۱۶- تقوایی که یک خصلت پایدار شده باشد، ارزش بیشتر و پاداش ابدی دارد. «کانوا یتقون»

۱۷- ایمان و ملازمت بر تقوا، شرط بهره مندی از پاداش های اخروی است. «لاجر الآخرة خیر للذین آمنوا و کانوا یتقون»

۱۸- تقوا، مرحله و مرتبه ی والاتری در ایمان است. «آمنوا و کانوا یتقون»*

«۵۸» وَجَاءَ إِخْوَهُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ

(سرزمین کنعان را قحطی فراگرفت) و (در پی مواد غذایی) برادران یوسف (به مصر) آمدند و بر او وارد شدند، آنگاه (یوسف) آنان را شناخت، ولی آنها او را نشناختند.

نکته ها:

طبق پیش بینی و پیشگویی یوسف، مردم هفت سال در وفور نعمت و باران بودند، ولی بعد از آن، هفت سال دوّم فرا رسید و مردم دچار قحطی و خشکسالی شدند. دامنه قحطی از مصر به فلسطین و کنعان رسید. یعقوب به فرزندان خود گفت: برای تهیه گندم به سوی مصر روانه شوند. آنان وارد مصر شده و درخواست خود را عرضه کردند. یوسف در میان متقاضیان غله، برادران خود را دید، اما برادران یوسف را نشناختند و حقّ هم همین بود،

زیرا از زمان انداختن یوسف به چاه تا حکومت او در سرزمین مصر، حدود بیست تا سی سال فاصله شده بود.

یوسف وقتی از چاه بیرون آمد، نوجوان بود، «یا بشری هذا غلام» چند سالی در خانه عزیز خدمتکار بود و سالها نیز در زندان به سر برد و از زمان آزادی او از زندان نیز هفت سال (دوره وفور نعمت و پر آبی) گذشته بود و حال که سالیان قحطی بود، برادران به مصر آمده بودند.

پیام ها:

۱- در زمان قحطی، جیره بندی لازم است و هرکس باید برای گرفتن سهمیه، خود مراجعه کند تا دیگران به نام او سوء استفاده نکنند. «اخوه» با اینکه می توانستند یک نفر را به نمایندگی بفرستند، همه برادران آمدند.

۲- در زمان قحطی اگر منطقه های دیگر از ما کمک خواستند، کمک کنیم. «و جاء اخوه یوسف»

۳- در وقت نیاز و تنگدستی ساکن و راکد نباشیم و حتی از دیگر کشورها کمک بگیریم. «و جاء اخوه يوسف»*

ص: ۷۰

۴- گاهی ظالم محتاج مظلوم می شود. «و جاء اخوه يوسف» (کوه به کوه نمی رسد، آدم به آدم می رسد).*

۵- ملاقات مردم حتی غیر مصریان با یوسف، امری سهل و آسان بود. «جاء اخوه... فدخلوا» (سران حکومت ها باید برنامه ای اتخاذ کنند که ملاقات مردم با آنان به آسانی صورت بگیرد).

۶- خاطرات دوران کودکی در ذهن نقش می بندد و از بین نمی رود. «فعرفهم و هم له منكرون»* (برادران در بزرگی با یوسف محشور بودند؛ ولی یوسف در کودکی آنها را دیده بود، لذا یوسف آنها را شناخت ولی آنان یوسف را نشناختند).*

«۵۹» وَ لَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ قَالَ اِثْنُونِي بِاَخٍ لَّكُمْ مِّنْ اَبْيَكُمُ الَّذِي تَرَوْنَ اَنِّي اُوفِي الْكَيْلَ وَاَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ

و چون یوسف بارهای (غذایی) آنان را آماده ساخت، گفت: برادر پدری خود را (در نوبت آینده) نزد من آورید. آیا نمی بینید که من پیمانہ را کامل می دهم و بهترین میزبان هستم.

نکته ها:

یوسف گفت: «اثنونی باخ لکم» یعنی برادری که شما از پدر دارید و نگفت: برادر من، از این کلام معلوم می شود که یوسف در چهره ی ناشناس، باب گفتگو را با برادران باز کرد و آنها همچنان که در تفاسیر آمده گزارش دادند که ما فرزندان یعقوب نواده ی ابراهیم می باشیم. پدر ما پیرمردی است که به خاطر حزن و اندوه فرزندش که گرگ او را پاره کرده، سالهاست گریان و گوشه گیر است و یکی از برادرانمان را نیز به خدمت

او گمارده ایم، اگر ممکن است سهم آن پدر و برادر را نیز به ما بدهید که با خوشحالی برگردیم. یوسف دستور داد علاوه بر بار ده شتر، دو بار دیگر سهم یعقوب و برادر دیگر نیز افزوده شود.

یوسف برای جذب برادران خطا کار گفت: «أنا خير المنزلين» من بهترین میزبانم و آن برادران جذب شدند، ولی خداوند برای جذب مردم تعبیرات زیادی دارد:

«خير الرّازقين» (۱۰۲) او بهترین روزی رسان است.

«خير الغافرين» (۱۰۳) او بهترین بخشنده است.

«خير الفاتحين» (۱۰۴) او بهترین گشایشگر است.

«خير الماكرين» (۱۰۵) او بهترین تدبیر کننده است.

«خیر الوارثین» (۱۰۶) او بهترین وارث است.

«خیر الحاکمین» (۱۰۷) او بهترین داور است.

اما گروه بسیاری از مردم جذب نمی شوند.

پیام ها:

۱- یوسف بر توزیع ارزاق ذخیره شده مصر، نظارت مستقیم داشت. «جهّهم»

۲- مدیریت صحیح یوسف علیه السلام موجب شد در زمان قحطی نه تنها مشکلی برای مردم مصر پیش نیاید بلکه به اطراف نیز کمک کند. «جهّهم بجهازهم»*

۳- هم رازداری لازم است و هم راستگویی. یوسف گفت: «اخ لکم» و نگفت: برادر من، تا راستگویی و رازداری با هم رعایت شود.

۴- اشخاص یا مؤسسه ها و یا کشورهایی که کمک های اقتصادی می کنند، می توانند بعضی از شرایط را در جهت رشد و یا مصالح دیگر، مطرح کنند. «اتتونی باخ...»

۵- حتی در زمان بحران و قحطی نیز بی عدالتی و کم فروشی ممنوع است. «اوفی الکیل»

۶- در معامله باید مقدار جنس مشخص باشد. «الکیل»

۷- بدی ها را با خوبی پاسخ دهیم. (یوسف سهم برادران را کامل داد و درباره ی ظلمی که به او کرده بودند سخن نگفت) «و جاء اخوه یوسف... اوفی الکیل»*

۸- کم فروشی یا عدالت کارگزاران، (کارگران و دستیاران)، به حساب مسئول اصلی و مافوق است. «اُئی اوفی الکیل»

۹- خرید و فروش و توزیع غلات در مصر زمان یوسف علیه السلام با پیمانانه بوده است. «اوفی الکیل»*

۱۰- مسئولین توزیع امکانات عمومی باید عادل باشند. «اوفی الکیل»*

۱۱- قدرت را وسیله ی انتقام قرار ندهیم. «اوفی الکیل و انا خیر المنزلین»*

۱۲- مهمان نوازی از اخلاق انبیاست. «خیر المنزلین»

۱۳- به مسافران و کاروان هایی که وارد منطقه ی ما می شوند حتی در زمان نیاز و قحطی، احترام کنیم. «خیر المنزلین»

«٦٠» فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرُبُونِ

ص: ٧٢

(ولی) اگر آن برادر را نزد من نیاورید، نه پیمانۀ ای (از غله) نزد من خواهید داشت و نه نزدیک من شوید.

پیام ها:

۱- در مدیریت، هم محبت لازم است و هم تهدید. اول مژده و محبت؛ «أنا خير المنزلین» بعد تهدید و اولتیماتوم. «فان لم تا تونی»

۲- زمینه های سوء استفاده را از بین ببریم. (اگر رسم شود که حاضرین سهم غائبین را بگیرند بعضی سوء استفاده می کنند.) «فان لم تا تونی فلا کیل لکم»*

۳- در اجرای قانون، میان برادر و خانواده و دیگران نباید تبعیض قائل شد. «فلا کیل لکم» (هر شخصی سهم معینی داشت و باید خود دریافت می کرد.)

۴- در تهدید لازم نیست که مدیر تصمیم صد در صد بر اجرا داشته باشد. «فلا کیل لکم» (زیرا یوسف کسی نبود که حاضر شود برادرانش از قحطی بمیرند.)

۵- قاطعیت در پیاده کردن برنامه ها، شرط رهبری است. «فلا کیل لکم عندی و لا تقربون»

تفسیر سوره یوسف « آیات ۶۱ تا ۶۵

«۶۱» قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ

(برادران به یوسف) گفتند: او را با اصرار و التماس از پدرش خواهیم خواست و حتماً این کار را خواهیم کرد.

نکته ها:

«مراوده» به مراجعه پی در پی، همراه با التماس یا خدعه و فریب گفته می شود.

بوی حسد از کلام برادران استشمام می شود، به جای «أبانا» گفتند: «اباه» در اول سوره نیز گفتگوی برادران این بود: «لیوسف و اخوه احب الی ابینا منّا» پدر برای ماست، ولی یوسف و برادرش را بیشتر از ما دوست دارد.

پیام ها:

۱- سفر فرزند کوچک باید به اذن پدر و رضایت او باشد. «سنراود عنه اباه»*

۲- برادران یوسف از عکس العمل منفی پدرشان در برابر تقاضای همراه بردن بنیامین مطلع بودند. («سنراود» به معنای گفتگوی پی در پی همراه با نقشه و تدبیر است)*

۳- حضرت یعقوب پس از ماجرای یوسف بنیامین را از خود دور نمی کرده است و جدا کردن او از پدر، کار آسانی نبود. «سنراود عنہ اباه»*

ص: ۷۳

«۶۲» وَقَالَ لِفَتْيَانِهِ اجْعَلُوا بَضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

و (یوسف) به غلامان خود گفت: آنچه را به عنوان قیمت پرداخته اند در بارهایشان بگذارید، تا چون به خانواده ی خود بازگردند آن را باز شناسند، به امید آنکه (بار دیگر) برگردند.

نکته ها:

حضرت یوسف که در آیات قبل از او با تعابیری چون؛ «صادق، محسن، مخلص» یاد شده، یقیناً بیت المال را به پدر و برادران خود نمی بخشد و ممکن است که پول غله را از سهم و ملک شخصی خود داده باشد.

پول را برگرداند تا بی پولی، مانع سفر دوم آنها نشود. «لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» علاوه بر آنکه برگرداندن پول، نشانه صمیمیت و نداشتن سوءقصد از اصرار بر آوردن برادر است و مخفیانه در بین کالا گذاردن نشانه بی منت بودن و حفظ از دستبرد سارقین است.

یوسف که دیروز برده و خدمتکار بود، امروز غلام و خدمتکار دارد. «لفتیانه» اما در هنگام ملاقات برادران، نه انتقام گرفت و نه گلایه ای نمود و نه کینه ای داشت. بلکه با برگرداندن سرمایه آنان، به آنها توجه داد که من شما را دوست می دارم.

پیام ها:

۱- مدیر و رهبر لایق باید طرجهایش ابتکاری باشد. «اجعلوا»

۲- بدی ها را با خوبی جبران کنیم. «اجعلوا بضاعتهم»

۳- صلہ رحم یعنی کمک نمودن، نه معامله کردن. «اجعلوا بضاعتهم»

۴- پول گرفتن در زمان نیاز از پدر پیر و برادران، با کرامت نفس سازگار نیست. «اجعلوا بضاعتهم فی رحالهم»

۵- یوسف علیه السلام، کار برگرداندن پول برادران را بر عهده ی چند نفر گذاشت. شاید برای اینکه کار سریع انجام شود و برادران متوجه نشوند. «اجعلوا بضاعتهم فی رحالهم»

۶- کمک به دیگران را حتی الامکان مخفیانه انجام دهیم. «فی رحالهم»*

۷- نه انتقام و نه کینه، بلکه هدیه دادن برای ارتباط بعدی. «اجعلوا بضاعتهم فی رحالهم... لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»

۸- برای بازیافتن انسان ها، باید از پول گذشت. «اجعلوا بضاعتهم... لعلهم يرجعون»

۹- احسان و خوبی کردن بهترین وسیله جذب افراد است. «اجعلوا بضاعتهم... يرجعون»*

۱۰- مسئولین، کارگزاران خود را نسبت به برنامه ها و طرحها کاملاً توجیه کنند تا مدیران موفق باشند. (یوسف به همه فهماند که هدف این کار، بازگشت این کاروان است) «لعلهم يرجعون»*

۱۱- در طرح ها و برنامه ها، یقین صددرصد به عملی شدن آن لازم نیست. «لعلهم يرجعون»

ص: ۷۴

«۶۳» فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُعِ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا أَخَانَا نَكْتُلْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ

پس چون به سوی پدر خود باز گشتند، گفتند: ای پدر پیمانہ (برای نوبت دیگر) از ما منع شد، پس برادرمان (بنیامین) را با ما بفرست تا سهمیه و پیمانہ خود را بگیریم و ما حتماً نگهبان او خواهیم بود.

پیام ها:

۱- یعقوب بر خانواده و فرزندان خویش، مدیریت و تسلط کامل داشت به نحوی که رفت و آمدها باید زیر نظر او باشد. «یا ابانا منع...»

۲- بنیامین بدون اجازه پدر به مسافرت اقدام نمی کرد. «فارسل معنا»

۳- برای گرفتن چیزی و یا جلب اعتماد کسی، از عواطف استفاده کنیم. «اخانا»

۴- مجرم چون در درون نگرانی دارد، در سخنانش تأکیدهای پی در پی دارد. «اننا له لحافظون» (کلمه «اننا» و حرف «لام» و جمله اسمیه نشانه تأکید است).

«۶۴» قَالَ هَلْ ءَامَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمِنْتُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ

(یعقوب) گفت: آیا شما را بر او امین بدانم، همان طور که شما را بر برادرش امین دانستم (و دیدید که چه شد) پس (به جای شما به خدا اعتماد می کنم که) خداوند بهترین حافظ است و او مهربان ترین مهربانان است.

نکته ها:

سؤال: با توجه به سابقه بدی که فرزندان یعقوب داشتند، چرا پدرشان مجدداً فرزند دیگرش را به آنان سپرد؟

پاسخ: فخر رازی (۱۰۸) احتمالات متعددی را مطرح نموده که هر کدام از آنها می تواند توجیهی بر این موافقت باشد؛

اولاً: برادران از اقدام اولیه شان به نتیجه ای که مورد نظرشان بود، (محبوبیت در نزد پدر) نرسیده بودند.

ثانیاً: حسادت برادران نسبت به این برادر، کمتر از یوسف بود.

ثالثاً: شاید قحطی و خشکسالی شرایط ویژه ای را پدید آورده بود که سفر مجدد را ضروری می کرد.

رابعاً: دهها سال از حادثه اوّل گذشته و فراموش شده تلقّی می شد.

خامساً: خداوند متعال در حفظ فرزندش به او بشارت داده بود.

ص: ۷۵

در آیه ۱۲، حضرت یعقوب در مورد یوسف، به حافظ بودن برادرانش اعتماد کرد، به فراق یوسف و نابینایی گرفتار شد، ولی در مورد بنیامین به خدا تکیه کرد و گفت: «فَاللَّهِ خَيْرٌ حَافِظًا» هم توانا شد، هم بینا و هم فراق و جدائی پایان یافت.

پیام ها:

۱- اعتماد سریع به کسی که سابقه تخلف دارد، جایز نیست. «هل آمنکم» آیا شما را امین بدانم؟

۲- یاد خاطرات تلخ گذشته، انسان را در برابر حوادث آینده بیمه می کند. «آمنکم علی اخیه من قبل» (یعنی من یک بار در گذشته شما را بر برادرش امین دانستم و دیدید که چه شد).

۳- با یک شکست یا تجربه ی تلخ، خود را کنار نکشیم. «فَاللَّهِ خَيْرٌ حَافِظًا» یعقوب بار دیگر فرزند دوم را با توکل به خدا به برادران تحویل داد.

۴- برادران یوسف، خود را حافظ پنداشتند، «أَنَا لَهُ لِحَافِظُونَ» اما حضرت یعقوب تذکر داد که خداوند حافظ است. «فَاللَّهِ خَيْرٌ حَافِظًا...»*

۵- بر عوامل ظاهری و مادی هر چند فراوان باشند تکیه نکنیم، تنها بر خدا توکل کنیم. «فَاللَّهِ خَيْرٌ حَافِظًا»*

۶- با توجه به رحمت بی نظیر الهی و با توکل به خداوند، به استقبال حوادث زندگی برویم. «فَاللَّهِ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»

۷- حفاظت الهی، پرتوی از رحمت اوست. «فَاللَّهِ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»

«۶۵» وَكَمَا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بَضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَا وَنَزَدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَلِكُ كَيْلُ يَسِيرٍ

و هنگامی که بارهای خود را گشودند، دریافتند که سرمایه شان به آنها بازگردانده شده، گفتند: ای پدر (دیگر) چه می خواهیم؟ این سرمایه ی ماست که به ما باز گردانده شده و ما قوت و غذای خانواده ی خود را فراهم و از برادرمان حفاظت می کنیم و (با بردن او) یک بار شتر می افزاییم و این (پیمانۀ اضافی نزد عزیز) پیمانۀ ای ناچیز است.

نکته ها:

شاید معنای آیه چنین باشد: این مقداری که گرفته ایم به جایی نمی رسد، اگر نوبت دیگر برویم، بار بیشتری می گیریم.

کلمه ی «نمیر» از «میر» یعنی مواد غذایی و «نمیر اهلنا» یعنی به خانواده ی خود غذا می رسانیم.

از جمله «نزداد کیل بعیر» استفاده می شود که سهم هر نفر، یک بار شتر بوده که باید خود حاضر باشد و دریافت کند.

ص: ۷۶

پیام ها:

۱- هنر یوسف، نه فقط انسان بودن که انسان سازی است. «وجدوا بضاعتهم رُدت اليهم» (به برادران حسود و جفاکار خود، مخفیانه هدیه می دهد تا زمینه را برای مراجعت آنها فراهم سازد. قرآن می فرماید: «ادفع بالتي هي احسن»^(۱))

آیات ۶۶ تا ۷۰ بدی را با خوبی دفع کنید

۲- اگر از اول پول و بهای کالا گرفته نشود، خریدار تحقیر می شود. اگر قصد هدیه هست ابتدا پول اخذ شود، ولی به شکل عاقلانه برگردانده شود. «رُدت اليهم»

۳- مرد، مسئول تغذیه خانواده است. «نمیر اهلنا» (یعنی غذای خانواده را ما تهیه می کنیم).

۴- سهمیه بندی مواد غذایی در شرایط کمبود، کاری پسندیده است. «نزداد كيل بعير»

تفسیر سوره یوسف « آیات ۶۶ تا ۷۰

«۶۶» قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِّنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ

(پدر) گفت: من هرگز او را با شما نخواهم فرستاد تا آنکه (با سوگند) به نام خدا، وثیقه ای محکم بیاورید که حتماً او را نزد من برگردانید، مگر آنکه همه شما گرفتار حادثه ای شوید. پس چون وثیقه خود را آوردند (پدر) گفت: خداوند بر آنچه می گوئیم وکیل است.

نکته ها:

«موثق» یعنی آنچه مایه وثوق و اطمینان به گفته ها و وعده ها است که می تواند عهد، سوگند و نذر باشد. «موثقاً من الله»

پیام ها:

۱- تنها به خویشاوندی اکتفا نکنیم و قراردادها را محکم کنیم. (پدر گفت: تا وثیقه نگذارید، اجازه نمی دهم) «لن ارسله معکم حتی...»*

۲- ایمان به خدا و سوگند و نذر و عهد با او، قوی ترین پشتوانه بوده و هست. «موثقاً من الله»

۳- هرگاه از شخصی بدقولی و بدرفتاری دیدیم، در نوبت بعد قرارداد را محکم تر کنیم. «موثقاً»

۴- فرزند خود را به راحتی همراه دیگران نفرستیم. «تؤتون موثقاً من الله»

۵- در قراردادها، پیش بینی حوادث غیرمترقبه و خارج از مدار اختیار را بکنیم. «الآن يحاط بكم» (یعنی مگر آنکه ما گرفتار حادثه غیر مترقبه ای شویم که در این صورت تکلیفی نداریم).

۶- محکم کاری های قانونی و حقوقی، ما را از توکل به خداوند غافل نکند. «اللّٰهُ عَلٰى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ»

ص: ۷۷

۱- ۱۰۹) فصلت، ۳۴.

«۶۷» وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أُلْحِمْتُمْ إِلَّا اللَّهُ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ

و (يعقوب) گفت: ای پسران من (چون به مصر رسیدید، همه) از یک دروازه (به شهر) وارد نشوید (تا توجه مردم به شما جلب نشود) بلکه از دروازه های مختلف وارد شوید و (بدانید من با این سفارش) نمی توانم چیزی از (مقدّرات) خدا را از شما دور کنم. فرمان جز برای خدا نیست، تنها بر او توکل می کنم و همه توکل کنندگان (نیز) باید بر او توکل نمایند.

پیام ها:

۱- عاطفه پدری حتی نسبت به فرزندان خطاکار، از بین نمی رود. «یا بنی»

۲- چاره اندیشی و تدبیر برای حفظ سلامت فرزندان، لازم است. «یا بنی لا تدخلوا...»

۳- وقتی توصیه کننده عالم و آگاه است لازم نیست فرمانبر از فلسفه آن دستور آگاه باشد. («لا تدخلوا...» را عمل کردند و فلسفه و راز آن را نپرسیدند)»

۴- از بهترین زمان های موعظه، در آستانه سفر است. یعقوب در آستانه سفر فرزندان به آنان گفت: «یا بنی لا تدخلوا من باب واحد»

۵ - جلو حساسیت ها، سوءظن ها و چشم زخم ها را بگیریم، ورود گروهی جوان به منطقه ی بیگانه، عامل سوءظن و سعایت است. «لا تدخلوا من باب واحد»

۶- فقط بازدارنده و نهی کننده نباشیم، بلکه راه حل نیز ارائه دهیم. «لا تدخلوا... و ادخلوا»*

۷- برای رسیدن به مقصود بایستی راههای مختلف را پیمود. «و ادخلوا من ابواب متفرقه»*

۸ - مدیر خوب باید علاوه بر برنامه ریزی، حساب احتمالات را بکند، زیرا انسان در اداره ی امور خود مستقل نیست. یعنی با همه محاسبات و دقت ها باز هم دست خدا باز است و تضمینی برای انجام صددرصد محاسبات ما نیست. «وما أغنی عنکم من اللّٰه من شیء»

۹- در برابر مقدّرات حتمی خداوند، چاره ای جز تسلیم نیست. «ما اغنی عنکم من اللّٰه من شیء»

۱۰- حاکم مطلق هستی، خداوند است. «ان الحکم الا للّٰه»

۱۱- هم احتیاط و محاسبه لازم است؛ «لاتدخلوا...» و هم توکل به خداوند ضروری است. «علیه توکلت» با توکل زانوی اُشتر
ببند.

۱۲- به غیر خداوند، توکل نکنیم. «علیه توکلت» چرا که او به تنهایی کفایت می کند، «وکفی بالله وکیلا» (۱۱۰) و بهترین
وکیل است. «نعم الوکیل» (۱۱۱)

۱۳- یعقوب، هم خود توکل کرد و هم دیگران را با امر به توکل تشویق نمود. «توکلت... فلیتوکل...»

ص: ۷۸

«۶۸» وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَكُدُو عِلْمٍ لَمَّا عَلَّمْنَاهُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

و چون از همانجا که پدرشان دستورشان داده بود وارد (مصر) شدند، این کار در برابر اراده خداوند هیچ سودشان نبخشید، جز آنکه نیازی در دل یعقوب بود که عملی شد. (تنها اثر ورود از چند دروازه حفظ از چشم زخم و رسیدن برادران، به خصوص بنیامین به یوسف بود که عملی شد و اثر دیگری نداشت) و البته (یعقوب) بخاطر آنچه به او آموزش داده بودیم دارای علمی (فراوان) بود ولی بیشتر مردم آگاه نیستند.

نکته ها:

در اینکه آرزوی درونی و حاجت یعقوب که برآورده شد چه بوده است احتمالاتی وجود دارد:

۱- رسیدن بنیامین به یوسف و خارج شدن یوسف از تنهایی، هر چند به صورت اتهام سرقت باشد.

۲- سرعت بخشیدن به وصال پدر و پسر که در آینده به آن اشاره خواهد شد.

۳- انجام وظیفه، بدون آنکه ضامن نتیجه ی آن باشد. حاجت یعقوب آن است که در مقدمات کار کوتاهی نشود و از یک در وارد نشوند، ولی آنچه خواهد شد به دست خداوند است.

پیام ها:

۱- تجربه های تلخ، انسان را باادب می کند و سخنان بزرگان را می پذیرد. «و لَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ»

۲- اطاعت از پدر، لازم و ارزشمند است. «دخلو من حیث امرهم ابوهم»*

۳- اگر از بی ادبی و نقاط منفی افراد سخن گفتیم، از ادب آنان نیز بگوییم. «دخلو ... ابوهم» (اگر برادران قبلاً نسبت ضلالت به پدر می دادند، امروز تسلیم امر پدر شدند).

۴- محاسبات و دقت و برنامه ریزی ها، با وجود اراده ی خداوند کارساز است، آنجا که او نخواهد کارساز نیست. «ما کان یغنی عنهم من الله من شیء»

۵ - یعقوب، بر مطالب و اسراری آگاه بود که مصلحت نمی دانست بازگو کند. «حاجه فی نفس یعقوب»

۶- دعا و حاجت اولیای خدا، مستجاب می شود. «حاجه فی نفس یعقوب قضاها»

۷- علم انبیا از جانب خداوند است. «عَلْمَنَاهُ»

۸- بیشتر مردم عالمان حقیقی را نمی شناسند. «عَلْمَنَاهُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»*

۹- بیشتر مردم، به اسباب و علل چشم می دوزند و از حاکمیت خداوند و لزوم توکل بر او ناآگاهند. «أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»

ص: ۷۹

۱۰- معیار حق و باطل، تشخیص اکثریت نیست. «اکثر الناس لا يعلمون»*

«۶۹» وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ ءَاوَىٰ إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

وقتی (برادران) بر یوسف وارد شدند، او برادرش (بنیامین) را در نزد خود جای داده گفت: همانا من برادر تو هستم، پس از آنچه انجام می دهند، اندوهگین مباش.

نکته ها:

در تفاسیر آمده است که وقتی فرزندان یعقوب علیه السلام وارد مصر شدند، یوسف میزبان آنان شد و برای هر دو نفر، یک طبق غذا مقرر کرد. بنیامین در آخر تنها ماند. یوسف او را در کنار خودش نشاند و آنگاه برای هر دو نفر اتاقی قرار داد و باز بنیامین را هم اتاق خویش ساخت. بنیامین از بی وفایی های برادران و جنایتی که درباره یوسف در سالهای قبل کرده بودند، سخن گفت. در اینجا بود که کاسه ی صبر یوسف لبریز شد

و گفت: نگران مباش من همان یوسفم و چنان با تأکید گفت: «اِنِّي انا اخوك» که جایی برای احتمال این سخن که «من جای برادرت باشم» نگذارد.

در مورد جمله «فلا تبتئس بما كانوا يعملون» دو معنی احتمال می رود: یا از عملکرد گذشته ی برادران اندوهگین مباش، یا از برنامه ای که غلامان برای نگاهداری تو دارند و پیمان را در بار تو خواهند گذاشت تا در پیش من بمانی، نگران مباش.

پیام ها:

۱- برادرانی که دیروز به قدرت خود می بالیدند و می گفتند: «نحن عصبه» ما گروه قوی هستیم. اکنون باید برای تهیه آذوقه، با کمال تواضع آستانه یوسف را ببوسند. «دخلوا علی»

۲- کلام ها، طبقه بندی، محرمانه و علنی دارد. یوسف تنها به صورت محرمانه به بنیامین گفت: «اِنِّي انا اخوك» (هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد).

۳- در بعضی امور، تنها خواص را باید در جریان گذاشت. «اِنِّي انا اخوك»

۴- هرگاه به نعمتی رسیدیم، تلخ کامی های گذشته را فراموش کنیم. (یوسف و بنیامین به دیدار هم رسیدند، پس نگرانی های قبلی را باید فراموش کرد.) «فلا تبتئس...»

۵- قبل از اجرای طرح و نقشه، باید بی گناه از نظر روحی آماده و توجیه باشد. (به بنیامین گفته شد که به نام سارق تورا نگاه می داریم نگران مباش.) «فلاتبتئس»

«(۷۰) فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ

ص: ۸۰

پس چون بارهای برادران را مجهز و مهیا ساخت، ظرف آبخوری (گران قیمتی) را در خورجین برادرش (بنیامین) قرار داد، سپس منادی صدا زد؛ ای کاروانیان! قطعاً شما دزد هستید.

نکته ها:

«سقایه» پیمانۀ ای است که در آن آب می نوشند. «رحل» به خورجین و امثال آن می گویند که روی شتر می گذارند. کلمه ی «عیر» به معنی کاروانی است که مواد غذایی حمل می کنند. (۱۱۲)

این چندمین باری است که یوسف طرح ابتکاری می دهد، یک بار بهای غله را در بار برادران گذاشت تا دوباره بازگردند و این بار ظرف قیمتی را در محموله برادر گذاشت تا او را نزد خود نگاه دارد.

حضرت یوسف علیه السلام در مرحله ی قبل بضاعت را توسط غلامان در بار برادران گذارد، «اجعلوا بضاعتهم فی رحالهم» ولی در سفر دوم شخصاً سقایه را در بار بنیامین قرار داد. (چون موضوع سرّی بود). «جعل السقایه فی رحل اخیه»*

در تفاسیر آمده است که در جلسه دو نفره ای که یوسف و بنیامین با هم داشتند، یوسف از او پرسید آیا دوست دارد در نزد وی بماند. بنیامین اعلام رضایت کرد، ولی یادآور شد که پدرش از برادران تعهد گرفته که او را برگردانند. یوسف گفت: من راه ماندن تو را طراحی می کنم و لذا با موافقت بنیامین این نقشه کشیده شد.

نظیر فیلم ها، نمایش ها و صحنه های تئاتر که افراد در ظاهر و در شکل مجرم و گناهکار احضار و مخاطب می شوند و یا حتی شکنجه می گردند، ولی آنها بخاطر توجیه قبلی و رضایت شخصی و مصلحت مهم تری آن را پذیرا شده اند.

سؤال: چرا در این ماجرا به بی گناهیانی نسبت سرقت داده شد؟

پاسخ: بنیامین با آگاهی از این طرح و اتهام، برای ماندن در نزد یوسف اعلام رضایت کرد و باقی برادران هر چند در یک لحظه ناراحت شدند، ولی بعد از بازرسی از آنها رفع اتهام گردید. علاوه بر آنکه کارگزاران از اینکه یوسف خود پیمانۀ را در میان بار گذارده «جَعَلَ» خبر نداشتند و بطور طبیعی فریاد زدند: «انکم لسارقون»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «لا کذب علی المصلح» کسی که برای اصلاح و رفع اختلاف دیگران دروغی بگوید، دروغ حساب نمی شود، و آنگاه حضرت این آیه را تلاوت فرمودند. (۱۱۳)

پیام ها:

ص: ۸۱

۱- گاهی صحنه سازی برای کشف ماجرای جاز است و برای مصالح مهم تر، نسبت دادن سرقت به بی گناهی که از قبل توجیه شده باشد، مانعی ندارد. (۱)

آیات ۷۱ تا ۷۵ «انکم لسارقون»

۲- اگر در میان گروهی یک نفر خلافکار باشد، مردم تمام گروه را خلافکار می نامند. «انکم لسارقون»

تفسیر سوره یوسف « آیات ۷۱ تا ۷۵

«۷۱» قَالُوا وَ أَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقَدُونَ

(برادران یوسف) رو به ماموران کردند و گفتند: شما چه چیزی را گم کرده اید.

«۷۲» قَالُوا نَفَقْدُ صُوعَ الْمَلِكِ وَ لِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلٌ بَعِيرٍ وَ أَنَا بِهِ زَعِيمٌ

گفتند: پیمانان و جام مخصوص شاه را گم کرده ایم و برای هرکس آن را بیاورد، یک بار شتر (جایزه) است و من این را ضمانت می کنم.

نکته ها:

کلمه ی «صواع» و «سقایه» به یک معنی بکار رفته اند، پیمانان ای که هم با آن آب می خورند و هم گندم را کیل و اندازه می کنند که نشانه صرفه جویی، بهره وری و استفاده چند منظوره از یک وسیله است. «صواع»، ظرفی است که گنجایش یک صاع (حدود ۳ کیلو گرم) گندم را دارد.

کلمه ی «حِمْل» به بار گفته می شود. و کلمه «حِمْل» نیز به معنای بار است، اما باری که پنهان باشد، مثل بارانی که در دل ابر است یا فرزندی که در شکم مادر است. (۱۱۵)

جمله ی «لمن جاء به حمل بعیر» هرکس چنین کند من چنان پاداش می دهم، در اصطلاح فقهی «جُعَاله» نامیده می شود که دارای سابقه و اعتبار قانونی است.

پیام ها:

۱- برادران با جمله ی «ماذا تفقدون» توصیه کردند که قبل از اثبات موضوع دزدی کسی را نباید متهم کرد.*

۲- جایزه تعیین کردن، از شیوه های قدیمی است. «ولمن جاء به حمل بعیر»

۳- جوایز باید متناسب با افراد و زمان باشد. در زمان قحطی بهترین جایزه، یک بار شتر غلّه است. «جَمَلٌ بَعِيرٌ»

۴- ضامن باید فرد معین و مشخصی باشد. «و انا به زعیّم»*

۵ - ضامن باید معتبر باشد. «و انا به زعیّم»*

۶- ضامن گرفتن برای جلب اطمینان، سابقه تاریخی دارد. «انا به زعیّم»

ص: ۸۲

۱- ۱۱۴) تفسیر المیزان.

﴿٧٣﴾ قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَّا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ

گفتند: به خدا سوگند شما می دانید که ما برای فساد در این سرزمین نیامده ایم و ما هرگز سارق نبوده ایم.

نکته ها:

برادران یوسف گفتند: شما می دانید که ما برای سرقت و فساد به این منطقه نیامده ایم، در اینکه از کجا می دانستند، چند احتمال دارد: شاید با اشاره یوسف باشد که این گروه دزد نیستند. شاید هنگام ورود به منطقه گزینش شده بودند. آری برای ورود و خروج هیئت های بیگانه، مخصوصاً در شرایط بحرانی، باید دقت کرد تا به اهداف مسافران مطمئن شد.

پیام ها:

۱- حُسن سابقه، نشانه ای برای برائت است. «لقد علمتم»

۲- دستگاه امنیتی مصر قوی و کارآزموده بوده است و می دانست که این غافله برای فساد نیامده اند. «لقد علمتم»*

۳- دزدی و سرقت، یکی از مصادیق فساد در زمین است. «ماجئنا لنفسد فی الارض وما کنا سارقین»

﴿٧٤﴾ قَالُوا فَمَا جَزَاءُؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ

(مأموران یوسف) گفتند: پس اگر دروغ گفته باشید، کیفرش چیست؟

نکته ها:

به نظر می رسد طراح این سؤال حضرت یوسف است، چون می داند برادران طبق مقررات و قانون منطقه کنعان و نظر حضرت یعقوب اظهار نظر خواهند کرد.

پیام ها:

۱- وجدان مجرم را برای تعیین کیفرش، به قضاوت بخوانیم. «فما جزاؤه...»

«٧٥» قَالُوا جَزَاءُ مَنْ وُجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاءُ كَذَّابٍ لِكَ تَجْزَى الظَّالِمِينَ

ص: ٨٣

گفتند: کیفرش چنین است که هر کس پیمانۀ در بارش پیدا شود، خود او جزای سرقت است (که به عنوان گروگان یا برده در اختیار صاحب پیمانۀ قرار گیرد) ما (در منطقۀ کنعان) ظالم (سارق) را اینگونه کیفر می دهیم.

پیام ها:

۱- مجازات سرقت در میان بعضی اقوام گذشته، بردگی سارق بوده است. «فهو جزاؤه» به گفته تفسیر مجمع البیان، مجازات سرقت، بردگی به مدت یک سال بوده است.

۲- در قانون استثنا و تبعیض وجود ندارد، هر کس سارق بود برده خواهد شد. «من وجد فی رحله»

۳- با تفهیم جرم و بیان قانون و عقوبت آن، اعتراض متهم را به حداقل کاهش دهید. «جزائه من وجد...»*

۴- دلایل باید به گونه ای باشد که متهم نیز خود به راحتی اتهام را بپذیرد. «من وجد...»*

۵- وجود یک خلافکار در جمعی دلیل بر خلافکار بودن همه نیست. «من وجد فی رحله»*

۶- کیفر خلافکار در کشور بیگانه می تواند طبق قانون خود او باشد، نه کشور میزبان. «کذلک نجزی الظالمین»

۷- سرقت، نمونه ی بارز ستمکاری است. («ظالم» بجای «سارق») «نجزی الظالمین»

ص: ۸۴

قبلی باید او در مصر می ماند. این طرح و نقشه الهی بود، چون یوسف با قوانین جاری مصر نمی توانست سارق را به عنوان گروگان نگهدارد.

پیام ها:

۱- مأمورین اطلاعاتی باید به نوعی عمل کنند که موجب شک و ظن به آنها نشود. «فبدأ باوعیتهم» (در بازرسی، اول به سراغ بار بنیامین نرفتند، بلکه از دیگر برادران شروع نمودند).

۲- عملکرد کارکنان به عهده مسئولان گذاشته می شود. «فبدأ» (به حسب ظاهر یوسف شخصاً بازرسی نکرده، ولی قرآن می فرماید: او بازرسی را آغاز کرد).

۳- بازرسی اموال متهمان از سوی حاکم، مجاز است. «فبدأ باوعیتهم»

۴- فکر و ابتکار و چاره جویی، از امدادهای غیبی است. «کدنا»

۵- طرح های یوسف، الهامات الهی بود. «کدنا لیوسف»

۶- حضور بنیامین نزد یوسف، به سود یوسف بود. «کذلک کدنا لیوسف»

۷- احترام و مراعات قوانین، حتی در نظام های غیر الهی لازم است. «ماکان لیاخذ اخاه فی دین الملک»

۸- سردمداران نیز بایستی به قانون وفادار و از آن تحلف نکنند. (یوسف به قانون مصر پایبند بود، لذا برادر را با طرح و برنامه نگه داشت) «لیأخذ اخاه فی دین الملک»

۹- مقام های معنوی، درجات و سلسله مراتب دارد. «نرفع درجات...»

۱۰- علم و آگاهی، مایه ی برتری است. «نرفع درجات... وفوق کل ذی علم علیم»

۱۱- دانش بشری محدود است. «فوق کل ذی علم علیم»

«۷۷» قَالُوا إِن يَسْرِقَ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا وَاللَّهِ أَغْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ

(برادران) گفتند: اگر او سرقت کند (جای تعجب نیست، زیرا) پیش از این نیز برادر او دزدی کرده بود. یوسف (این تهمت را) در دل خود پنهان داشت و (با آنکه ناراحت شده بود) به روی آنان نیاورد. (ولی) گفت: موقعیت شما بدتر (از او) است و خداوند به آنچه توصیف می کنید داناتر است.

نکته ها:

حسد در حقّ برادر، دروغگویی و اتّهام بی مورد از جمله دلایل یوسف برای گفتنِ «انتم شرّ مکاناً» به برادران بود. یعنی وضع شما بدتر است.

پیام ها:

ص: ۸۵

۱- متهم، یا انکار می کند و می گوید: من دزد نیستم؛ «ما کنا سارقین» یا کار خود را توجیه می کند و می گوید: دزد بسیار است. «فقد سرق اخ له من قبل»

۲- حسود، حتی پس از گذشت دهها سال ضربه می زند. «فقد سرق اخ له من قبل»

۳- اخلاق برادر، در برادر اثر می گذارد. «اخ له» (اخلاق مادر، در فرزند اثر دارد. بنیامین و یوسف از یک مادر بودند)

۴- آنجا که صفا نیست، اتهام افراد زود پذیرفته می شود. «ان یسرق فقد...» (بیرون آمدن پیمانانه از بار او، دلیل بر سرقت نیست، ولی برادران چون علاقه ای به بنیامین نداشتند، کلمه سرقت را بکار گرفته و مسئله را مسلم پنداشتند.)

۵- آنجا که صفا نیست، خلاف جزیی را کلی قلمداد می کنند. «یسرق» فعل مضارع که برای کار دائمی است، بجای «سرق» که فعل ماضی و برای کار لحظه ای است آمده است. یعنی او همیشه این کاره بوده است.)

۶- برای رسیدن به هدف باید تهمت ها و نیش هایی را تحمل کرد. «سرق اخ له من قبل»

۷- گاهی برای حفظ آبروی خود، به دیگران تهمت می زنند. «سرق اخ له من قبل»

۸- جوانمردی و سعه صدر، رمز رهبری است. حضرت یوسف نسبت دزد بودنش را از برادران شنید ولی در دل پنهان کرد و به رو نیاورد. «فاسرها یوسف»

۹- رازها را فدای احساسات نکنیم. (یوسف از برادران نسبت دزدی می شنید، ولی به خاطر مصلحت، رازداری کرد) «فاسرها یوسف فی نفسه»

۱۰- افشاگری همیشه ارزش نیست. «و لم یبدها لهم»

۱۱- بر فرض سرقت پیمانانه از سوی بنیامین، باز هم برادران دیگر از او بدتر بودند، چون آنان برادر خود یوسف را دزدیده بودند. «انتم شر مکانا»

﴿۷۸﴾ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

(برادران) گفتند: ای عزیز! همانا برای او پدری است پیر و سالخورده، پس یکی از ما را به جای او بگیر (و او را رها کن) همانا تو را از نیکوکاران می بینیم.

وقتی برادران یوسف دیدند نگاهداشتن بنیامین قطعی شد، با توجه به تعهدی که به پدر سپرده بودند و سابقه ای که درباره یوسف نزد پدر داشتند، و احساس کردند برگشتن بدون بنیامین بسیار تلخ است، تقاضای خود را با روان شناسی خاصی مطرح نمودند و شروع به التماس کردند و با

ص: ۸۶

بیان های عاطفی و محرک همچون، تو عزیز و قدرتمندی، تو از نیکوکارانی، او پدری پیر و سالخورده دارد، هر کدام از ما را خواستی به جای او

بگیر، درصدد جلب بخشش او بر آمدند.

پیام ها:

۱- مقدرات الهی، هر سنگدل و ستمگری را روزی به خاک مذلت می نشاند. (جمله «یا ایها العزیز...» آهنگ عجز و التماس دارد)

۲- خداوند به تقوا پیشگانی که هواپرستان آنها را خوار کنند عزت خواهد بخشید. «یا ایها العزیز»*

۳- فراز و نشیب و حالات مختلف روزگار، سختی و آسانی، ضعف و قدرت، تغییری در احوال محسنان ایجاد نمی کند. یوسف در همه جا و همه ی شرایط، نیکوکار توصیف شد؛ جمله ی «أنا نراک من المحسنین» هم از زندانیان در دوران تلخ زندان شنید و هم از برادران در دوران عزت و قدرت.*

﴿۷۹﴾ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لظَالِمُونَ

(یوسف) گفت: پناه به خدا از اینکه کسی را به جز آنکه متاعمان را نزد او یافته ایم، بگیریم. زیرا که در این صورت حتماً ستمگر خواهیم بود.

نکته ها:

دقت در کلمات یوسف علیه السلام، نشان از این دارد که نمی خواهد بنیامین را سارق معرفی کند، لذا نمی گوید: «وجدناه سارقاً» بلکه می گوید: «وجدنا متاعنا عنده» متاع در بار او بود، نه آنکه قطعاً او سارق است.

اگر یوسف برادر دیگری را به جای بنیامین نگه می داشت، طرح به هم می خورد و برادران با او به عنوان یک دزد برخورد می کردند و انواع آزار و اذیت ها را روا می داشتند و آن کس که به جای بنیامین می ماند، احساس می کرد به ناحق گرفتار شده است.

پیام ها:

۱- مراعات مقررات، بر هر کس لازم است و قانون شکنی حتی برای عزیز مصر نیز ممنوع است. «معاذ الله»

۲- نیکوکار قانون شکنی نمی کند. «من المحسنين. قال معاذ الله...»*

۳- قاضی نباید تحت تأثیر احساسات قرار گیرد. «قال معاذ الله»*

۴- قضاوت، کار حسّاسی است که باید در آن به خدا پناه برد. «معاذ الله»*

۵ - یوسف علیه السلام در دو مکان با جمله «معاذ الله» به خدا پناه برد: یکی در خلوت زلیخا و یکی به هنگام قضاوت و حکم.
«معاذ الله»*

ص: ۸۷

۶- قانون شکنی، ظلم است. (نباید به درخواست این و آن مقررات را شکست.) «معاذ الله ان ناخذ»

۷- بی گناه نباید به جای گناهکار کیفر ببیند، هر چند خودش به اینکار رضایت داشته باشد. «معاذ الله»

«۸۰» فَلَمَّا اسْتَيْسَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ

پس چون از یوسف مایوس شدند (که یکی را به جای دیگری بازداشت کند)، نجواکنان به کناری رفتند. (برادر) بزرگشان گفت: آیا نمی دانید که پدرتان برای برگرداندن او بر شما پیمان الهی گرفته و پیش از این نیز درباره یوسف کوتاهی کرده اید. پس من هرگز از این سرزمین نمی روم تا آنکه (یوسف عفو کند یا آنکه) پدرم به من اجازه دهد یا خدا در حق من حکمی کند و او بهترین داور و حاکم است.

نکته ها:

«خَلَصُوا» یعنی خود را از سایرین جدا کردند، «نَجِيًّا» یعنی نجوی کردند. پس «خَلَصُوا نَجِيًّا» یعنی شورای محرمانه تشکیل دادند که چه کنند.

پیام ها:

۱- چنان استوار و قاطع باشیم که بد خواهان از ما مایوس شوند. «فَلَمَّا اسْتَيْسَسُوا مِنْهُ» التماس ها و خواهش ها، ما را از اجرای احکام الهی و اعمال قاطعیت باز ندارد.

۲- روزگاری همین برادران، قدرتمندانه مشورت می کردند که چگونه یوسف را از بین ببرند؛ «اقتلوا یوسف او اطرحوه ارضا... لا تقتلوا... القوه...» امروز کاسه التماس در دست گرفته و مشورت و نجوی می کنند که چگونه بنیامین را آزاد نمایند. «خلصوا نَجِيًّا»

۳- در عدم حضور پدر مسئولیت اعضای خانواده با برادر بزرگتر است. «قال کبیرهم»*

۴- لزوم رعایت سلسله مراتب و موقعیت سنی در خانواده و جامعه. «قال کبیرهم»*

۵- در حوادث تلخ و ناگوار، بزرگترها مسئول تر و شرمنده ترند. «قال کبیرهم»

۶- عهد و پیمان ها لازم الاجرا است. «اخذ علیکم مَوْثِقًا»

۷- پیمان های سخت و قراردادهای محکم، راه سوءاستفاده را می بندد. «اخذ علیکم موثقا»

۸- خیانت و جنایت تا آخر عمر وجدان های سالم را آزار می دهد. «و من قبل ما فرطهم فی یوسف»

۹- تحصّن، یکی از شیوه های قدیمی برای رسیدن به مقصود است. «فلن ابرح الارض»

ص: ۸۸

۱۰- غربت، بهتر از شرمندگی است. «فلن ابرح الارض»

۱۱- به خداوند خوش بین باشیم. «هو خیر الحاکمین»

آیات ۸۱ تا ۸۵

تفسیر سوره یوسف « آیات ۸۱ تا ۸۵

«۸۱» إِرْجِعُوا إِلَىٰ أَيْكُم مَّقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ

(برادر بزرگ گفت: من اینجا می مانم، ولی) شما به سوی پدرتان برگردید، پس بگویید: ای پدر! همانا پسرت دزدی کرده و ما جز به آنچه می دانستیم گواهی ندادیم و ما نگهبان (و آگاه به) غیب نبوده ایم.

پیام ها:

۱- انسان، خودخواه است. در آنجا که می خواستند به گندم بیشتر برسند، گفتند: «فارسل معنا اخانا» (۱۱۶) برادر ما را با ما روانه کن، ولی امروز که تهمت در کار است، گفتند: «ابنک» پسر تو دزدی کرده و نگفتند: برادر ما.

۲- شهادت و گواهی، باید بر اساس علم باشد. «ما شهدنا الا بما علمنا»

۳- در پیمان ها و تعهدات، باید برای حوادث پیش بینی نشده تبصره ای باز کرد. «و ما کنا للغیب...»

۴- عذر خود را با کمال صراحت بگوئیم. «و ما کنا للغیب حافظین»

«۸۲» وَ سَأَلَ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعَيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ

(اگر به حرف ما اطمینان نداری) از قریه ای که در آن بودیم و از کاروانی که در میانشان به اینجا رو آورده ایم، سؤال کن و بی شک ما راستگو هستیم.

نکته ها:

«قریه» تنها به معنای روستا نیست، بلکه به محل اجتماع و مناطق مسکونی گفته می شود؛ خواه شهر باشد یا روستا. ضمناً «واسئل القریه» به معنی سؤال از اهل قریه است.

«عیر» به کاروانی گفته می شود که مواد غذایی حمل و نقل می کند.

برادران یوسف در گفتگو با پدر، در ماجرای کشته شدن یوسف توسط گرگ، دلیل نداشتند، ولی در اینجا برای حرف خود دو دلیل آوردند؛ یکی سؤال از مردم مصر و یکی سؤال از کاروانیان که ما در میان آنان بودیم. علاوه بر آنکه در ماجرای قبل گفتند: «لو کنا صادقین» و کلمه «لو» نشانه تردید و

ص: ۸۹

دلهره و سستی است، ولی در این صحنه با کلمه «اَنَا» و حرف لام که در جمله «اَنَا لصادقون» است نشان می دهند که قطعاً راست

می گویند.

پیام ها:

۱- سابقه ی بد و دروغ، در پذیرش سخنان انسان در تمام عمر ایجاد تردید می کند. «واسئل القریه»

۲- گواهی شهود عینی، راهی معتبر برای اثبات مدعا می باشد. «واسئل القریه... والعیبر...»

۳- امکان تبانی مجموعه ای بزرگ بر کذب، منتفی است. «واسئل القریه... اَنَا لصادقون»*

«۸۳» قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبِرْ جَمِیلاً عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِیعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِیْمُ الْحَكِیْمُ

(یعقوب) گفت: (این چنین نیست) بلکه (بار دیگر) نفس شما (با نسبت دزدی به بنیامین یا تعیین کیفر گروگان گیری) مسئله را برای شما آراسته است، پس صبری نیکو (لازم است) امید است که خداوند همه برادران را با هم نزد من آورد، چرا که او قطعاً آگاه و حکیم است.

نکته ها:

وقتی برادران، پیراهن آغشته به خون یوسف را با ظاهری غمگین و گریان حضور پدر آوردند و گفتند: یوسف را گرگ خورد. حضرت یعقوب گفت: «بل سَوَّلَتْ لَكُمْ انفسکم» یعنی نفس شما این کار را در چشم شما زیبا جلوه داده است و من صبر جمیل می کنم. در اینجا نیز که دو فرزندش (بنیامین و پسر بزرگتر) از او جدا شده اند، همین جمله را تکرار می کند. شاید این سؤال مطرح شود در ماجرای یوسف برادران توطئه و خیانت کردند، ولی در

ماجرای بنیامین این مسایل نبود، پس چرا کلام یعقوب در هر دو مورد یک لحن و یک عبارت است؟ «بل سَوَّلَتْ لَكُمْ انفسکم امرأ فصبر جمیل»

تفسیرالمیزان اینگونه پاسخ می دهد: یعقوب می خواهد بگوید دوری این دو برادر نیز دنباله حرکت قبلی شما نسبت به یوسف است. یعنی تمام این صحنه ها، دنباله همان کار زشت شماست.

صبر، گاهی از روی ناچاری و بیچارگی است، چنانکه اهل دوزخ می گویند: «سواء علينا أصرنا ام جزعنا» صبر کردن و یا

جزع کردن برای نجات ما اثری ندارد. و گاهی صبر آگاهانه و داوطلبانه و تسلیم رضای خداوند است که چهره این صبر در هر جایی با یک عنوان مطرح است؛ صبر در میدان جهاد، شجاعت است. صبر در دنیا، زهد است. صبر در برابر گناه، تقواست. صبر در برابر شهوت، عفت است و صبر در برابر مال حرام، ورع است.

تزئین و زیبانمایی زشتی ها، گاهی توسط شیطان؛ «و اذ زین لهم الشیطان اعمالهم» (۱۱۷) گاهی به وسیله زرق و برق دنیا؛ «اذا اخذت الارض زخرفها و ازینت» (۱۱۸)

و گاهی توسط نفس انسان است. «سؤلت لکم انفسکم»

پیام ها:

۱- نفس برای توجیه گناه، کارهای زشت را در نظر انسان زیبا جلوه می دهد. «سؤلت لکم انفسکم»

۲- صبر، شیوه ی مردان خداست و صبر جمیل، صبری است که در آن سخنی بر خلاف تسلیم و رضای خداوند گفته نشود. (۱۱۹) «فصبر جمیل»

۳- همیشه امیدوار به رحمت الهی باشیم و هرگز مأیوس نشویم. «عسی الله أن یاتینی بهم»

۴- یعقوب به زنده بودن سه فرزندش (یوسف، بنیامین، برادر بزرگتر) یقین داشت و به ملاقاتشان امیدوار بود. «أن یاتینی بهم جمیعا»

۵- برای قدرت الهی، حل مشکلات تازه و کهنه، یکسان است. خداوند می تواند یوسف دیروز و برادر امروز شما را یکجا دور هم گرد آورد. «جمیعا»

۶- مؤمن، حوادث تلخ را نیز از حکمت خدا می داند. «الحکیم»

۷- باور و توجه به عالمانه و حکیمانه بودن افعال الهی، آدمی را به صبر و شکیبایی در حوادث دشوار وادار می کند. «فصبر جمیل، انه هو العلیم الحکیم»

«۸۴» وَ تَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَ ائِیَّضَتْ عَیْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِیْمٌ

یعقوب از فرزندان روی گرداند و گفت: ای دریغا بر یوسف، پس اندوه خود را فرو می خورد (تا آنکه) دو چشمش از اندوه سفید (و نابینا) شد.

نکته ها:

کلمه «اسف» به معنای حزن و اندوه همراه با غضب است. یعقوب بر چشم گریه، و بر زبان «یا اسفا» و در دل حزن داشت.

در روایتی از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: پدرم علی بن الحسین علیهما السلام بیست سال بعد از حادثه کربلا به هر مناسبتی گریه می کرد. سؤال کردند چرا این همه گریه می کنید؟ فرمود: یعقوب یازده پسر داشت یکی غائب شد، با اینکه زنده بود، از گریه چشمانش را از دست داد، ولی من در برابر چشمان خود دیدم پدر و برادرها و هفده نفر از خاندان

نبوت شهید شدن، چگونه گریه نکنم؟

پیام ها:

۱- حسدورزی، یک عمر تحقیر به همراه دارد. حضرت یعقوب از پسران حسود خود رویگردان شد. «و تولی عنهم»

ص: ۹۱

۲- آنها می خواستند با حذف یوسف، خودشان محبوب پدر شوند؛ «یخل لکم وجه اییکم» ولی حسادت، قهر پدر را شامل حال آنها کرد. «تولی عنهم»

۳- یعقوب می دانست که بر فرزند دیگر ظلم نشده است، ظلم بر یوسف رفته است. «یا اسفا علی یوسف»

۴- غصه و گریه، گاهی موجب نابینایی می شود. «ابيضت عیناه من الحزن»

۵- ندبه و گریه و سوز و عشق، نیاز به شناخت دارد. (یعقوب آشنا به یوسف است که از سوز نابینا می شود.)

۶- اهمیت مصائب، بر محور شخصیت افراد است. (ظلم به یوسف با ظلم به دیگران فرق دارد، نام یوسف برده می شود نه دو برادر دیگر.)

۷- گریه، غم و اندوه در فراق عزیزان، جایز است. «وابيضت عیناه من الحزن»

۸- تحمل انسان حادی دارد و روزی لبریز می شود. «وابيضت عیناه من الحزن»*

۹- فرو بردن خشم، از صفات مردان الهی و کاری شایسته است. «فهو کظیم»*

۱۰- گریه و غم، منافاتی با کظم غیظ و صبر ندارد. «فصبرٌ جمیل، یا اسفا، فهو کظیم»

«۸۵» قَالُوا تَاللّٰهِ تَفْتُوْا تَذْكُرُ یُوْسُفَ حَتّٰی تَكُوْنَ حَرْصًا اَوْ تَكُوْنَ مِنَ الْهٰلِکِیْنَ

(فرزندان یعقوب به پدرشان) گفتند: به خدا سوگند تو پیوسته یوسف را یاد می کنی، تا آنکه بیمار و لاغر شوی و (یا مشرف به مرگ و) از بین بروی.

نکته ها:

«حَرْصٌ»، به کسی گویند که عشق یا اندوه و حزن، او را فرسوده کرده باشد.

پیام ها:

۱- یوسف ها همواره باید در یادها باشند. «تفتوا تذکر یوسف» (اولیای خدا در دعای ندبه، یوسف زمان را صدا می زنند و گریه می کنند.)

۲- اگر می خواهید ببینید چقدر کسی را دوست دارید، ببینید چقدر به یاد او هستید. «تفتؤا تذکر یوسف»*

۳- آن که یوسف را می شناسد، سوزی دارد که افراد عادی آن را درک نمی کنند. «تذکر یوسف حتی تکون حرضاً»

۴- مسایل روحی و روانی، در جسم اثر می گذارد. «حرضاً او تکون من الهالکین» (فراق می تواند انسان را بشکند و یا بکشد، تا چه رسد به داغ و مصیبت. آری، حساب عاطفه پدری، از علاقه های عادی جداست.)

(۱۱۹) تفسیر نورالثقلین.

ص: ۹۲

تفسیر سوره یوسف « آیات ۸۶ تا ۹۰

«۸۶» قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

(یعقوب) گفت: من ناله (آشکار) و حزن (پنهان) خود را فقط به خدا شکایت می برم و از (عنایت و لطف) خداوند چیزی را می دانم که شما نمی دانید.

نکته ها:

«بثّ» به حزن شدیدی گفته می شود که گویا شدت آن باعث شده دارنده اش نتواند آن را بیان کند.

در قرآن نمونه هایی از انابه انبیا مطرح شده است:

حضرت آدم از کار خود به درگاه خدا ناله نمود؛ «قَالَ رَبِّنا ظَلَمنا انفسنا» (۱۲۰) و حضرت ایوب از بیماری خود؛ «أَنِّي مَسِينِي الضَّرَّ» (۱۲۱) و حضرت موسی از فقر و نداری؛ «رَبِّ أَنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ» (۱۲۲) و حضرت یعقوب از فراق فرزند. «أَنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي»

پیام ها:

۱- آنچه مذموم است، یا سکوتی است که بر قلب و اعصاب فشار می آورد و سلامت انسان را به مخاطره می اندازد و یا ناله و فریاد در برابر مردم است که موقعیت انسان را پایین می آورد، اما شکایت بردن به نزد خداوند مانعی ندارد. «أَنَّمَا أَشْكُوا... إِلَى اللَّهِ»

۲- موحد، درد دل خود را تنها با خدا در میان می گذارد. «أَنَّمَا أَشْكُوا... إِلَى اللَّهِ»

دست حاجت چو بری، نزد خداوندی بر

که کریم است و رحیم است و غفور است و ودود

نعمش نامتناهی، کرمش بی پایان

هیچ خواننده از این در نرود بی مقصود

۳- افراد ظاهربین از کنار حوادث به راحتی می گذرند، ولی انسان ژرف نگر، آثار و حوادث را تا قیامت می بینند. «اعلم من

اللَّهُ ...»

۴- یعقوب به زنده بودن یوسف و سرآمدن فراقش و به حقایقی درباره ی خدا و صفات او آگاه بود که بر دیگران پوشیده بود. «اعلم من اللّٰه ما لاتعلمون»

۵ - شاید «ما لا تعلمون» همان رؤیای یوسف باشد که یعقوب در آغاز آن را تعبیر کرده بود.*

ص: ۹۳

«۸۷» يَا بَنِي آدْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ وَ لَا تَأْتِسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَأْتِسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا لِقَوْمِ الْكَافِرُونَ

ای پسرانم (بار دیگر به مصر) بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت خداوند مأیوس نشوید، حقّ این است که جز گروه کافران، از رحمت خداوندی مأیوس نمی شوند.

نکته ها:

«تَحَسَّس» جستجوی چیزی از راه حس است. «تَجَسَّس» به جستجو کردن در مورد بدی ها و «تَحَسَّس» به جستجو در مورد خوبی ها گفته می شود.

به تعبیر راغب، «رُوح» و «روح» به معنای جان است، ولی «رُوح» در موارد فَرَج و رحمت به کار می رود، گویا با گشایش گره و مشکل، جان تازه ای در انسان دمیده می شود.

در تفسیر تبیان آمده است: «روح» از «ریح» است، چنانکه انسان با وزش باد احساس راحتی می کند با رحمت الهی نیز انسان شادمان می گردد.

براساس روایات، یأس از رحمت خدا، از گناهان کبیره است. (۱۲۳)

پیام ها:

۱- پدر نباید با فرزندانش قطع رابطه ی دائمی کند. (گرچه در آیه ۸۴ پدر از فرزندانش روی گرداند ولی در این آیه بار دیگر به آنان توجه کرد و فرمود: ای فرزندانم). «فتولّی عنهم - یابنی»

۲- شناخت و کنجکاوی، نیاز به حرکت دارد. «اذهبوا فتحسسوا»

۳- رسیدن به لطف الهی، با تنبلی سازگار نیست. «اذهبوا، ولا تأتسوا»

۴- اولیای خدا، هم خود مأیوس نمی شوند هم دیگران را از یأس باز می دارند. «لا تأتسوا»

۵- یأس، نشانه کفر است. «لا یأیس... الا القوم الکافرون» زیرا انسان مأیوس، در درون خود می گوید: قدرت خدا تمام شده است.

«۸۸» فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنَا بِبِضَاعِهِ مُزْجَاهٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ

پس هنگامی که (مجدداً) بر یوسف وارد شدند، گفتند: ای عزیز! قحطی ما و خاندان ما را فراگرفته و (برای خرید گندم) بهای اندکی با خود آورده ایم، (اما شما کاری به پول اندک ما نداشته باش) سهم ما را بطور کامل وفا کن و بر ما ببخش، زیرا که خداوند کریمان و بخشنندگان را پاداش می دهد.

نکته ها:

ص: ۹۴

«بضاعت» به مالی گویند که عنوان «بها» به خود بگیرد. «مزجاه» از ریشه ی «ازجاء» به معنای طرد کردن است. از آنجایی که معمولاً فروشندگان بهای کم را برمی گردانند، «بضاعت مزجاه» گفته شده است.

برخی از مفسران گفته اند: مراد از «تصدّق علینا» درخواست بازگرداندن بنیامین است.

در روایات آمده است: یعقوب نامه ای برای یوسف نوشت که محتوای آن تجلیل از یوسف، بیان قحطی کنعان، تقاضای آزادی بنیامین و تبرئه فرزندان از سرقت بود و به همراه فرزندان برای یوسف فرستاد. وقتی یوسف در مقابل برادران آن نامه را خواند، بوسید و بر چشم گذاشت و گریه ای کرد که قطرات اشک بر لباسش نشست.

برادران که هنوز یوسف را نمی شناختند شگفت زده بودند که این همه احترام به پدر ما برای چیست؟ کم کم برق امیدی در دل آنها روشن شد. خنده یوسف را چون دیدند، با خود گفتند نکند او یوسف باشد. (۱۲۴)

پیام ها:

۱- برای یعقوب، یوسف مطرح است؛ «فتحّسوا من یوسف» ولی برای فرزندان گندم. «فأوف لنا الکیل»

۲- تحقیر کنندگان، روزی تحقیر می شوند. فرزندان ی که با غرور می گفتند: «نحن عصبه» ما قوی هستیم، «سرق اخ له من قبل» برادر ما دزد بود، «انّ ابانا لفی ضلال» پدر ما در گمراهی آشکار است، امروز با حقارت می گویند: «مسنا و اهلنا الضّر»

۳- برای درخواست کمک و مساعدت، فرهنگ خاصی لازم است:

الف: تجلیل از کمک کننده. «ایها العزیز»

ب: بیان حال و نیاز خود. «مسنا و اهلنا الضّر»

ج: کمبود بودجه (فقر مالی). «بضاعه مزجاه»

د: ایجاد انگیزه در کمک کننده. «فتصدّق علینا انّ الله یجزی المتصدّقین»

۴- فقر و نیاز، انسان را ذلیل می کند. «مسنا و اهلنا الضّر»

آنچه شیران را کند روبه مزاج

احتیاج است احتیاج است احتیاج

«۸۹» قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ

(یوسف) گفت: آیا دانستید با یوسف و برادرش چه کردید آنگاه که شما نادان بودید.

ص: ۹۵

نکته ها:

در یک سؤال ممکن است اهداف گوناگونی نهفته باشد، اهدافی مثبت و سازنده و یا منفی و آزاردهنده، سؤال یوسف که پرسید آیا می دانید با یوسف و برادرش چه کردید؟، ممکن است برای این باشد که من ماجرا را می دانم. یا اینکه ممکن است هدف از سؤال این باشد که کار بدی کردید، توبه کنید و ممکن است هدفش تشفی خاطر بنیامین باشد که در جلسه حضور دارد و ممکن است هدفش سرزنش و توبیخ و ملامت یا به رخ کشیدن عزت خود و

یا سرزنش به اینکه با این همه جنایت چرا امید تصدق دارید؟

در میان غرض هایی که مطرح شد، سه مورد اول با مقام یوسف سازگاری دارد، ولی باقی موارد، با فتوت و کرامتی که آیات بعد از یوسف گزارش می کند، همخوانی ندارند. او علیرغم اینکه نسبت دزدی شنید، چیزی نگفت و سرانجام کار به برادران گفت: «لا تثریب علیکم الیوم»

جهل، تنها به معنای ندانستن نیست، بلکه غلبه هوسها نوعی بی توجهی است. انسان گناهکار هر چند عالم باشد، جاهل است چون توجه ندارد و آتش دوزخ را برای خود می خرد.

پیام ها:

۱- پرونده خطاها و گناهان روزی گشوده و مورد سؤال قرار خواهد گرفت که آیا می دانید چه کرده اید؟ «هل علمتم ما فعلتم»*

۲- فتوت در آن است که جزئیات خلاف مطرح نشود. لذا یوسف به طور سربسته پرسید: چه کردید؟ «ما فعلتم»

۳- وقتی به قدرت رسیدیم، دیگر مظلومان را فراموش نکنیم. «ما فعلتم بیوسف و اخیه»*

۴- فتوت در آن است که راه عذر به خطا کار تلقین شود. (یوسف به برادران خطا کار گفت: کارهای شما در زمان بی توجهی شما بوده نه اکنون.) «اذ انتم جاهلون»

«۹۰» قَالُوا أءَنْتَكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ

گفتند: آیا تو خود (همان) یوسفی؟ گفت: (آری) من یوسفم و این برادر من است. به تحقیق خداوند بر ما منت گذاشت. زیرا که هر کس تقوا و صبر پیشه کند، پس همانا خداوند پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند.

نکته ها:

هر چه زمان می گذشت، برادران مبهوت تر شدند که چرا عزیز مصر در برابر نامه ی پدرشان گریه کرد؟! عزیز از کجا ماجرای یوسف را می داند؟ راستی قیافه او به یوسف شباهت زیادی دارد! نکند او

ص: ۹۶

یوسف باشد، چه بهتر که از خودش پرسیم. اگر یوسف نبود به ما دیوانه نمی گویند؟ واگر یوسف بود از شرمندگی چه می کنیم؟ هیجان سراسر وجود برادران را گرفته بود. بالاخره طلسم سکوت را با سؤال آیا تو یوسفی، شکستند.

در اینجا چه صحنه ای پیش آمد؟ و کدام نقاش می تواند شرمندگی و شادی و گریه و در آغوش کشیدن را تصویر کند؟ خدا می داند و بس.

باید شرایط طوری فراهم شود که مردم سؤال کنند و برای رشد و تربیت، انگیزه آنان را بالا برد. در برادران یوسف دائماً انگیزه برای جستجو و سؤال زیاد می شد. با خود می گفتند: چرا اصرار داشت بنیامین را به همراه خود بیاوریم؟ چرا پیمانانه در بار ما پیدا شد؟ چرا پول ما را در نوبت اول برگرداند؟ او از کجا داستان یوسف را می داند؟ نکند دیگر به ما غله ندهد؟ وقتی این هیجانات در روح آنها اوج گرفت،

پرسیدند: آیا تو یوسف هستی؟ گفت: بله.

امام صادق علیه السلام فرمود: همانا در حضرت قائم علیه السلام سنتی از یوسف است؛ مردم او را نمی شناسند تا اینکه خدا اذن دهد خود را معرفی کند. (۱)

آیات ۹۱ تا ۹۵

پیام ها:

۱- گذشت زمان و حوادث تلخ و شیرین، رابطه و شناخت ها را تغییر می دهد. به گونه ای که برادر را نمی شناسد. «انک لأنت یوسف»

۲- اولیای خدا، همه ی نعمت ها را از او می دانند. «مَنْ اللَّهُ عَلینَا»

۳- اجر صبر و تقوا، در دنیا نیز داده می شود. «انا یوسف... مَنْ یَّتَّقِ و یصبر...»*

۴- کسی لایق زمامداری و حکومت است که در برابر حوادث، حسادت ها، شهوت ها، تحقیرها، زندان ها، تبلیغات سوء و... امتحان داده باشد. «مَنْ یَّتَّقِ و یصبر...»

۵- از حساس ترین اوقات، برای تبلیغ استفاده کنید. (موقعی که برادران از کار خود شرمنده و آماده پذیرش سخن یوسف اند، او می گوید: «مَنْ یَّتَّقِ و یصبر...»)

۶- لطف خداوند، حکیمانه و بر طبق ملاک ها و معیارها است. «مَنْ یَّتَّقِ و یصبر فَاِنَّ اللَّهَ...»

۷- صبر و تقوا، زمینه عزت است. «مَنْ یَّتَّقِ و یصبر فَاِنَّ اللَّهَ لایضیع...»

۸- تقوا و صبر از ویژگی های محسنان است. «من يتق و يصبر فان الله لا يضيع اجر المحسنين»*

تفسیر سوره یوسف « آیات ۹۱ تا ۹۵

«۹۱» قَالُوا تَاللّٰهِ لَقَدْ ءَاثَرَكَ اللّٰهُ عَلَيْنَا وَاِنْ كُنَّا لَخٰطِئِيْنَ

(برادران) گفتند: به خدا قسم، که خداوند ترا بر ما برتری داده است و قطعاً ما خطاکار بوده ایم.

ص: ۹۷

۱- (۱۲۵) بحار، ج ۱۲، ص ۲۸۳.

نکته ها:

«ایثار» به معنای برتری دادن دیگران بر خود است. برادران یوسف در اثر تفکر غلط «نحن عصبه»، دست به کار غلطی زدند و گفتند: او را به چاه افکنید؛ «القوه فی غیابت الجب». خداوند آنها را در تنگنا گذاشت تا جایی که برای سیر کردن شکم التماس کنند؛ «مَسِينَا وَ اَهْلَنَا الضَّر» پس اعتراف کردند که نقشه ما خراب از آب در آمد؛ «كُنَّا لَخَاطِئِينَ» سپس آن تفکر غلط، تبدیل به پذیرش یک واقعیت شد که قدرت حکیمانه خداوند تو

را بر ما برتری داد. «لقد آثرک الله علینا»

برادران یوسف چند بار به صیغه «تالله» قسم یاد کرده اند:

۱- «تالله لقد علمتم ما جئنا لنفسد فی الارض» به خدا سوگند شما خود می دانید که ما برای فساد و سرقت به سرزمین شما نیامده ایم.

۲- «تالله تفتوء تذکر یوسف» به پدر گفتند: به خدا سوگند تو دائماً یوسف یوسف می کنی.

۳- «تالله انک لفی ضلالک القدیم» پدرجان به خدا سوگند تو در علاقه افراطی به یوسف، گرفتار انحراف گذشته شده ای.

۴- «تالله لقد آثرک الله علینا» به یوسف گفتند: به خدا قسم خداوند تو را بر ما برتری داد.

پیام ها:

۱- اگر از روی حسادت به برتری و کمالات دیگران اعتراف نکنیم، با فشار و ذلت به آنها اقرار خواهیم کرد. «لقد آثرک الله علینا»

۲- در برابر اراده خدا، نمی توان ایستادگی کرد. «آثرک الله علینا»

۳- در روز توانایی، به گونه ای عمل نکنیم که در روزگار ضعف شرمنده شویم. «و نحن عصبه... و ان کنا لَخَاطِئِينَ»*

۴- اعتراف به خطا، زمینه ای برای دریافت عفو و بخشش است. «ان کنا لَخَاطِئِينَ»

«۹۲» قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَیْكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ

(یوسف) گفت: امروز بر شما توبیخ و ملامتی نیست، خداوند شما را می بخشد و او مهربان ترین مهربانان است.

نکته ها:

«تثريب» به معنای توبیخ، گناه شمردن و ملامت زیاد است.

روز فتح مکه مشرکان به کعبه پناه بردند، عمر گفت: ما امروز انتقام خواهیم گرفت. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: امروز روز مرحمت است و از مشرکان پرسید: گمان شما امروز نسبت به من چیست؟ گفتند: خیر است، تو برادر کریم ما هستی. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: امروز کلام

ص: ۹۸

من همان کلام یوسف است؛ «لا تثریب علیکم الیوم» عمر گفت: من از حرف خودم شرمنده ام. (۱۲۶)

حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «اذا قدرت علی عدوِّک فاجعل العفو عنه شکراً للقدرة علیه» (۱۲۷) هرگاه بر دشمن خود پیروز شدی شکر آنرا، عفو دشمن قرار بده.

در حدیث می خوانیم: دل جوان رقیق تر است و پس از تلاوت این آیه فرمودند: یوسف چون نسبت به پدر و برادران خود جوان تر بود، فوری برادران را بخشید. (۱۲۸)

پیام ها:

۱- سعه صدر، ابزار و وسیله ی ریاست است. «لا- تثریب علیکم الیوم» آری کسی که تمام ظلم های برادران را یکجا می بخشد، سزاوار ریاست است.

۲- همین که خلافکار اعتراف کرد، بپذیریم و او را خجل نکنیم. «انّا کنا خاطئین. قال لا تثریب علیکم»

۳- گذشت خود را به همه اعلام کنیم تا دیگران هم سرزنش نکنند. «لا تثریب علیکم»

۴- یوسف علیه السلام به بازسازی روحی روانی برادران گنهکار پرداخت، ما نیز چنین کنیم. «لا تثریب...»*

۵- عفو در اوج عزّت و قدرت، سیره اولیای خداست. «لا تثریب علیکم الیوم»

۶- فتوّت را از یوسف بیاموزیم که هم حقّ خود را بخشید و هم از خداوند طلب آمرزش و عفو می کند. «لا- تثریب ... یغفر الله»

۷- آنجا که بنده می بخشد از خداوند که ارحم الراحمین است چه انتظاری جز عفو داریم. «یغفر الله لکم»

۸- بخشیدن شرمندگان، سیره ی الهی است. (یغفر در قالب مضارع آمده است).

۹- عفو خداوند، شامل کسانی هم که سالها موجب آزار دو پیامبر او (یوسف و یعقوب) شده اند، می شود. «و هو ارحم الراحمین»

۱۰- عفو و گذشت از خطاکاران، زمینه ساز جلب مغفرت الهی است. «لا تثریب علیکم... یغفر الله لکم و...»

۱۱- توصیف خداوند به مغفرت و رحمت، (مانند «ارحم الراحمین») از آداب دعا و استغفار است.

«۹۳» اِذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَاَلْقُوهُ عَلٰی وَجْهِ اَبِي يٰٓاَتِ بَصِيْرًا وَاَتُوْنِي بِاَهْلِكُمْ اَجْمَعِيْنَ

(یوسف گفت:) این پیراهن مرا ببرید و آنرا بر صورت پدرم بیفکنید (تا) بینا شود و همه کسان خود را نزد من بیاورید.

نکته ها:

در داستان حضرت یوسف، پیراهن او در چند جا مطرح شده است؛

الف: «و جاؤا علی قمیصه بدم کذب» برادران، پیراهن یوسف را با خون دروغین آغشته کرده و نزد پدر بردند که گرگ یوسف را خورد.

ب: «قد قمیصه من دبر» پیراهن از پشت پاره و سبب کشف جرم و مجرم شد.

ج: «اذهبوا بقمیصی» پیراهن موجب شفای یعقوب نابینا می شود.

اگر پیراهنی که جوار یوسف است نابینا را بینا می کند، پس در تبرک به مرقد و صحن و سرا و درب و دیوار و پارچه و هر چیز دیگری که در جوار اولیای خدا باشد، امید شفا هست.

تا اینجا مرحله شناسایی یوسف، عذرخواهی از او و عفو و گذشت یوسف و طلب عفو الهی، طی شده است، ولی هنوز نابینایی پدر که از آثار جرم برادران است، وجود دارد. در این آیه راه حل این مشکل ارائه می شود.

ضمناً در روایت آمده است که یوسف گفت: کسی پیراهن مرا برای پدر ببرد که پیراهن خونی مرا پیش او برده بود تا همانگونه که پدر را دل آزرده کرده با این پیراهن دلشاد سازد.

در روایات آمده است: یوسف برادران خود را هر روز و شب سر سفره خود می نشاند و آنها احساس شرمندگی می کردند، به یوسف پیغام دادند که سفره ما جدا باشد، چون چهره تو ما را شرمنده می کند! یوسف پاسخ داد: اما من افتخار می کنم که در کنار شما باشم و با شما غذا بخورم. روزگاری مردم که مرا می دیدند، می گفتند: «سبحان من بلغ عبداً بیع بعشرین درهماً ما بلغ» منزّه است خدایی که برده ی بیست درهمی را به

عزت رساند. امّا امروز وجود شما برای من عزت است. حالا مردم می دانند که من برده و بی اصل و نسب نبوده ام. من برادرانی مثل شما و پدری همانند یعقوب داشته ام، ولی غریب افتاده بودم. (۱۲۹) (الله اکبر از این فتوت و جوانمردی)

نقل شده است مرحوم آیت الله العظمی شیخ عبدالکریم حایری یزدی که برای معالجه از اراک به سمت تهران حرکت کرده بود، شبی را در قم ماند. مردم از ایشان تقاضا کردند که حوزه علمیه را از اراک به قم منتقل کند، چون قم حرم اهل بیت علیهم السلام و مدفن حضرت معصومه علیها السلام است. ایشان استخاره کردند و این آیه آمد: «واتونی باهلکم اجمعین» اشاره به اینکه همان گونه که یوسف به برادران گفت: تمام

فامیل را به پایتخت بیاورید، شما نیز حوزه علمیه اراک را به قم منتقل کنید. ایشان نیز چنین کردند.

ص: ۱۰۰

پیام ها:

- ۱- تبرک به اشیائی که مربوط به اولیای خداست، جایز است. «اذهبوا بقمیصی» (پیراهن یوسف، چشم نابینایی را بینا می کند).
- ۲- کسی که با هوی و هوس مبارزه کند، حتی لباسش نیز از مقدسات می شود. «بقمیصی»
- ۳- تنها دیدن اشیای مقدّس برای تبرک کافی نیست، باید آن را لمس کرد. «القوه علی وجه ابی»*
- ۴- حزن و شادی در نور چشم اثر دارد. «و ابیضت عیناه من الحزن ... یأت بصیراً» شاید به همین دلیل فرزند خوب را «قرهالعین» نامیده اند. (البته اگر نخواهیم از بُعد معجزه بررسی کنیم).
- ۵- وصال، دل پیر را زنده و دیده نابینا را بینا می کند. «فالقوه علی وجه ابی یأت بصیراً»*
- ۶- در معجزه و کرامت، سن و سال شرط نیست. (پیراهن فرزند، چشمان پدر را بینا می کند).
- ۷- خداوند آنچه را که روزی سبب حزن یعقوب شده بود، مایه شادی و شفای او قرار داد. (پیراهن روزی سبب اندوه شد و امروز سبب شادی)*
- ۸- فرزندان متمکن، بستگان ضعیف مخصوصاً والدین سالمند را تحت پوشش ببرند. «واتونی باهلکم اجمعین»
- ۹- شرایط اجتماعی، در عمل به وظیفه اثر دارد. «واتونی باهلکم اجمعین» (صله ی رحم یوسف در آن شرایط به نوعی بود که باید فامیل به مصر بیایند).
- ۱۰- رسیدگی به بستگان (با حفظ حقوق سایر مردم)، لازم است. «اتونی باهلکم»
- ۱۱- تغییر مسکن و هجرت، آثار زیادی دارد از جمله: خاطرات غم انگیز را دگرگون می کند. «واتونی باهلکم اجمعین»
- ۱۲- افراد خانواده و بستگان نزدیک در صورت امکان نزدیک هم و در کنار هم زندگی کنند. «واتونی باهلکم اجمعین»*
- ۱۳- جوانمردی یوسف علیه السلام تا آن اندازه بود که برادران او را تحمّل نکردند و او را در چاه انداختند، ولی یوسف علیه السلام همه برادران و خانواده هایشان را دعوت کرد. «واتونی باهلکم اجمعین»*
- ۱۴- با خویشان هر چند خطاکار باشند نباید قطع رابطه کرد. «واتونی باهلکم اجمعین»*
- ۱۵- برای کسانی که زجر کشیده اند باید به فکر رفاه بود. «اجمعین» رنج فراق یعقوب سپس آرامش وصال یوسف.
- ۱۶- بهترین لطف آن است که همه را شامل شود. «اجمعین»

«٩٤» وَ لَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَن تَفِنْدُونِ

ص: ١٠١

و چون کاروان (از مصر به سوی کنعان محل زندگی یعقوب) رهسپار شد، پدرشان گفت: همانا من بوی یوسف را می یابم، البته اگر مرا کم خرد ندانید.

نکته ها:

«فَصَلَّتْ» یعنی فاصله گرفت. «فَصَيْلَتِ الْعَيْرِ» یعنی کاروان از مصر فاصله گرفت. «تَفَنَّدُونَ» از ریشه «فَنَدَ» به معنی ناتوانی فکر و سفاقت است.

یعقوب نگران بود که اطرافیانش نسبت بی خردی به او دهند و فرمود: «لَوْلَا أَنْ تَفَنَّدُونَ»، ولی با کمال تأسّف اطرافیان و بعضی اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله این نسبت را به حضرت دادند، آنجا که در آستانه رحلت فرمود: قلم و کاغذ بیاورید تا چیزی بگویم و ثبت شود که اگر به آن عمل کنید، هرگز گمراه نشوید! یکی گفت: «إِنَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُرُ» (۱۳۰) پیامبر هذیان می گوید! و نگذاشتند چیزی نوشته شود.

سؤال: چگونه است که تنها یعقوب بوی یوسف را درک می کند؟ «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يَوْسُفَ»

پاسخ: هیچ مانعی ندارد، همان گونه که انبیا، وحی را درک می کنند و ما آن را درک نمی کنیم، در بقیه امور نیز آنان چیزی را ببینند که ما نمی یابیم.

مگر در آستانه ی جنگ خندق، به هنگام کندن خندق، رسول اکرم صلی الله علیه و آله از جهش برقی که از اصابت کلنگ به سنگی نمایان شد، نفرمود: در این برق سقوط امپراطوری ها را دیدم؟ اما بعضی از افراد ضعیف الایمان گفتند: پیامبر از ترس خود، دور شهر خندق می کند، ولی با هر ضربه و جرقه ای، از سقوط یک رژیم و حکومتی و پیروزی خود وعده می دهد! شاید مراد از «بوی یوسف» خبر تازه ای از یوسف باشد.

این مسئله امروزه در دنیای علم، به «تله پاتی» یعنی انتقال فکر از نقاط دور دست، مشهور شده و به عنوان یک مسئله مسلم علمی در آمده است. یعنی کسانی که پیوند نزدیکی با هم دارند و یا دارای قدرت روحی خاص هستند، همین که مسئله ای در گوشه ای از جهان برای شخصی پیش آید او نیز در گوشه ای دیگر از جهان آن را درمی یابد.

شخصی از امام باقر علیه السلام سؤال کرد: گاهی بدون جهت مرا غم فرا می گیرد، به نوعی که اطرافیان می فهمند. امام فرمود: مسلمانان در آفرینش از یک حقیقت و طینت هستند، همین که حادثه ی تلخی برای یکی از آنان اتفاق بیافتد، دیگری در سرزمین و منطقه ای دیگر غمناک می شود. (۱۳۱)

در شرح نهج البلاغه مرحوم خوئی آمده است: برای امام معصوم، عمود نوری است که چون خدا اراده کند، امام با نگاه به آن، آینده را می بیند و گاهی نیز مثل مردم عادی است.

زمصرش بوی پیراهن شنیدی

ص: ۱۰۲

چرا در چاه کنعانش ندیدی

بگفت: احوال ما برق جهان است

گهی پیدا و دیگر دم، نهان است

گهی بر طارم اعلی نشینیم

گهی تا پشت پای خود، نبینیم

اگر استشمام بوی حضرت یوسف را مربوط به قوای شامه بدانیم، باید به عنوان یک امر خارق العاده و معجزه پذیرفت که یعقوب بویی را از دور استشمام می کند.

در ایام تجاوز عراق به جمهوری اسلامی ایران که مردم به فرمان امام خمینی قدس سره در جبهه های غرب و جنوب حاضر بودند، بنده نیز در خدمت شهید آیةالله اشرفی اصفهانی که حدود نود سال داشت، در عملیات «مسلم بن عقیل» بودم. ایشان بارها در شب حمله به من فرمود: من بوی بهشت را می یابم، ولی من هرچه بو کشیدم چیزی نیافتم!

آری، کسی که نود سال در علم و تقوی و زهد و تهجد بوده، می تواند احساسی داشته باشد که دیگران نداشته باشند. همانگونه که پیشگویی ایشان که گفتند: من چهارمین شهید محراب خواهم بود، عملی شد! (۱۳۲)

به هر حال ممکن است مراد از بوی بهشت، یک بوی عرفانی باشد. نظیر شیرینی مناجات که یک مزه معنوی است. و ممکن است بوی طبیعی باشد، لکن هر شامه ای لایق استشمام آن نیست. نظیر امواج رادیویی که در فضاست، لکن هر رادیویی تمام آنها را نمی گیرد.

پیام ها:

۱- انسان، با صفای باطن می تواند حقایق معنوی را درک کند. «انّی لأجد ریح یوسف» ولی درک حقایق محدود است، اینگونه نیست که آنان در هر مکان و زمان بتوانند هرچه را دریابند و لذا بوی پیراهن را بعد از فاصله کاروان دریافت نمود. «فصلت العیر»

۲- اگر حقایقی را درک نمی کنیم، مقام دیگران را انکار نکنیم. «لولا أن تفنّدون» حضرت یعقوب فرمود: اگر مرا کم خرد نپندارید.

۳- همه ی مردم ظرفیت شنیدن حقایق را ندارند و نسبت بی خردی به گوینده می دهند. «لولا أن تفنّدون»*

۴- زندگانی عالمان در میان نادانان، رنج آور و مشکل است. «لولا أن تفنّدون»

«۹۵» قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ

(به او) گفتند: به خدا سوگند تو در گمراهی دیرین خود هستی.

نکته ها:

در آیه ۸ این سوره خواندیم که برادران در حق پدر خود گفتند: «انّ ابانا لفي ضلال مبين» پدرمان به خاطر علاقه بی جهت به یوسف و برادرش، در گمراهی آشکار است. در اینجا گفتند: «ضلالك القديم»، یعنی هنوز در آن خطای پیشین به سر می برد. افراد عادی نباید اولیای خدا را با فهم خود بسنجند و حکم کنند که این شدنی است یا نشدنی. حضرت علی علیه السلام می فرماید: «الناس اعداء ما جهلوا»^(۱)

آیات ۹۶ تا ۱۰۰

تفسیر سوره یوسف « آیات ۹۶ تا ۱۰۰

«۹۶» فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

پس چون (آن برادری که حامل پیراهن یوسف بود) مژده رسان آمد، پیراهن را روی صورت یعقوب انداخت. پس یعقوب بینا گشت و گفت: آیا به شما نگفتم: همانا من از (عنایت) خداوند چیزی می دانم که شما نمی دانید.

نکته ها:

اگر مراد از سفید شدن چشم «وایضت عیناه»؛ کم نور شدن باشد، «بصیراً» به معنای پر نور شدن است و دلالت بر این دارد که حزن و شادی در دید و قوه باصره ی انسان مؤثر است. اما اگر مراد نابینایی مطلق باشد که از ظاهر آیه و «فارتد بصیراً» بر می آید، یک معجزه و توسل است که قرآن آنرا اثبات می کند. مردم همین که خود نمی دانند با هر دانایی مخالفت می کنند.

پیام ها:

۱- حضرت یعقوب و یوسف علیهما السلام برای خبرهای شگفت خود قسم نخوردند؛ ولی برادران در عرصه های مختلف قسم خوردند، در آیه ۷۳، ۸۵، ۹۱ و ۹۵، برادران سوگند یاد کردند. آری، باید همچون انبیا حتی المقدور از سوگند دوری کرد.

«قالوا تالله»*

۲- کار نیکان را قیاس از خود مگیر. «انک لفی ضلالک» (نسبت گمراهی به پدر، ناشی از قیاس و سنجیدن درک او با فهم خود بود).

۳- یعقوب در طول دوران فراق یوسف، به زنده بودن او اعتقاد داشت و آن را برای اطرافیانش اظهار می کرد و به همین دلیل به او می گفتند که باز همان انحرافات گذشته را داری. «انک لفی ضلالک القدیم»

ص: ۱۰۴

۱- ۱۳۳ (نهج البلاغه، حکمت ۱۷۲).

دنیا فراز و نشیب دارد؛ برادران یوسف یک روز کشته شدن یوسف را به دست گرگ و یک روز خبر حاکم شدن یوسف را برای پدر می آورند.

پیام ها:

۱- سرچشمه علم انبیا، علم الهی است. «أعلم من الله...»

۲- انبیای الهی به وعده های خدا اطمینان دارند. «ألم أقل...» (یعنی به شما نگفتم مایوس نشوید، باز به مصر بروید و به دنبال یوسف باشید).

۳- یعقوب بر خلاف فرزندان، به زنده بودن یوسف و پایان پذیرفتن فراقش اطمینان داشت. «ألم أقل لكم»

۴- فرزند ناصالح باعث کوری پدر و فرزند صالح موجب بینایی او می شود. «ابيضت عيناه... فارتد»*

۵- اراده ی الهی، بر قوانین طبیعی حاکم است. «فارتد بصيراً»

۶- لباس و متعلقات اولیای خدا، می تواند منشأ اثر باشد. «القاء علی وجهه فارتد بصيراً»

۷- چه بسا امری که مکروه شمرده می شود؛ ولی برای همه خیر است، چنان که قحطی ناخوشایند بود، ولی موجب آزادی بی گناهی چون یوسف و حاکمیت او، وصال یعقوب و کنترل قحطی شد. «انني اعلم من الله ما لا تعلمون»*

«۹۷» قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ

(فرزندان) گفتند: ای پدر! برای گناهانمان (از خداوند) طلب آمرزش کن که براستی ما خطاکار بودیم.

«۹۸» قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ

(یعقوب) گفت: بزودی از پروردگaram برای شما طلب آمرزش می کنم، براستی که او، خود آمرزنده و بسیار مهربان است.

نکته ها:

فرزندان یعقوب موحد بودند و به مقام والای پدرشان آگاه بودند؛ «یا ابانا استغفر لنا» آنچه به عنوان «ضلال» به پدر نسبت داده اند، مراد گمراهی در عقیده نیست، بلکه گمراهی در تشخیص و علاقمندی او به یوسف بود.

برای ظالم سه روز است: روز قدرت، روز مهلت و روز ندامت.

برای مظلوم نیز سه روز است: روز حسرت که مورد ظلم قرار گرفته است، روز حیرت که در فکر چاره اندیشی است و روز نصرت در این دنیا یا در جهان آخرت.

ص: ۱۰۵

کسانی که در اثر اشتباه به پدر گفتند: «اِنَّ ابانا لَفِي ضَلالٍ مَبِينٍ» بعد از توجّه به اشتباه می گویند: «اَنَا كُنَّا خاطِئِينَ»

در تفسیر مجمع البیان و اطیب البیان آمده است که حضرت یعقوب در انتظار شب جمعه یا سحر بود تا برای فرزندانش دعا کند و لذا کلمه «سوف» بکار برد و فرمود: «سَوْفَ اسْتَغْفِرُ لَكُمْ» یعنی در آینده برای شما طلب بخشش خواهم کرد.

پیام ها:

۱- ظلم، مایه ی ذلّت است. روزی که برادران، یوسف را به چاه انداختند، روز خنده آنان و ذلّت یوسف بود و امروز به عکس شد. «یا ابانا استغفر لنا»

۲- برای آمرزش گناهان، توسّل به اولیای خداوند جایز است. «یا ابانا استغفر لنا»

۳- دعای پدر تأثیر ویژه ای دارد. «یا ابانا استغفر لنا»*

۴- برای توبه هیچگاه دیر نیست. «استغفر لنا»*

۵- اعتراف به گناه و خطا زمینه آمرزش است. «اَنَا كُنَّا خاطِئِينَ»*

۶- برای دعا، ساعات خاصی اولویّت دارد. «قال سوف استغفر لكم»

۷- پدر نباید کینه توز باشد و لغزش فرزندان را در دل نگهدارد. «استغفر لكم»

۸- به هنگام اقرار خلافکار، او را ملامت نکنیم. هنگامی که گفتند: «اَنَا كُنَّا خاطِئِينَ» ما خطا کار بودیم. پدر گفت: «سوف استغفر لكم»

۸- گناهکار را به مغفرت الهی امیدوار کنیم. «قال سوف استغفر لكم ربّی»*

۹- در استجاب دعا و توسّل به اولیای الهی صبور باشیم. «سوف استغفر لكم»*

۱۰- حضرت یعقوب از حقّ خویش گذشت و برای حقّ الهی وعده دعا به فرزندان داد. «استغفر لكم ربّی»*

۱۱- لطف خداوند، شامل بزرگ ترین گناه و گناهکاران نیز می شود. «هو الغفور الرّحیم» با اینکه دو نفر از پیامبران الهی مورد آزار و اذیت چندین ساله قرار گرفته اند، باز امید بخشایش از او می رود.

«۹۹» فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ ءَاوَىٰ إِلَيْهِ أَبْوَيْهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ ءَأَمْنِينَ

پس چون (پدر و مادر و برادران) بر یوسف وارد شدند، پدر و مادرش را در کنار خویش جای داد و گفت: به خواست خدا با
آمن و امان داخل مصر شوید.

نکته ها:

نمی دانم این فراز از داستان را چگونه بنویسم! یوسف برای استقبال از والدین خود، در بیرون شهر خیمه ای زده و به انتظار
ایستاده بود تا آنها را با عزّت و احترام وارد مصر کند؛ «فلما دخلوا علی

ص: ۱۰۶

یوسف... ادخلوا مصر» به طور طبیعی وقتی پدر و مادر و برادران یوسف، خود را برای سفر آماده می کردند، شور و غوغا در کنعان بود.

مردم می دیدند چگونه بعد از سالها، با دریافت خبر خوش سلامت یوسف، در حالی که یعقوب بینایی خود را باز یافته با اشتیاق عزم دیدار فرزند را دارد. آنها نیز خوشحال از احوال این پدر و پسر بودند، مخصوصاً از اینکه یوسف در مصر خزانه دار و حاکم است و در دوره قحط سالی، با ارسال غله آنها را نیز حمایت کرده است. با چه شوق و شور و عشقی می توان این قصه را نوشت و تمام نمود!

از کلمه ی «أبویه» معلوم می شود که مادر یوسف نیز زنده بوده است، ولی سؤالی که خودم نیز به جواب آن پی نبرده ام این است که چرا در سرتاسر داستان نامی از گریه، سوز و ناله های مادرش مطرح نشده و این موضوع مسکوت مانده است؟

در روایات آمده که یعقوب با اصرار و سوگند از یوسف خواست تا ماجرای خود را بازگو کند. وقتی یوسف شروع به بازگو کردن داستان خود کرد که برادران مرا لب چاه برده و با تهدید پیراهنم را کردند، یعقوب بی هوش شد. چون به هوش آمد، درخواست کرد که ادامه دهد، ولی یوسف گفت: پدر تو را به حق ابراهیم، اسماعیل و اسحاق علیهم السلام مرا از نقل داستان معاف کن! یعقوب پذیرفت. (۱۳۴)

پیام ها:

۱- استقبال در بیرون شهر، کار نیکویی است. از جمله «فلما دخلوا علی یوسف» استفاده می شود مراسم استقبال از یعقوب در بیرون شهر بود و یوسف و همراهان در آنجا خیمه زده بودند و همین که کاروان رسید یوسف گفت: «ادخلوا مصر...»

۲- پست و مقام ما را از احترام به والدین غافل نکنند. «ادخلوا مصر...»

۳- حتی اگر شخص اول کشور نیز خواست از امتیت سرزمین خود سخن بگوید، باید توجه به لطف خداوند داشته باشد. «ان شاء الله» زیرا تا خدا نخواهد، امتیتی در کار نیست، چنانکه گروهی از سنگ های کوه خانه ساختند تا درامان باشند، ولی قهر خداوند از طریق صیحه ای که صبحگاهان رسید، امتیت آنان را به هم زد. «وكانوا ينحتون من الجبال بيوتاً آمين فآخذتهم الصيحه مصبحين» (۱۳۵)

۴- در انتخاب محل سکونت، از مهم ترین مسائل، امتیت است. «آمین»

ص: ۱۰۷

«۱۰۰» وَ رَفَعَ أَبُوهُ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

و پدر و مادرش را بر تخت بالا برد، ولی همه ی آنان پیش او افتادند و سجده کردند. و (یوسف) گفت: ای پدر! این است تعبیر خواب پیشین من. به یقین، پروردگرم آن را تحقق بخشید و به راستی که به من احسان کرد، آنگاه که مرا از زندان آزاد ساخت و شما را پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم را بر هم زد، از بیابان (کنعان به مصر) آورد. همانا پروردگار من در آنچه بخواهد، صاحب لطف است. براستی او دانای حکیم است.

نکته ها:

«عرش» به تختی می گویند که سلطان روی آن می نشیند. «خروا» به زمین افتادن، «بدو» به بادیه و صحرا و «نزغ» به ورود در کاری به قصد فساد معنا شده است.

«لطیف» از اسم های خداوند است، یعنی قدرت او در لابلای کارهای پیچیده نیز نفوذ می کند. و تناسب آن با این آیه در این است که در زندگی یوسف گره های کوری بود که فقط قدرت خداوند در آنها نفوذ کرده و آنها را باز نمود.

یوسف مثل کعبه شد و پدر و مادر و برادران رو به او، به عنوان کرامت او، برای خدا سجده کردند. «خروا له سجدا» و اگر این سجده برای غیر خدا و شرک بود، حضرت یعقوب و یوسف علیهما السلام که دو پیامبر خدایند شاهد چنین منکری نمی شدند.

شاید هم این سجده، نشانه ی تواضع بوده، نه پرستش که در این صورت سجده بر یوسف بوده و اشکالی نداشته است.

همان گونه که حضرت یعقوب در اول داستان به یوسف گفت: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ» یوسف نیز در پایان می گوید: «مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي».*

حضرت یعقوب در آغاز داستان به یوسف علیه السلام گفت: «إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (آیه ۶) و در پایان نیز یوسف علیه السلام گفت: «إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» که از جهاتی قابل توجه است.*

پیام ها:

۱- در هر مقامی هستید والدین خود را بر خود برتر بدانیم. «رفع ابویه» آنکه رنج بیشتر داشته باید عزیزتر باشد.

۲- انبیا هم بر تخت حکومت نشسته اند. «علی العرش»

۳- احترام به حاکمان برحقّ و تواضع در برابر آنان لازم است. «خَرّوا له سجداً»

۴- سجده ی پدر و برادران بر یوسف، خواب او را تعبیر کرد. «رأیتهم لی ساجدین - خَرّوا له سجداً»

ص: ۱۰۸

۵- خداوند، حلیم است. گاهی اجابت دعایی یا تعبیر خوابی را بعد از سالیان طولانی واقع می گرداند. «هذا تأویل رؤیای من قبل»

۶- به واقعیت رساندن طرحها، کار خداوند است. «قد جعلها ربّی حقّاً» آری یوسف از پایداری و صبر خود سخنی نمی گوید و همه را کار خدا می داند.

۷- خواب اولیای خدا، حقّ است. «جعلها ربّی حقّاً»

۸- در برخورد با واسطه ها و ابزار و وسایل، همیشه خدا را اصل و ناظر بدانیم. با آنکه در زندگی یوسف اسباب و عللی دست به هم دادند که او به این مقام رسید، ولی باز می فرماید: «قد احسن بی» یعنی ای خدا بود که به من لطف و احسان نمود.

۹- در هنگام برخورد با یکدیگر، از تلخی های گذشته چیزی نگوییم. «احسن بی اذ اخرجنی من السجن» اولین سخن یوسف با پدر شکر خدا بود، نه نقل تلخی ها. او از چاه و زندان و تهمت سخنی نگفت بلکه از رهایی از زندان سخن گفت.

۱۰- با فتوّت باشیم و دل مهمان را نیازاریم. (در آیه شریفه، یوسف علیه السلام بیرون آمدن از زندان را مطرح می کند، اما از بیرون آمدن از چاه سخن نمی گوید مبادا که برادران شرمنده شوند.) «اذ اخرجنی من السجن»

۱۱- جوانمرد و با فتوّت باشیم، نه اهل عقده و انتقام. یوسف می گوید: «نزغ الشیطان بینی و بین اخوتی» شیطان آنان را وسوسه کرد و گرنه برادرانم بد نیستند.

۱۲- اولیای الهی، ورود به زندان و خروج از زندان را در مدار توحید و ربوبیت می دانند. «ربّ السّجن احب» آیات قبل و «احسن بی ربّی اذ اخرجنی من السجن»

۱۳- پایان سختی ها، گشایش است. «اخرجنی من السجن»

۱۴- بادیه نشینی، یک ضرورت است نه یک ارزش. لذا در آیه تغییر زندگی از بادیه نشینی به شهر نشینی یک نعمت شمرده شده است. «وقد احسن بی ربّی اذ... جاء بکم من البدو»

۱۵- زندگی والدین در کنار فرزند، یک لطف الهی است. «قد احسن بی ربّی اذ... جاء بکم»

۱۶- در زمان حضرت یوسف، مصر دارای تمدّن شهرنشینی؛ ولی کنعان سرزمینی عشایری بوده است. «جاء بکم من البدو»*

۱۷- برای پیشرفت و زندگی بهتر، حرکت و سفر لازم است. «جاء بکم من البدو»*

۱۸- مخلص همه چیز را از خدا می بیند و از حوادث گله نمی کند. (در این آیه کلمات «جعلها ربّی، احسن بی، اخرجنی و جاء بکم»، همه سخن از الطاف الهی است)*

۱۹- برادران و اعضای یک خانواده، باید بدانند شیطان به دنبال اختلاف میان آنهاست. «من بعد أن نزع الشيطان بيني و بين

اخوتي»

ص: ۱۰۹

۲۰- خود را برتر ندانیم. «بینی و بین اخوتی» یوسف نگفت شیطان آنان را فریب داد، می گوید شیطان بین من و آنها را... یعنی خود را نیز در یک سمت قرار می دهد.

۲۱- کارهای خداوند، همراه با رفق، مدارا و لطف است. «انّ ربّی لطیف»

۲۲- همه حوادث تلخ و شیرین براساس علم و حکمت الهی صورت می گیرد. «العلیم الحکیم»

ص: ۱۱۰

به یوسف، علم تعبیر خواب؛ «عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْآحَادِيثِ» و به پیامبر اسلام علوم اولین و آخرین. «و عَلَّمَكْ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ» (۱۴۲)

پیام ها:

۱- اعطای حکومت، از شئون ربوبیت الهی است. «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ»

۲- حکومت را نتیجه ی فکر، مال، قدرت، یار و طرح خود ندانیم، بلکه اراده ی خداوند عامل اصلی است. «آتیتنی»

۳- آنچه خدا به نیکان بدهد یا از آنان بگیرد، برای تربیت آنان است. «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي، رَبِّ السَّجْنِ احِبْ»

۴- حکومت، حقّ دانشمندان است نه بی سوادان. «آتیتنی... عَلَّمْتَنِي» دانش یوسف وسیله حاکمیت او شد.

۵- در هر موقعیت و حالی، خود را به خداوند بسپاریم. «انت ولیّی فی الدنیا والآخره»

۶- قدرت و حکومت و سیاست، زمینه خروج از دین است، مگر اینکه خداوند لطف کند. «توفّنی مسلماً» (یوسف در چاه دعایی داشت و در زندان دعای دیگر داشت، ولی همین که به حکومت رسید دعای او این بود: خدایا من مسلمان بمیرم.)

۷- بندگان خدا در اوج عزّت و قدرت به یاد مرگ و قیامت و سرانجام کار خود هستند. «توفّنی مسلماً و الحقنی بالصالحین» (همان گونه که همسر فرعون در کاخ فرعون به فکر قیامت بود و می گفت: «رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ» (۱۴۳) پروردگارا! در بهشت برای من جایی نزد خود قرار بده.)

۸- عظمت خداوند تنها به خاطر نعمت هایی که به ما ارزانی داشته نیست، بلکه او به وجود آورنده ی کلّ هستی است. «فاطر السموات والارض»

۹- افتخار یوسف آن نیست که حاکم بر مردم است، افتخارش آن است که خداوند حاکم بر اوست. «انت ولیّی فی الدنیا و الآخره»

۱۰- حسن عاقبت و پایداری در کار خیر، مهمتر از شروع آن است. انبیا برای حسن عاقبت دعا می کردند؛ «توفّنی مسلماً» یعنی مرا در تسلیم خود تا مرگ پایدار بدار. (۱۴۴)

۱۱- در دعا، اول از نعمت های الهی یاد کنیم؛ «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي» بعد درخواست خود را مطرح کنیم. «توفّنی مسلماً»

۱۲- چون به قدرت رسیدیم، مناجات با خدا را از یاد نبریم. «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي...»

۱۳- حضرت یوسف علیه السلام در شور انگیزترین لحظات متوجه خدا شده و با او مناجات می کند. «ربِّ قد آتیتنی...»*

۱۴- علم و دانش در حکمرانی صحیح و عادلانه نقش مهمی دارد. «آتیتنی من الملک و علمتني»*

۱۵- در دعاها و مناجات ها تنها به فکر دنیا و مسائل مادی نباشیم. «فی الدنيا والاخره»

۱۶- حاکمیت انسان محدود است، «آتیتنی من الملک» اما حکومت الهی بر همه ی هستی است. «فاطر السموات و الارض»
علم انسان محدود و ناچیز، «من تأویل الاحادیث...» اما سرچشمه علم خداوند است. «علمتني»

۱۷- خدایی که خالق آسمان ها و زمین است می تواند کسی را از لابلای تمام سختی ها نجات داده و او را به بالاترین درجه ها برساند. «ربِّ قد آتیتنی من الملک... فاطر السموات...»*

۱۸- به ایمان فعلی خود مغرور نشویم، حفظ ایمان تا آخر مهم است. «توفّنی مسلماً»*

۱۹- نهایت ایمان، تسلیم در برابر خداوند است. «توفّنی مسلماً»*

۲۰- حسن عاقبت یا فرجام نیک، بهترین نعمتی است که خداوند به بندگانش عطا می کند. «توفّنی مسلماً»*

۲۱- با ایمان مردن و در زمره صالحان قرار گرفتن، آرزوی پاکان است. «توفّنی مسلماً و الحقنی بالصالحین»

۲۲- انسان های وارسته حکومت را برای خدمت و صلاح می خواهند. «الحقنی بالصالحین»*

۲۳- صالحان دارای بالاترین مقام در آخرت هستند. (یوسف آرزوی ملحق شدن به آنان را دارد) «الحقنی بالصالحین»*

سیمای یوسف (ویژگی های یک رهبر موفق)

در پایان داستان حضرت یوسف، سیمایی از آن را مرور می کنیم:

۱- توجه کامل به خداوند در تلخی ها: «ربِّ السجن احبّ...» در شادی ها و شیرینی ها: «ربِّ قد آتیتنی من الملک»

۲- رهاکردن هر خط انحرافی از هر گروهی: «أنی ترکت مله قوم لایؤمنون بالله و هم بالاخره کافرون»

۳- پی گیری راه مستقیم پیشگامان: «واتبعت مله آبائی ابراهیم... و الحقنی بالصالحین»

۴- پایداری در راه رضای خدا تا آخرین نفس: «توفّنی مسلماً»

۵- وقار در برابر رقبا: «احبّ الی ابینا منّا»

۶- صبر در برابر حوادث و مرارت ها: «یجعلوه فی غیابت الجبّ، اراد باهکک سوء»

۷- پاکدامنی و ترجیح تقوی بر رفاه: «معاذ اللہ، ربّ السّجن احبّ الیّ ممّا یدعوننی»

ص: ۱۱۲

۸- کتمان در برابر بیگانگان: «و شروه بضمن بخس»

۹- علم وافر: «علمتني من تأويل الاحاديث - اني حفيظ عليهم...»

۱۰- بیان رسا و فصیح: «فلما كلمه قال انك اليوم لدينا مكين»

۱۱- اصالت خانوادگی: «آبائی ابراهیم و اسحاق...»

۱۲- مدارا با مخالفان فکری: «یا صاحبی السجین»

۱۳- اخلاص: «کان من المخلصین»

۱۴- سوز و علاقه به هدایت دیگران: «ارباب متفرقون خیر ام الله الواحد»

۱۵- قدرت طراحی و ابتکار: «جعل السقايه، ائتوني باخ لكم، فذروه في سنبله...»

۱۶- تواضع و فروتنی: «رفع ابويه على العرش»

۱۷- عفو و اغماض: «لا تثريب عليكم»

۱۸- فتوت و جوانمردی: «نزغ الشيطان بيني و بين اخوتي»

۱۹- امانتداری: «اجعلني على خزائن الارض اني حفيظ عليهم»

۲۰- مهمان نوازی: «انا خير المنزلين»

«۱۰۲» ذَلِكْ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ

(ای پیامبر!) این (داستان) از خبرهای غیبی است که ما به تو وحی می کنیم و تو نزد آنان (برادران یوسف) نبودی آنگاه که در کار خویش هم داستان و متفق شدند و نیرنگ می نمودند (که چگونه یوسف را در چاه اندازند و بگویند گرگ او را دریده است).

پیام ها:

۱- انبیا از طریق وحی، با غیب آشنا می شوند. «ذلك من انباء الغيب...»

۲- انبیا، تمام اخبار غیبی را نمی دانند. «من انباء الغیب»

۳- آنجا که خدا نخواهد، نه تصمیم مردم «امرهم» نه اجماع آنان «اجمعوا» و نه نقشه و توطئه «یمکرون» اثری ندارد.

۴- در حوادث پی در پی و مرتبط، نکته اصلی و نقطه ی شروع را فراموش نکنید. محور داستان یوسف توطئه نابودی یوسف بود. «اجمعوا امرهم و هم یمکرون»

«۱۰۳» وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ

ص: ۱۱۳

(ای پیامبر!) بیشتر مردم ایمان بیاور نیستند، هر چند (سخت بکوشی و) حرص و آرزو داشته باشی.

نکته ها:

کلمه ی «حرص» به معنای علاقه شدید به چیزی و تلاش برای دستیابی به آن است.

پیام ها:

۱- بارها اکثریت مردم از نظر اعتقادات دینی، مورد انتقاد قرآن قرار گرفته اند. «و ما اکثر الناس... بمؤمنین»

۲- پیامبران نسبت به هدایت دیگران، سوز و اشتیاق دارند. «حرصت»

۳- هر حرصی مذموم نیست. (پیامبر برای ایمان آوردن مردم، حرص می ورزید) «حرصت»*

۴- کج فهمی و ایمان نیاوردن اکثریت مردم نباید مانع تبلیغ دین و بیان حقیقت گردد. «ما اکثر الناس... بمؤمنین»*

۵- ایمان نیاوردن اکثریت مردم، به خاطر کوتاهی پیامبران نیست، بلکه نتیجه ی اختیار و آزادی خود انسان ها است که نخواستند ایمان بیاورند. «ما اکثر الناس ولو حرصت بمؤمنین»

«۱۰۴» وَ مَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ

و تو بر این (وظیفه ی ارشاد) پاداشی از آنان نمی خواهی. آن (رسالت و قرآن) جز تذکر و پندی برای جهانیان نیست.

نکته ها:

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز همانند سایر پیامبران، هرگز از مردم در قبال هدایت آنان پاداشی درخواست نکرد. زیرا توقع داشتن از مردم، پذیرش دعوت را سنگین می کند. در سوره طور آیه ۴۰ می خوانیم: «ام تسألهم اجراً فهم من مغرمٍ مثقلون» مگر از مردم مزدی درخواست کردی تا پرداخت آن برایشان سنگین باشد. اگر در آیه دیگر می بینیم که مزد رسالت را مودت اهل قریبی می داند، «الأمودّه فی

القرّبی» (۱۴۵) برای آن است که پیروی و تبعیت اهل بیت، برای خود مردم سودمند است نه پیامبر، زیرا در جای دیگر می خوانیم: «قل و ما سئلتکم من اجر فهو لکم» (۱۴۶) آری کسی که اهل بیت را دوست دارد از آنان اطاعت می کند و اطاعت از

آنان اطاعت از پیامبر و خداست.

قرآن ذکر است، زیرا:

یادآور آیات، نعمات و صفات الهی است.

ص: ۱۱۴

یادآور گذشته و آینده انسان است.

یادآور عوامل سقوط و عزت جوامع است.

یادآور صحنه های قیامت است.

یادآور عظمت هستی است.

یادآور تاریخ و زندگی شخصیت های تاریخ ساز است.

معارف قرآن و احکام آن حقایقی است که باید آنرا فرا گرفت و همواره به خاطر داشت. زیرا «ذکر» به علم و معرفتی گفته می شود که در ذهن حاضر باشد و از آن غفلت نشود.

پیام ها:

۱- مبلّغ نباید از مردم توقعی داشته باشد، همانگونه که پیامبران چنین بودند. «و ما تسئلهم علیه من اجر»

۲- آنچه زشت است درخواست پاداش در قبال هدایت مردم است، نه دریافت آن. «تسئل»

۳- معارف قرآن فطری است و همه مردم از آن می توانند بهره ببرند. (کلمه ی «ذکر» در جایی است که انسان در درون خود می دانسته، ولی فراموش کرده است) *

۴- کار پیامبران یادآوری و بیدار ساختن فطرت هاست. «ذکر للعالمین» *

۵- رسالت پیامبر اسلام، جهانی است. «للعالمین»

۶- ایمان نیوردن گروهی از مردم، حتی اکثریت آنان در یک زمان و مکان نباید مبلغان دینی را دلسرد کرده و مأیوس نماید. اگر در منطقه ای از زمین گروهی ایمان نیوردند، در جای دیگر تبلیغ نمایند. «للعالمین»

«۱۰۵» وَكَأَيِّن مِّنْ آيَةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ

و چه بسیار نشانه در آسمان ها و زمین که بر آن می گذرند، در حالی که از آن روی گردانند.

نکته ها:

گویا این آیه برای تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله و هر رهبر و امام بر حق است که اگر مردم به فرمان و دستور آنان بی اعتنا بودند نگران نباشند، آنان دائماً بر نشانه های قدرت و حکمت خدا در آفریده ها برخورد می کنند، ولی لحظه ای نمی اندیشند. این همه زلزله، کسوف، خسوف، صاعقه، گردش ستارگان و کهکشان ها و همه و همه را می بینند، ولی از آن اعراض می کنند.

جمله «یَمْرُونِ عَلَیْهَا» را سه نوع معنی کرده اند:

۱- منظور از مرور انسان ها بر آیات الهی، مشاهده آنهاست.

ص: ۱۱۵

۲- منظور از مرور انسان ها بر آیات، حرکت زمین است، زیرا با حرکت زمین، انسان بر اجرام آسمانی مرور می کند. (۱)

۳- مرور بر آیات آسمانی، پیشگویی سوار شدن انسان بر وسایل فضایی و حرکت آنها در آسمان ها است. (۲)

آیات ۱۰۶ تا ۱۱۱

تفسیر سوره یوسف « آیات ۱۰۶ تا ۱۱۱

«۱۰۶» وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ

و بیشترشان به خداوند ایمان نمی آورند، جز اینکه (با او چیزی را) شریک می گیرند. (و ایمانشان خالص نیست)

نکته ها:

امام رضا علیه السلام فرمودند: شرک در این آیه به معنای کفر و بت پرستی نیست، بلکه مراد توجه به غیر خداوند است. (۱۴۹)

از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است که فرمودند: شرک در انسان، از حرکت مورچه سیاه در شب تاریک بر سنگ سیاه، مخفی تر است. (۱۵۰)

اعراض، از غفلت خطرناکتر است. با اینکه تعداد نشانه ها زیاد است «کاین» و انسان دائماً با آنها رابطه دارد «یمزون» اما نه تنها فراموش می کند و نه تنها از آنها غفلت می کند، بلکه مواقعی نیز با عنایت از آنها اعراض می کند.

پیام ها:

۱- تمام هستی، نشانه و رمز خداشناسی است. «آیه»

۲- انسان اگر لجاجت کند، هیچ نشانه ای را نمی پذیرد. «و کاین من آیه... یمزون علیها و هم عنها معرضون»

۳- نگاه سطحی و بدون فکر و تأمل زمینه هدایت و رشد نیست. «یمزون... معرضون»*

۴- علم به تنهایی کافی نیست، حق پذیری نیز لازم است تا ایمان حاصل شود. «یمزون علیها و هم عنها معرضون»*

۵- احسن القصص بودن داستان به تنهایی کافی نیست؛ مهم آمادگی برای به کار بستن و پذیرفتن این همه درس بزرگ است. «و هم عنها معرضون»*

١-١٤٧) تفسير الميزان.

٢-١٤٨) سفرنامه حج آيهالله صافى.

امام باقر علیه السلام نیز فرمودند: مردم در عبادت موحد هستند، ولی در اطاعت از غیر خدا گرفتار شرک می شوند. (۱۵۱) و در روایات دیگری می خوانیم که مراد از شرک در این آیه، شرک نعمت است. مثل اینکه می گوئیم فلانی کار مرا سر و سامان داد، اگر فلانی نبود نابود شده بودم و امثال آن. (۱۵۲)

پیام ها:

۱- ایمان، مراتبی دارد و ایمان خالص که هیچ گونه شرکی در آن نباشد کم است. «و ما یؤمن... الا و هم مشرکون»

نشانه های مؤمن مخلص

- ۱- در انفاق: «لانرید منکم جزاء و لاشکوراً» (۱۵۳) از کسی توقع پاداش و تشکر ندارد.
- ۲- در عبادت: «و لا یشرک بعباده ربّه احداً» (۱۵۴) جز خداوند کسی را بندگی نمی کند.
- ۳- در تبلیغ: «إن اجرى الأ علی الله» (۱۵۵) به غیر خداوند از کسی پاداش نمی خواهد.
- ۴- در ازدواج: «و لأمه مؤمنه خیر» (۱۵۶) ایمان را اصل قرار می دهد.
- ۵- در برخورد با مردم: «قل الله ثم ذرهم» (۱۵۷) جز رضای او همه چیز را کنار می گذارد.
- ۶- در جنگ و برخورد با دشمن: «و لا یخشون احداً الا الله» (۱۵۸) از کسی به جز خداوند نمی هراسد.
- ۷- در مهرورزی و محبت: «والذین آمنوا اشدّ حباً لله» (۱۵۹) هیچ کس را به اندازه خداوند دوست نمی دارد.
- ۸- در تجارت و کسب و کار: «رجال لاتلهیهم تجاره و لایبع عن ذکر الله» (۱۶۰) از یاد خداوند غافل نمی شود.

نشانه های مؤمن آلوده به شرک

۱- عزّت را از دیگران آرزو می کند: «أیتغون عندهم العزّه» (۱۶۱)

ص: ۱۱۷

۲- در عمل: «خلطوا عملاً صالحاً و آخر سيئاً» (۱۶۲) کار شایسته را با ناشایست می آمیزد.

۳- در برخورد بادیگران: «کلّ حزب بما لدهم فرحون» (۱۶۳) دچار تعصبات حزبی و گروهی می شود.

۴- در عبادت: «الذین هم عن صلاتهم ساهون . الذین هم یراثون» (۱۶۴) بی توجهی و ریاکاری می کند.

۵- در جنگ و نبرد: «یخشون الناس کخشیه الله» (۱۶۵) از مردم می ترسد.

۶- در تجارت و امور دنیوی: «الهاکم التکاثر» (۱۶۶) سرگرم افزون طلبی است.

۷- در انتخاب دین و دنیا: «و اذا رأوا تجاره او لهواً انفضوا اليها و ترکوک قائماً» (۱۶۷) دنیا را می گیرند و پیامبر را تنها می گذارند.

«۱۰۷» أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِّنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ

آیا (آنها که ایمان نمی آورند) از اینکه عذاب الهی آنها را در برگیرد و یا قیامت در حالی که نمی دانند ناگهانی فرا رسد، در امانند؟

نکته ها:

«غاشیه» به معنای عقوبتی است که جامعه یا فردی را در برمی گیرد.

پیام ها:

۱- هیچ کس خود را تضمین شده نپندارد. «أفآمنوا»

۲- احتمال قهر الهی، برای حرکت انسان به سوی راه حق کافی است، مشکل در این است که بعضی این احتمال را هم نمی دهند. «أفآمنوا»

۳- قهر خداوند، فراگیر است و امکان فرار نیست. «غاشیه»

۴- جزئی از عذاب، برای گرفتار کردن انسان کافی است. «غاشیه من عذاب»

۵- یاد قیامت، عامل تربیت است. «تأتیهم الساعه»

«١٠٨» قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ

ص: ١١٨

(ای پیامبر! تو نیز) بگو: این راه من است. من و هر کس پیروی ام کرد، با بینایی به سوی خدا دعوت می کنیم و خداوند (از هر شریکی) منزّه است و من از مشرکان نیستم.

نکته ها:

دعوت کننده به توحید با توده مردم فرق دارد، همانگونه که در دو آیه قبل گفتیم توده ی مردم غالباً ایمانشان آلوده به شرک است؛ «و ما يؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون» اما مبلغ آسمانی باید بتواند بگوید: «و ما انا من المشرکین»

پیام ها:

۱- راه انبیا، روشن و در معرض شناخت و دید همگان است. «هذه سبیلی»

۲- پیامندگان راه حقّ باید مواضع خود را با صراحت و بدون ترس بیان و اعلام کنند. «هذه سبیلی»*

۳- دعوت رهبر باید به سوی خدا باشد، نه به خود. «ادعوا الى الله»

۴- رهبر باید بصیرت کامل داشته باشد. «علی بصیره»

۵- مردم را چشم بسته و بدون آگاهی نباید به انجام کاری ترغیب کرد. «علی بصیره»*

۶- پیروان پیامبر باید هر کدام مبلغی باشند که با بصیرت و آگاهی مردم را به سوی خدا دعوت کنند. «ادعوا الى الله... انا و من اتبعنی» ۷- محور تبلیغ، تنزیه خداوند از هرگونه شرک و شریک است. «سبحان الله»

۸- توحید و نفی شرک، اساس دین اسلام می باشد. «ادعوا الى الله، ما انا من المشرکین»

۹- مبلغان دینی باید افرادی خالص و مخلص باشند. «ما انا من المشرکین»

«۱۰۹» وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ

و پیش از تو (پیامبری) نفرستادیم، جز مردانی از اهل آبادی ها را که به آنان نیز وحی می کردیم. (با وجود این) آیا در زمین سیر نکرده اند تا عاقبت کسانی را که پیش از آنان بوده اند بنگرند؟ و قطعاً سرای آخرت برای کسانی که تقوا پیشه کرده اند بهتر است. آیا نمی اندیشید؟

نکته ها:

بارها مخالفان انبیا بهانه می گرفتند که چرا پیامبران انسان هایی همانند ما هستند؟ گویا مردم زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز این چنین فکر و سؤالی را داشتند که این آیه، هم پاسخ می گوید و هم هشدار می دهد.

پیام ها:

ص: ۱۱۹

۱- همه انبیا مرد بوده اند. «و ما ارسلنا من قبلك الا رجالاً» زیرا امکان تبلیغ، هجرت و تلاش، برای مرد بیشتر است.

۲- علوم انبیا از طریق وحی و به اصطلاح «لذنی» بوده است. «نوحی الیهم»

۳- پیامبران از جنس مردم بوده و در میان آنان زندگی می کردند. (نه فرشته بودند، نه افراد گوشه گیر و نه اهل رفاه.) «من اهل القری»

۴- سیر و سفر باید هدفدار باشد. «أفلم یسیروا ... فینظروا»

۵- مشاهده مستقیم از کارآمدترین شیوه های دریافت حقیقت است. «أفلم یسیروا... فینظروا»*

۶- سیر و سیاحت در زمین و آگاهی از تاریخ و درس عبرت گرفتن، برای هدایت و تربیت بسیار کارگشاست. «فینظروا»

۷- حفظ آثار باستانی برای بازدید و عبرت آیندگان لازم است. «فینظروا»

۸- فرستادن انبیا، نزول وحی و هلاکت مخالفان لجوج آنها، همه از سنت های الهی در تاریخ است. «کیف کان عاقبه الذین من قبلهم»

۹- کفار از مخالفت با پیامبران چیزی بدست نمی آورند، در دنیا گرفتار قهر و عذابند. ولی اهل تقوی به آخرت که بهتر از دنیاست می رسند. «و لدار الاخره خیر»

۱۰- به کار انداختن عقل و فکر بشر از اهداف رسالت انبیا و قرآن است. «أفلا تعقلون»*

۱۱- خرد و اندیشه، انسان را به سوی مکتب انبیا پیش می برد. «أفلا تعقلون»

«۱۱۰» حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّیْهِمْ مِّنْ نَّشَأٍ وَ لَّا یُرَدُّ بِأَسْنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِیْنَ

(دعوت پیامبران و مخالفت دشمنان همچنان ادامه داشت) تا هنگامی که پیامبران (از هدایت مردم) به آستانه نومیدی رسیدند و کفار گمان کردند (وعده ی عذاب) به دروغ به آنان داده شده است، آنگاه یاری ما به آنان رسید، پس کسانی را که می خواستیم نجات یافتند و (لی) عذاب ما از گروه مجرمان باز گردانده نمی شود.

نکته ها:

در طول تاریخ، پیامبران در دعوت خود مستمر و مصر بودند، تا آنکه از هدایت مردم مأیوس می شدند، چنانکه مخالفان

لجوج نیز دست از مقاومت بر نمی داشتند. نمونه هایی از آن را در قرآن می خوانیم:

الف: نمونه یأس انبیا:

ص: ۱۲۰

بعد از آنکه نوح سالیان متمادی مردم را دعوت کرد، جز گروه اندکی کسی ایمان نیاورد، خداوند به او فرمود: «لن يؤمن من قومك الا من قد آمن» (۱۶۸) جز کسانی که ایمان آورده اند، کس دیگری از قوم تو ایمان نخواهد آورد. نوح در نفرین خود که نشان از یأس او نیز دارد، می گوید: «و لا یلدوا الا فاجراً کفّاراً» (۱۶۹) از اینان جز کافر فاجر نیز متولد نخواهد شد.

در داستان زندگی و دعوت هود، صالح، شعیب، موسی، و عیسی علیهم السلام نیز این یأس از ایمان آوردن کفار به چشم می خورد.

ب: نمونه سوءظن مردم به انبیا:

کفار تهدید انبیا را توخالی و دروغ می پنداشتند. در سوره هود آیه ۲۷ می خوانیم «بل نظنکم کاذبین» (۱۷۰) گمان می کنیم شما دروغگویید. یا اینکه فرعون به موسی علیه السلام گفت: «آئی لاظنک یا موسی مسحوراً» (۱۷۱) به راستی که گمان می کنم که تو افسون زده ای.

ج: نمونه نصرت خداوند:

قرآن نصرت الهی را حقی می داند که خداوند بر خود لازم کرده است «و کان حقاً علينا نصر المؤمنین» (۱۷۲) یعنی یاری مؤمنان بر ما لازم است. یا در جای دیگر می فرماید: «نجینا هوداً و الذین آمنوا معه» (۱۷۳) ما هود و مؤمنین را نجات دادیم.

امّا درباره قهر خداوند که از مجرمان بر نمی گردد، در سوره ی رعد آیه ۱۱ می فرماید: «اذا اراد الله بقوم سوء فلا مرد له» هرگاه خداوند بر قومی قهر بگیرد، برگشت ندارد.

پیام ها:

۱- قساوت و لجاجت در انسان، تا آنجا اوج می گیرد که انبیای بردبار را نیز مایوس می کند. «اذا استیئس الرسل»

۲- خوش بینی و حسن نیت و حوصله اندازه دارد. «حتی»

۳- نیروی خود را صرف زمینه های غیرقابل نفوذ نکنیم. باید از هدایت پذیری برخی مردم صرف نظر کرد. «استیئس الرسل»

۴- مهلت دادن به مجرمان و تاخیر عذاب آنان، از سنت های الهی است. «حتی اذا استیئس» یعنی به قدری ما به مجرمان مهلت دادیم که انبیا مایوس شدند.

۵- تاخیر عذاب الهی سبب جرأت و تکذیب مجرمین می گردد. «حتی اذا... وظنوا انهم قد کذبوا»

۶- ناامیدی انبیا از هدایت مردم، شرط نزول قهر خداست. «اذا استیئس... لایرد بأسنا...»

۷- امدادهای الهی نسبت به پیامبران هم زمان خاصی دارد. «اذا استیئس... جاءهم»

۸- قهر الهی شامل انبیا و مومنان واقعی نمی شود. «فُنَجِّی»

۹- هم قهر و عذاب و هم لطف و امداد به دست خداست. «نصرنا... بأسنا»

۱۰- سرنوشت قهر یا نجات انسان بدست خود اوست. «من نشاء، مجرمین»

۱۱- اراده و خواست خدا قانون مند است. «من نشاء ولا یردّ بأسنا عن القوم المجرمین»

۱۲- راه خدا بن بست ندارد. «اذا استیئس الرسل... جاءهم نصرنا» (هر کجا مردم کار را به بن بست کشاندند قدرت خدا جلوه می کند).

۱۳- هیچ قدرتی مانع قهر خدا نمی شود. «لا یردّ بأسنا»

۱۴- سنّت خداوند در حمایت انبیا و هلاکت مجرمان است. «جاءهم نصرنا ، لا یردّ بأسنا»

«۱۱۱» لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

به راستی در سرگذشت آنان، برای خردمندان عبرتی است. (این) سخنی نیست که به دروغ ساخته شده باشد، بلکه تصدیق کننده ی آن (کتاب آسمانی) است که پیش از آن آمده و روشنگر هر چیز و (مایه) هدایت و رحمت برای گروهی است که ایمان می آورند.

نکته ها:

«عبرت» و «تعبیر» به معنی عبور است، عبور از صحنه ای به صحنه ای دیگر. «تعبیر خواب» عبور از رؤیا به واقعیات. و «عبرت» یعنی عبور از دیدنی ها و شنیدنی ها به نادیدنی ها و ناشنیدنی ها.

«قصصهم» شاید اشاره به داستان تمام انبیا باشد و شاید مراد، داستان یوسف، یعقوب، برادران، عزیز مصر و حوادث تلخ و شیرینی باشد که در این سوره آمده بود.

پیام ها:

۱- شرط امتیاز در داستان‌ها، پندآموزی آنهاست. در ابتدای سوره فرمود: «نحن نقصّ علیک احسن القصص» و در آخر فرمود: «لقد کان فی قصصهم عبره»

۲- چنانکه حضرت یوسف علیه السلام علی رغم همه کیدها و مشکلات و موانع به عزّت و قدرت رسید، پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله نیز علی رغم همه ی مکرها و... به عزّت و قدرت خواهد رسید. «لقد کان فی قصصهم عبره»*

۳- تنها خردمندان از داستان‌ها، پند و عبرت می‌گیرند. «عبره لا ولی الالباب»

۴- داستان‌های قرآن، بیان واقعیت‌های عینی و عبرت‌آموز است. (یافتنی است، نه بافتنی.) «ما کان حدیثاً یفتی»

۵- گفتار راست و واقعی، تأثیر عمیق دارد. «عبره... ما کان حدیثاً یفتی»

۶- قرآن با کتب آسمانی دیگر همسو است. «تصدیق الذی...»

۷- قرآن، تمام نیازهای انسان را مطرح می کند. «تفصیل کل شیء»

۸- قرآن، هدایت محض است و آمیخته با هیچ ضلالتی نیست. «هدی»

۹- تنها اهل ایمان از هدایت و رحمت قرآن بهره می برند. «هدی و رحمه لقوم یؤمنون»

۱۰- نکته سنجی و درس گرفتن عقل لازم دارد؛ «عبره لاولی الالباب» ولی دریافت نور و رحمت الهی، ایمان نیز لازم دارد.

«لقوم یؤمنون»

۱۱- داستان یوسف برای جویندگان حقیقت، آیت «آیات للسانین» برای خردمندان، عبرت «عبره لاولی الالباب» و برای اهل

ایمان، مایه ی هدایت و رحمت است. «هدی و رحمه لقوم یؤمنون»*

۱۷۳ (هود، ۵۸).

ص: ۱۲۳

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

